

# داستان دوستان

یا تذکره

ادبا و شعرای آذربایجان

نویسنده



تبریزی

۱۳۲۸

«چاپخانه قم»

هر آنکس که از مردگان دل‌بشست  
نباشد همی دین پاکش درست  
(فردوسی)

# داستان دوستان

بقلم

محمد علی صفوت

تبریز

اسفند

۱۳۱۸

یاغانه‌نم

و بعض نام برهان بود که پیش آوردند آن است بر بزرگ سینه و حضرتان محمد  
و سایر چه اگر نام برد باشد که در چندین باره همان نام بزرگان دیگر است که در این محله  
وجودی زنده و با زلفت بود حضرت خدیجه سزا کرد باشد و مردان را از بركات  
وجود آن نیکویی و بهتر نصیب گردد .

و هم اگر کسی باشد که در آن چشمه را نقش بندد یا بنحیض خندد و در آن است  
که در آن کوه خندق و ارض خضر در درین حیات و بگردد غرض خیر است  
و در پیش کجا خواص و بهتری احوال عوام سودمند بود و در حیات عوالمی نوری نماند

و گزیده خزانچه روح را است نقش را  
و این چهار از چهار نام های بهتر که باقیم تو از این خضر و ادب و نیکوئی آن در  
حدوت بند خدای آینه ز سگه این آینه را .

نموده آن همین است که ادب خضر و حدوت گویند آن که هر چه صورت که در  
خضر صدی بسوی آن اندرین است و دارم با گنار حنی و بندر و نمانی  
حنی نماند که آورده و محض ادب و نیکوئی را با حنی خندان .

چون باشد اگر پس صاب آن آنگاه گردد و در درین روز نماند که در  
چون

## تقریظ

بقلم جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

زنده ساختن نام بزرگان و جاوید گذاشتن آثار دانشمندان کاریست بس بزرگ و شایسته و خدمتی شایان تمجید و ستایش ، چه اگر نامی روا باشد که در جهان پایدار بماند نام بزرگان و نیکمردانست که در اینجهان به نیکوئی و جوانمردی زیسته و بدائرةٔ مدنیت و جامعهٔ بشریت خدمتی بسزا کرده باشند و مردمان را از برکات وجود آنان نیک بختی و آسایش نصیب گردیده و هم اگر آثاری شایستهٔ آن بود که جاودان بر صفحهٔ روزگار نقش بندد همانا سخنان فضلا و دانشمندانست که در پاکیزه کردن اخلاق و آموختن فضایل و پرورش احساسات و انگیزش و غیرت و شهامت و آرامش افکار خواص و بهبودی احوال عوام سودمند بوده و در روحيات عمومی تأثیری بسزا داشته باشد و گرنه هر چه جز این باشد موج سرابست و نقش بر آب . و این ابقاء اثر و احیاء نام همان بهتر که باقلم توانای اهل فضل و ادب و سخن شناسان دانشور صورت پذیرد (عند لیب آشفته تر می گوید این افسانه را)

نمونهٔ آن همین نامه است که ادیب فاضل و دوست گرامی من آقای محمدعلی صفوت که من بفضایل صوری و معنوی ایشان از دیر زمان آشنائی دارم با گفتاری چنین دل پسند و هنجاری چنین پسندیده گرد آورده و محضر از باب دانش را ما حضری ساخته اند .

چه نیک باشد اگر وسایل چاپ آن آماده گردد و در دسترس سودمندی همگان گذاشته شود .

(حسین سمیعی)

## مقدمه مؤلف

در نظر هوشمندان دانش سنج قطعی و روشن است که تدریج و تکامل از شئون و فنون عالم وجود جدا شدنی نیست .

« مهلتی با یست تا خون شیر شد » پیش بینی های در گذشتگان پیش افتاده است که امروز انسان را در روی هوا با آسانی از شهری بشهری و از کشوری بکشور دورتر پرواز میدهد . بی گمان کشتیهای بادی در زمان باستان کشتیهای کوه پیکر و حیرت زای کنونی را بوجود آورده « ولکل دهر دولة و رجال » پس نباید پیش قدمان تمدن بشری را که سختیها دیده و رنجها برده اند (نسبت بهر زمانی) بی ارج دانست یا فراموش کرد .

در شمردن اعداد هر چند رقمها بیالاروند ناچار آحاد نیز گفته آید . از راه تکامل شاگرد هر اندازه بیایه بلند قدم نهد و سرمایه او از اندوخته های استاد ازدیاد ورزد باز مرهون آموزش و پرورش آموزگار خود میباشد . افسوس که دأب و دیدن بشر کفران و ستمگریست « ان الانسان لظلوم کفار » بندرت کسانی با پیمودن مدارج کمال بیاد رفتگان افتند یا آثار و خاطرات آنان را با حسن استقبال بپذیرند . و نقش لوحه خاطر سازند .

اگر بخون نویسی بآب زر بنویس که عزت سخن اهل درد داشتنی است برای کار بستن مرام انجمن ادبی آذربایجان ( احترام گذشتگان علم و ادب ) جویای فرصتی بود تا از بعض دانشمندان که در گذشته و نام نیکی از خود گذاشته اند و صدها دانش طلبان از آن ستارگان آسمان ادب استناره کرده و فایده ها برده اند غامی ببرد و یادشان کند . در اینروزها فراغتی بدست آمد و بیاری حق بانجام مقصود تا جایی که میسور بود اقدام نمود .

آنقوم که ایشان ره احرار سپردند احوال جهان باطل و بازیچه شمردند  
ایشان همرفتند و جهان جمله بمشتی زین ناکس و نامردم نا مرد سپردند

ز آن قوم که ما دیدیم امروز کسی نیست گوئی که بیک باره همه پاک بگردند

وین نیز عجب تر که هم از بخت بد ما

با خود همه چیزی چو برفتند بگردند

امید است که این خدمت کوچک در نزد رحلت کنندگان که بحیات جاوید پیوسته

هواز خواب بندار و هوس بیدارند و هر پنهان در چشم روشن بین و حقیقت جوی آنها

همی پرده و آشکار است بر خلاف رویه بعض زندگان مرده و شیوه مردگان متحرک

مقدور و مشکور گردد .

مشو بمرک زامداد اهل دل نو مید

که خواب مردم آگاه عین بیداریست

تبریز اسفند ۱۳۱۸ م . ع . صفوت

# شاوا - شادی آباد - شاد باد حکیم قطران تبریزی:

از مفاخر ایران و در آسمان ادب ستاره تابنده ایست که مرور زمان و حوادث  
بی پایان نتوانسته اند از تابش آن ممانعت نموده و مستورش دارند .

کسانی اگر چه بسیار باشند اگر ترانه های مغزدار او را مقذور ندانند و نا  
دیده و مهجور گذارند خود معیوبند مانند کور در برابر هور .

کز شعاع آفتاب پر ز نور      کور جز گرمی نیابد در عبور

در مذاق دلدادگان دنیای دنی تلخ باشد یا شیرین بنا بقانون بقاء اصلح آنچه  
در جریده عالم و آدم باقی و دائم بوده و خواهد بود اثر خوشگویان صاحب نظر و  
فرماندهان بی لشکر است .

دور بینان و خبرگان اخبار اقوام آگاهند که شاعرا شهر عرب امرأ القیس  
یازده برادر داشته که همه آنها از ملوک و معاریف عرب بودند . اما امروز نه تاریخ  
دانان جهان و نه ملت عرب از آن برادران اطلاعی ندارند و گوش کسی از حالات  
و اسامی ایشان چیزی نمی شنود . لیکن آثار و اخبار امرأ القیس در تاریخ ادبیات عرب  
و اخبار اقوام دانش طلب ثبت و ضبط است .

با این مراتب هر کالا را مشتری و خریدار و هر متاع را اگر چه بازیچه اطفال  
یا تریاق بد حالی باشد بازار و برای حصول هر مقصود سود بخش همدست و همکار  
لازم است روا نبوده تا حان دیوان قطران از طرف ایرانیان طبع نشود . بایست هم  
هیمنان باور کنند که پشت هم اندازی و گرمی بازار احتکار بنیه اجتماع و فرهنگ را  
قوی نمیسازد . بلکه پایه عظمت و استقلال ادب درس و ادب نفس می باشد .

باری قطران تبریزی اول کسی است که فرهنگ فارسی بدون ذکر شواهد گرد  
آورده و در سال ۴۳۸ قمری در ماه صفر مطابق پنجم شهریور که ناصر خسرو به تبریز

آمده قطران به تحریر آن کتاب بنام « تفاسیر » مشغول بوده است .  
 نا صرخرودر سیاحتنامه خود گوید : با اینکه در آن موقع چهار سال از حادثه  
 زلزله گذشته و قسمتی از شهر خراب و چهل هزار تن از سکنه شهر تبریز مقتول و  
 تلف شده بود . تبریز را شهر آبادان دیدم و با قطران ملاقات کردم . قطران درباره  
 زلزله و تخریبات آن در سال ۴۳۴ قصیده ساخته . شادروان نادر میرزا در کتاب خود  
 تاریخ تبریز آن قصیده را نقل کرده . اکنون چند شعر از آن برسم نمونه در این مقاله  
 ذکر می شود . شاید همه یا بیشتر ابیات آن در این مجموعه گفته آید .

بود محال مرا داشتن امید محال      بعالمی که نباشد همیشه بر یک حال  
 از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود      جهان بگردد لیکن نگرددش احوال  
 نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز      بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال  
 خدا پدید نیامورد شهر بهتر از آن      فلک به نعمت آن شهر برگماشت زوال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز

رمال گشت رماد و جبال گشت رمال

حکیم قطران از شادی آباد یا شاد باد تبریز است تبریز با این نام سه محل  
 دارد : اول یکی از محلات شهر تبریز میباشد که تقدماً آنکوی را شاوا گویند دومی  
 و سومی دو قریه متصل بهم هستند که کمتر از دو فرسخ بشهر فاصله دارند . شادباد  
 سفلی و شاد باد علیا که در زبان عوام یکی را پینه شلوار و دیگری را شلوار جق  
 گفته می شود . شاد باد سفلی را شاد باد مشایخ نیز گویند زیرا که جمع کثیری از  
 اولیا و عرفا و فضلاء پادشاهان در آنجا مدفون هستند : محتمل است خوابگاه قطران  
 نیز همانجا باشد .

چند سال پیشتر نگارنده با جنابان امیر خیزی و محمد نخجوانی و دکتر  
 رعدی بآن محل رفته بود از قبور معارفین قبر سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلمکانی  
 را که در سال ۷۷۶ فوت کرده در آنجا پیدا کردیم . عجب آنکه در فاصله چند صد



سال بلوچه حکاکی شده و بنای قبر که با سنگهای مخصوص ساخته شده از اثر باد و باران و زلزله شدید خرابی رخ نداده بود. در همانوقت آنچه را که دیده بودم، کتباً با دارة فرهنگ تبریز گزارش دادم.

الحکیم شرف الزمان ابو منصور قطران در تبریز یا زادگاه خود شادی آباد بنا بگفته مرحوم رضا قلیخان هدایت مؤلف تذکره مجمع الفصحا در سال ۴۶۵ یا پس از آنسال بنا به تحقیق بعضی از فضایل معاصر زندگی را بدرود گفته است.

### (( از اشعار قطرانست ))

ابروی تو از چشمه خورشید سما به      در روی زمین یارنیا بی تو زما به  
زان دل بتو دادم که سزای دل و جانی      دل دیر بدست آید دادن بسزا به  
خوبی و وفای دو بهم گرد نیا یید      خوبی همه خوبست از آن نیز وفای به  
خدایگانا جور و جفا نیا یید کرد      بر آنکه پیشه و کارش بجز وفای تو نیست  
عزیزدار کسی را که دوستدار تو گشت      اگر سزای تو هست و اگر سزای تو نیست

چون توانی که کنی کار نخواهی بکنی  
آن زما نی که بخواهی بکنی نتوانی

### (( عالم کامل محمد حسن فانی ز نوزی ))

از اعظم دانشمندان عصر خود بوده و تاریخچه خود را در کتاب ریاض الجنه که یکی از تألیفات اوست نوشته و مشکل نویسندگان بعدی را حل و تسهیل فرموده. ریاض الجنه کتابی است مشتمل بر یک هزار و یکصد و چهل صفحه (۱۱۴۰). قطر آن درازا ۴۱ سانتیم و پهنا بیست و هفت سانتیم و با قلم ریز نوشته شده در صورت طبع بقطع وزیری هشت مجلد در چهار هزار برک خواهد بود. بظن قوی اولین دائرة المعارف اسلامی است در میان ملل اسلام و اغلب ممالک مسیحی که در آذربایجان بقلم محمد حسن فانی حسینی ز نوزی نگارش یافته است. مؤلف آن کتاب نفیس خود گوید: عقلت عن مثله اباکار الافکار.

## تاریخچه :

والد فقیر الحاج میر عبد الرسول زنوزیست . زنوز قصبه ایست از توابع مرند که محل سکناى اجداد فقیر است و تولد فقیر در بلدة فاخره خوی در سنه ۱۱۷۲ هزار و صد و هفتاد و دو روز شنبه هیجدهم شهر صفر المظفر هشت ساعت از روز مزبور گذشته بطالع بیست یکم درجه دلو که قمر از مقابله مشتری منصرف و به تثلیث شمس متصل بود اتفاق افتاده است . بعد از دو سال والد از آنجا کوچ فرموده در قصبه طيبة زنوز که مسکن اجداد ایشان بوده متوطن شده .

قصبه زنوز در دوازده فرسخی خوی و در ما بین مرند و دزمار واقع و در واقع از حیث آب و هوا و کثرت اشجار و امتیاز اثمار سیما سیب و امرود آبدار و وفور انهار و چشمه سار که تخمین متجاوز از هزار است بی نظیر و ارم مسیر میباشد و اهالی آنجا در پیش سلاطین نامدار در کمال عزت و اعتبار و منتهای اقتدار و اختیار داشته و اکثر قلعه جات محکم مانند قلعه تفلیس و در بند بموجب فرمان در دست اهالی آن مکان بوده و در سنه ۱۱۳۵ که رومیه با آنجا مستولی شدند بسبب عدم اطاعت اکثر سکنه آن دیار خیر بنیاد مقتول گردیده از آنروز تا حال روز بروز روی از اوج کمال بحضیض تنزل و وبال زوال گذاشته وجد فقیر هم در آن مقدمه شهید و همه اهل و عیال و اطفالش اسیر گردیده نهایت والد حقیر را که دو ساله بوده خالوی ایشان به تصدیعات بی پایان از دست متجاوزین خلاص نموده بود و چون همه اجداد و والد فقیر داخل سلسله علما بوده اند و بسبب افراط و تفریط رومیه ایشان خود را بنیایه اجداد در علم و فضل و رشاد نرسانیده بودند . بسیار سعی میکرده اند که شاید فقیر را در علوم بهره قسمت گردد و خود را بنیایه آنها یا بان پایها برساند تا سلسله فضیلت منقطع و منقضی نگردد لهذا همینکه سن فقیر بده و دوازده رسید و فی الجملة سواد فارسی پیدا گردید حقیر را بر داشته بد از السلطنه تبریز شتافتند اشخاص چندی از فضلا که با والد کمال خصوصیت داشتند و مرا بتخاطر جمعی آنها

به تبریز بردند. از جهات چند که عمده آنها صغر سن بود راضی نشدند که فقیر در تبریز بماند و متکفل پرستاری نگشتند.

والد ما جد چون ما را بدینمنوال دید در کمال یأس مصمم مراجعت گردید و در صباح آنروز که اراده مراجعت داشتند قدوة الفضلا و عمدة العلماء و اسوة العباد و ازهد الزهاد العالم الربانی محمد شفیع دهخوارقانی که درین سنوات اغلب اوقات به تعلیم قرائت اشتغال دارند و از مشایخ و مشاهیر انولامحسوب می شدند وارد و بوالد ما جد معانق شده زبان بمعذرت گشاد که شب گذشته در خواب دیدم سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام بمن تند شدند که چرا متوجه حسن من نمیشوی من بگمان اینکه فرزند ارجمند خود امام حسن را میفرمایند. باکمال تضرع و اتمثال معروض داشتم که خدا مرا فدای تو گرداند من چه کسم و چه سگم که متوجه حسن شما باشم باز فرمودند که البته متوجه حسن من باشید. از خواب بیدار شدم کماز حیرت داشتم که حسن کیست و تعبیر این خواب چیست. در اننای فکر یأس شما بخاطرم رسید بعد از آنکه از اسم و رسم نام و نسب شما و ولد شما اطلاع یافتیم. در کمال شتاب بیا بوسی و معذرت خواهی ستا فتم. خلاصه متکفل جمیع امورات فقیر شده و در منزل خود نگه داشت و قریب یکسال توجه درس و بحث من شده آنچه لازمه محبت و غمخواری و تربیت و پرستاری بود بعمل آورده بعد از آن باذن والد وارد بلده خوی شده و تا چهار و پنجسال در ظل تربیت و حمایت مولانا ملا عبدالنبی (۱) بودم

---

(۱) مرحوم فانی نوزی تاریخچه این استاد را چنین نوشته است: عبدالنبی شرف الدین التبریزی الطسوجی. مردی عالم و فاضل و حکیم و باذل و کریم بود. در اوایل تحصیل در حوزه درس او حاضر شده و استفادها کردم در اکثر علوم و فنون مهارت بسزا داشته از جهت انقلاب و اغتشاشی که در زمان او بوده بتألیف فرصت و فراغت نیافته بود: سال هزار و صد و نودشش (۱۱۹۶) از خوی با عائله و اولاد بعراق عرب هجرت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

و از تأثیر انفاس قدسیه ایشان در اکثر علوم ادبیه و ریاضیه حظ کامل حاصل نموده بعد از آن در سنه ۱۱۹۵ هزار و یکصد و نود و پنج روانه کربلای معلی شده چهار سال متجاوز در آن مکان مقدس از فضلی آنجا سیما خاتم المجتهدین مولانا آقا محمد باقر بهبهانی و عمده العلماء میرزا محمد مهدی شهرستانی و قدوة الفضلا استادی و استنادی آقا سید علی عالم ربانی مستفیض و مستفید شده و در علوم نقلیه از فیض انفاس قدسیه ایشان بقدر وسع و حوصله قابلیت بهره برداشته بعد از آن بیلده خوی مراجعت کردم و چندی در آنجا توقف نموده (۱۲۰۳ هزار و دو بیست و سه) بسمت ارض اقدس و مشهد مقدس عازم شدم. بعضی از نکته سنجان تاریخ ورود این نانون را بآن ارض فیض نشان «بایوان سلیمان یافت ره مور» یافتند. دو سال متجاوز از افادات میرزا محمد مهدی مستفید و از علوم عقلیه و فنون ریاضیه بقدر قابلیت استفاده نموده و در سنه ۱۲۰۵ هزار و دو بیست و پنج از جوار معصوم مرخص و با صفهان وارد شدم و مدتی هم در آنجا توقف کرده و از افاضات فضلی آن مکان فیض بنیان ته متع برده باز بیلده خوی مراجعت کردم.

بقیه حاشیه از صفحه پیش

کرد و در سال ۱۲۰۳ بدار بقارفت و در کربلا مدفون شده من فوت او را در مشهد رضوی شنیدم و در سوگواری او قصیده و قطعه ساختم که هر دو متضمن ماده تاریخ رحلت او بود (در قطعه کلمه غارب را تاریخ فوت آورده) از قصیده چهار بیت نقل میشود

چرا ز نو نکشم ناله هر دمی ز نهاد	مگر نه داغ نوم چرخ بدنهاد نهاد
غرض که کرد ازین عاریت سرای سپنج	چوان مشید دین رو بسوی سبع شداد
فتاد رخنه بار کان دین ز حد افزون	رسید نامه بشرع مبین ز حصر زیاد

بگوش دل پی تاریخ او رسید سر روش

ز هاتفی که : عجب نلمها بدین افتاد

۱۲۰۳

در اوایل شباب گاه گاهی بفکر اشعاری پرداخت و بسبب عدم تدوین اکثر آنها بر طرف و نایاب شده و پاره‌ه که در خاطر بود ( اگرچه قابل تحریر نبود ) در تلو شعر شعرا نوشتم تا بمقاد آنکه . می‌پسندند بدان را بطفیل نیکان ، در میان اشعار آبدار ایشان در صفحه روزگار بیدگار مانده باشد .

( باللوح مارقم الرحمن منذبدي نو نا كحاجبه بالنون والقلم )  
 ( بالله يا لائمي دعني على اللمي في حب هذا الفتى اياي لا تلم )  
 سبب مشکل ما شد دل ما دل ما شد سبب مشکل ما  
 بوفـا ميل ندارد هر گز دلبر دل بجفا ما یـل ما  
 ( مثنوی : )

ای برق متاع آشنائی	دامن زن آتش جدائی
ای دشمن دوستان بکرنک	ای دوست بدشمنان دل سنک
ای آنکه بدل وفانداری	فکر غم آشنا نـداری
ای بیبده کار و بیوفایار	ای گشته باین و آن وفادار
از بهر چه یار آن و اینی	از بنده بگو چرا غمینی
بگرفتی و در نفس فکندی	بی همدم و هم نفس فکندی
ای سرو ریاض زندگانی	این است طریق زندگانی
مرغی که ز جور دور ایام	افتاد بقید دام نا کام
در باره او دو کار باید	کاری بجز این دو بر نشاید
یا باید کشت یارها کرد	نه آنکه بدرد مبتلا کرد

## رباعی

دیشب رخ خود بیان سودم در خواب خوش عیش و نشاطها نمودم در خواب  
 نه ترس سود و نه جفای اغیار ایکاش که تا بحشر بودم در خواب  
 در رهگذری شدم دچار دو مهی نی مه دو غزال شوخ و آهونگهی

بردند ز من دل و ندادند دگر دل شد بر هی و من فنا دم برهی

در عالم عشق می پرستی بهتر رندی و قلندری و مستی بهتر

هستی مطلب که بهر عاشق بجهان یک نیستی از هزار هستی بهتر

روز و شب من بی تو ز بونست ای دوست غم دیده دلم ز غصه خونست ای دوست

در حسرت آنم که پرسسی گاهی احوال فلان شکسته چونست ای دوست

یکی از استفاد های گرانها از مطالعه کتاب ریاض الجنه این است که تذکره

نویسان مرحوم فتحعلی خان ملك الشعرا مختلص بصبارا کاشانی نوشته اند . شادروان  
رضاقلیخان هدایت او را از شهر کاشان دانسته و در وصف او گوید : قریب هفتصدسال  
است که چنین سخن گستری در گیتی نیامده . لیکن حسن فانی ز نوزی قدس سره که  
با صبا معاصر بوده و معارفه داشته گوید صبا تبریزست اگر چه اجداد او بکاشان  
رخت افکنده و هجرت نموده اند . و گوید : در تبریز و تهران بارها بملاقات صبا  
رسیدم و در تبریز او را آقا فتحعلی خطاب میکردند . موقعی که محمد شاه را در  
قلعه شوش آذربایجان کشتند و فتحعلی شاه بسریر سلطنت نشست صبا در آذربایجان  
بوده و قصیده که مشعر بر تعزیت گذشته و تهنیت نشسته باشد سروده است .

چراغم گین نباشد دل چرا خرم نگردد جان که هم از بازی اختر و هم از یاری دوران  
به حسرت سوی جنت شد ز تخت خسروی قیصر بعزت زیب مسند شد بقصر قیصری خاقان الخ

مرحوم فانی در کتاب خود از آثار صبا به تفاریق و تناسب مقام ذکر کرده از

آن جمله قصیده ای است که در لغز کتاب مذیل بمنقبت علی بن ابی طالب علیه السلام گوید.

کیست آن دانای نادان چیست آن گویای لال در شواهد بی شبیه و در مسائل بی مثال

ساکت بسیار گوی و ساکن گیتی نورد آنکه باریک بین بود هم ابکم شیرین مقال

خزد هر بیناست بینا در بر هر کور کور پیش هر گویاست گویا در بر هر لال لال

در بیان قافیه و لایکن عاری از کام زبان

در سخن ماهر ولیکن خالی از فکر و خیال الخ

## (( نادر میرزا : ))

پسر بدیع الزمان صاحب اختیار پسر محمد قلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلی شاه قاجار که از مفاخر آذربایجان و در آسمان ادب ستاره درخشان بود. در سال یکهزار و دوست و چهل دو (۱۲۴۲) قمری تولد یافته و سنه یکهزار و سیصد و سه ۱۳۰۳ در تبریز زندگیرا بدورد گفته است.

فاضل نام برده در پانزده سالگی به تبریز آمده در خدمت ملا محمد علی نام مشغول تحصیل صرف و نحو گردیده سپس در نزد ملا محمود تسوجی (۱) که افضل فضایل عصر خود بوده بکسب دانش و تکمیل ادبیات مدتی وقت گذرانده است نادر در مقدمه تألیف خود ( تاریخ تبریز ) چنین گوید : من خود شوقی بسیار و ذوقی روشن داشتم بدین شهر کسی نبود که ادب دانستی مگر میرزا احمد معروف مجتهد و دو تن فرزندان بزرگوارش : میرزا لطفعلی امام جمعه و میرزا جعفر رضی الله عنهم . دبیری کهنه ادیب بود بدین شهر از بومیان با قدی خمیده محمدعلی نام من از هنگام ناهار شکستن تا یک گاه بغروب مانده با حرص تمام از آن پیر لغت و مسائل صرف و نحو زیاد می پرسیدم .

همراین بود که بدان روز کسب ادب بسی نایاب و گرانبها بود . چه صنعت بی نظیر چاپ هنوز بایران کامل نبود . یک دو کارخانه این کار را بود که بهمان انتشار قرآن کریم و زاد المعاد و کتب اخبار اقتصاد همی کردند . من نام قاهوس و صحاح را شنیده بودم . یک جلد کنزاللغه فرسوده بدست آوردم . اگر یکروز نزد من بود یکماه صاحب آن نسخه بردی . بالینهمه شوق من بفرآ گرفتن ادب چندان بود که اگر میرزا احمد با فرزندان از برزن سواره گذار کردند ملازمت رکاب آنان نموده یک شعر یا یک مسئله استفاده همیکردم :

---

(۱) در زمان تولد اولین دانشور آذربایجان بوده به تعلیم و تدریس مظفرالدین میرزا ولیعهد اشتغال داشته ۱۲۹۵ قمری در گذشته .

تادرمیرزا کتابهای چند نوشته در علم نجوم و طباخ‌ی و کتابی در امثال عرب . تاریخ تبریز را در او آخر عمر خود نوشته و اثر بی نظیر است . صرف نظر از مطالب تاریخی آن جا دارد در سبک نگارش سر مشق فارسی نویسان و مورد استفاده نامه نگاران گردد . در مقدمه آن کتاب برای اعلام عقیده و مسلک تاریخ نویسی خود چنین گوید :

این نامه را بیارایم بدان مایه دانش که خداوند مرا عطا فرمود و هر چه گویم از گذشته ها خدای داند جز راستی نخواهم زیرا که نبشته ماند و مرد رود کجا رواست دروغ و گزافه چند زخم پس از ما خردمندان خوانند . اگر ما را فرزندی یا فرزند زاده در جهان باشد آشکار یا پنهان گویند این از دوده آن دروغ زنت که نام را نامه نوشته و چنو نبود . نزد پروردگار نیز معذور نباشم بدان مثال که ما امروز بکتاب و مورخان گذشته ازین گونه سخنان بسیار گوئیم . چون این نامه بخوانی و نیکو بیندیشی نکته ها بینی از نمونه این سخن .

نا در میرزا در ایام فرماندهی حمزه میرزا ( حشمة الدوله ) در تبریز داخل خدمت دولت شده پس از مدتی خدمت از قبیل حکومت خلخال و سراب و غیره . مالیات تبریز و حومه و بار کرده دولتی بایشان واگذار شده و تا آخر عمرش این دوشغل را متصدی بوده . در دوره ولایت عهد مظفری اداره نظمی که افراد آن را « غلام دل آور » گفتندی تأسیس ریاست آن اداره با داروغگی شهر بنادر میرزا سپرده گردید مدتی هم ریاست این دو کار با پسر او بدیع الزمان میرزا ( محتشم حضور ) بوده است . در خلال نگارش این شرح حال کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت ( ۱ ) که ابوبکر

---

( ۱ ) ابو یوسف یعقوب بن اسحاق ندیم متوکل خلیفه عباسی و معلم پسران وی از اعظم ادبا و ائمه لغت بوده - ۲۱ کتاب تألیفات مشهور او را شمس الدین سامی نام برده که اصلاح المنطق از آن جمله است . ابن سکیت شیعی مذهب بود و روی همین عقیده و مذهب بدست متوکل کشته شده از اشعار اوست :

بقیه حاشیه در صفحه بعد



خطیب تبریزی (۱) آنرا شرح و تهذیب کرده و تهذیب اصلاح المنطق نام نهاده بدست نگارنده رسید. معلوم شد که در زمان ماضی مالک آن نسخه نادر میرزا بوده چنانکه در ظهر آن کتاب می نویسد: هومن اعز مملکاتی و اعلی نشیبی و بضاعتی و انا الفقیر تراب اقدام الادبا نادر قاجار. خوش بختانه تاریخچه خود را نیز در پشت آن کتاب نوشته است. پس با نهایت خرسندی از نگارش دانسته های خود منصرف شده و نص نوشته نادر میرزا را مفتنما تسطیر می نماید

بر خواننده این سطور مخفی نماند که: منم نادر بن بدیع الزمان ملقب بصاحب اختیار قاجار که بیک واسطه بفتحعلی شاه قاجار میرسم و بسه واسطه به نادر شاه افشار و به پنج واسطه بسطانحسین صفوی. پدرم سی سال تمام حکمران استرآباد و دشت قبچاق و بیکلر بیگی تمام حشم ترکمان بود. خداوند عالم چنین خواست که پس از وفات جدم فتحعلی شاه در تبریز متوطن شدیم. پس از آنکه از عمر من بیست و پنج سال گذشت متصدی خدمات دیوانی شدم تا اکنون که پنجم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۹۹ هجری سال ۱۸۸۲ میلاد است و سال عمرم به پنجاه و هفت رسیده است همه ساله به بالمشار که یا بالتبع حاکم و مباشر بودم و بیشتر خدمات صعبه دیوانی با این بنده رجوع می شد تا در اول سال میلان میل ۱۲۹۸ - از دربار خلافت بعلمتی که شرح آن طولانی است محمد رحیم خان نسقچی باشی که چند سالی بود بمدارج اعتبار در حضرت

بقیه حاشیه از صفحه پیش

ومن الناس من یحبک حیا      ظاهر الحب لیس بالتقصیر

فاذا ما سأله عشر فلیس      الحق الحب باللطیف الخیر

(۱) خطیب تبریزی شیعی مذهب نام اویجی و تلمیذ ابوالعلا بوده اصلاح المنطق را در توبره گذارده با پیاده بمره برد پیش استاد خود قرائت کرد خطیب در تبریز ۴۴۱ تولد یافته و سال ۵۰۲ در بغداد بمرک ناگهانی در گذشته و همانجا مدفون است. شرح حال مفصل خطیب در کتاب دانشمندان آذربایجان خوانده شود.

شهریار ترقی کرده بود و بی استحقاق بلقب علاء الدوله و وزارت دربار و حجابت و منصب سر کشیک و رتبه قوللر آغاسی باشی و غیره و غیره رسیده بحکومت آذربایجان و امارت نظام برقرار و وارد شد. این ضعیف حاکم تبریز و انبار بار کرده بودم اگر چه لدی الورد بر این بی چاره معلوم بود که این فظ غلیظ کسی نیست که بتوان با او راه رفت و او را می شناختم که معتقد بمذهب اسلام نبود و هرگز نماز نکرده بود و روزه نگرفته قساوت قلب او مشهور آفاق بود چون آلوده بودم و بعمل مداخله کرده چاره نداشتم که بتوانم از عمل استعفا نمایم. چون از سال نهمه گذشت. خبث باطن او اول در حق این بی چاره بروز کرد. آنچه بر من گذشت بلا تشبیه خاکم بدهن نزدیک بواقعۀ طف بود هر چه در این مدت بیست و هفت سال از نقد و جنس و اثاث البیت و کتاب و اسلحه اندوخته بودم بتاراج داد و هیچ بمردن من نمانده بود. اگر نتیجۀ پیغمبر آخر الزمان علیه السلام حاجی میرزا کاظم و کیل آذربایجان دست فرا نمیگرفت. اگر مخلوق بتواند کسی را زنده کند آن سید طباطبائی مرا زنده کرده است. بلی باذن الله تعالی زنده کرد. امروزشش روز است که آن ملعون خدا شناس ثانی عمر سعد و خولی و سنان در شهر ارومیه بدون مرض ظاهری فریادی زده بدرك و اصل شد. با اینکه هیچ چیز برای من و عیال بی چاره من نگذاشته است صد هزار شکر خداوند را که تیرهایی که در شبهای تاریک برای قتل آن ناکس من و عیال من می انداختیم به نشانه خورد. این جهنمی دشمن دین و دشمن پادشاه عدالت آیین است.

پوشیده نباشد که همیشه طائفۀ ضالۀ دوالو دشمن خاندان قوینلو بوده اند. شاهنشاه جهان بهترین دانایان روی زمین است گذشته از اینکه اجداد این طایفه حضرت ظل الله را با حيله و تزویر بقتل رسانیده اند در اول جلوس شاهنشاه و چندی در آخر سلطنت پادشاه مغفور محمد شاه حسنخان سالار پسر الهیار خان آصف الدوله که بنی عم این دوزخی بود در خراسان روگردان شد قریب یک هزار مسلمان را در این

واقعه جان شیرین بیاد رفت سربازان مسلم را با شرار ترکمان فروخت . از خزانه ابوالحسن رضا علیه السلام هر چه طلا و نقره و جواهر بود برد حتی درهای طلا و مرصع حضرت را کند و صرف جنگ با پادشاه کرد تا خداوند بنیاد او را کند . این طایفه دشمن هرگز دوست نمی شوند . نمیدانم خداوند تا چه پایه بشاهنشاه قوت قلب و مروت مرحمت فرموده است .

از جمله اموال این بی چاره که تا راج کردند دو بیست مجلد کتاب ممتاز که نسخه آن وجود نداشت چون این نسخه بد خط و فهم آن مشکل بود ( تهذیب اصلاح المنطق ) باقی ماند .

الحمد لله امروز که عصر سه شنبه هشتم صفر الخیر یک هزار و سیصد و ده هجری است باینورق اتفاق مطالعه افتاد از فضل خداوند متعال و یاری ائمه هدی علیهم السلام شاهنشاه زاده جوان بخت و ارث تاج و تخت مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت ایران را نظر مرحمت باین غلام پیر افتاد اول بمنصب و لقب ندیم باشی گری سرافراز شدم . پس بمخاطب د رسلام عام مفتخر گردیدم . پس بتاریخ بیست هفتم رمضان المبارک سنه ۱۳۰۱ هجری ناظم شهر و داروغه بازار شدم و دو بیست تومان علاوه مقرری گردید . خدای بزرگ بر عمر و حشمت و جلال این سایه سایه خود بیفزاید . حرره نادر .

نادر میرزا در ساختن شعر هم قریحه روشن و طبع وقاد داشت . پس از آنکه در حدود سال ۱۲۹۵ قمری ولیعهد وقت بطهران احضار و عبدالله خان (علاء الدوله) با اختیارات کافی بحکومت آذربایجان اعزام گردید . پس از چند ماه بامر والی نادر توقیف شد . حاج میرزا کاظم و کیل الرعايا (اعتضاء الممالک) با دادن مبلغی او را آزاد کرد . آن یگانه ادیب بشکرانه یاری و پاسداری حاجی و کیل قصیده ساخت که به تلخیص در زیر درج می شود :

مرا بروز جوانی لبان خندان بود      زبان من بدهان همچو تیغ بران بود  
بگاہ آنکه سخن گفتمی بانجمنی      مگر مرا بدهان در هزار دستان بود

گمان نبود که جز گفت قس و سحبان بود  
 که بر هوای گل سرخ در گلستان بود  
 تورا ست گفתי کعب و جریر و حسان بود  
 سخن چو گفתי گفתי که شکرستان بود  
 تورا ست گفתי آن طوطی سخنندان بود  
 و یا دو اختر تا بنده درخشان بود  
 بروز رزم یکی شرزه شیرگران بود  
 بدل چو کوه و بکف ابر لوء افشان بود  
 چو پند دادی بوزر جمهر دهقان بود  
 سپهبدی بهش و رای همچو پیران بود  
 بصولتی که ازو پیل تر گریزان بود  
 سنان من چو یکی خشم کرده نعبان بود  
 چو بر کشیدم گفתי که فجر تابان بود  
 تورا ست گفתי گنجی ز عقل و برهان بود  
 فسانه بود و مگر خواب بود و دستان بود  
 فراستد که ورا فره بود و فرمان بود  
 خرد فزود که با وی قوام کیهان بود  
 که دادگر بدو بکتا و پاک یزدان بود  
 که صد هزار دل از زلف او پریشان بود  
 سخن سرای یکی لعبت غزالخوان بود  
 سخن چو گفתי گفתי که جادوستان بود  
 غزال چشم و سبک روح و نارستان بود  
 همیشه با یدشادان و راد و خندان بود

خطابه ای که من آورد می بگناه سخن  
 سخن سرائی بودم چو بلبل سرمست  
 بشعر تازی چو نان سوار بودم من  
 دولاب چو برك گل سوری از لطافت و رنك  
 به پهلوی و دری چامه و چکامه من  
 دودیده بودم چون دو چراغ نور افشان  
 بگناه بزم رخی همچو هور تابنده  
 بقد چو سر و بکشمر به تن چو پیل دمان  
 چو رأیها زد می دانش ارسطو بود  
 سپه چو بردم زی دشمنی بسالاری  
 بسطوتی که از او شیر در تحیر بود  
 خدنگ من به یقین گرز تر زافعی بود  
 نیام تینم چو نان شبان تاری بود  
 سری بزرگ پر از هوش و مغز و هنر  
 کنون از آنهمه جز نام نی فرا یادم  
 هر آنچه نیرو در من نهاده بود خدای  
 بجای آنچه مرا داده بود باز ستد  
 چو جهل بستد فرهنگ و هوش و دانش داد  
 مرا بشهر بتی بود دلفریب و هژیر  
 بقد چو سر و بکشمر برخ چو هور بچرخ  
 دهان چو طبله عطار پر طبرزد بود  
 فرشته خوی و عمیرینه بوی و مشکین موی  
 جهان نپاید و ازنده کجا روا باشد

وکیل والا تخمه شریف پاک نژاد که نازش همگی خاندان عدنان بود  
اگر نبودی رأیش رزین و نیک نهاد کجا و کیل همه ملک آذربیحان بود  
بهر چه پند یکی فیلسوف دانا بود بهر چه بند یکی آب داده سوهان بود

مرا تو از تف دژخیم دیو برهاندی

اگر چه دام ولیعهد و شاه ایران بود

درها مش ورقی که نادر تاریخچه خود را نگاشته . حاجی میرزا کاظم وکیل

الرعا یا تاریخ فوت آن راد مرد فاضل را بدینگونه یادداشت و امضا کرده است :

شا هزاده نادر میرزا نویسنده این صفحه که از جماعه منتخبات روزگار بود

روز چهارشنبه دهم صفر المظفر سنه یکهزار و سیصد و سه هجری بعد از ظهر در

دار السلطنه تبریز برحمت ایزدی پیوست .

تو رفتی و خیالت ماند در دل

چنان کز کاروان آتش بمنزل

---



نالار ميرزا اؤاجار

## میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر

شادروان (نیر) در آسمان علم و ادب آفتابی بود جهان تاب که صدهاستارگان درخشان از او کسب روشنی کرده است. «زیکچراغ توان صد چراغ روشن کرده»  
مرحوم حجة الاسلام در سال هزار و دویست و چهل و هشت قمری در تبریز تولد یافته و در ۲۲ سالگی برای تکمیل و تحصیل دانش به نجف سفر کرده پس از استفاده از محاضر استادان و مشایخ آنسماان به تبریز برگشته آنجناب بحدی دارای عزت نفس و مناعت بود که جز خانه مسکونی چیزی نداشت و اندوخته نکرد آنهم پس از درگذشت وی فروخته و بوام وی داده شد. بزندگان بسیار ساده و گوشه نشینی بیشتر مایل بود تا باختلاط مردم و تحصیل مال. در این باب گوید:  
خر شیخ در تک و دو بر هر خس از پی جو منم آنکه بار خسرو نکشم که خرن دارم  
از آثار باقیه آن بزرگوار است: صحیفه الابراز. مفاتیح الغیب. لآلی منظومه.  
آتشکده. دیوان غزلیات. مثنوی در خوشاب که با تخلص عمیدا ختم شده و بطبع رسیده اند.

ای عمیدا ختم قال و قیل کن ختم دفتر با همین تمثیل کن  
ختم کن این دفتر در خوشاب کآب شدنک مثنوی قار و شواب  
کتاب کشفه السبحات. رساله علم الساعة. رساله لمح البصر. رساله نصره الحق  
الفیه که بدینسان شروع کرده.

قال التقی الهاشمی النسبا بقية الماضين من طباطبا  
و پاره رسائل دیگر و مکتوب مفصل علمی و ادبی که در پاسخ نامه شادروان  
میرزا یوسف خان مستشار الدوله (۱) در خصوص الف باه اسلامی نوشته است هم

---

(۱) دانشمندی معروف و پیش قدم ترقی خواهان آذربایجان و از اهل تبریز بود. در داخله و خارجه مأموریت های مهم دولتی داشته است. گنجینه دانش طبقات الارض. رساله خط اسلامی. یک کلمه از تالیفات او بوده در دهه اول قرن چهاردهم هجری در زندان قزوین در گذشته است.



ميرزا يوسف خان مستشار الدوله



از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار بوده که چاپ نشده اند .

مرحوم نیر در زمان خود بر فرض اینکه از معاصرین دانا همپا و نظیری داشته در قسمت ادبیات و قریحه شاعری از نوادر روزگار بوده . در غزلیات خود از اشعار سعدی شیرازی که ایرانیان را مایه سرافرازیست بیشتر استقبال کرده و با بهترین وجهی از عهده آن بر آمده است . چنانکه خود گوید :

شعر من گر بسر تربت سعدی گذرد کاروان شکر از مصر بشیراز آید  
نیر در حسن خط و خوشنویسی ماهر و زبردست بود . در قدرت قلمی او همین بس . آنگاه که به بیماری فلج شقی مبتلا گردید . بادست چپ چنان خط درشت مینوشت که از کار دست راست فرقی نداشت . ادیب فراهانی در زیبایی خط او گوید :

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان بر شکسته خط طغرای صفا هانی را  
چیزیکه در کام حجة الاسلام زندگی را تلخ کردی و با همان مرارت عمر خود  
را از غره بسلخ رسانید . رشک حسودان و بدخواهی مردمان خود خواه بود . در  
خلال اشعار و آثار او عدم رضا و شکایتی از مکاره و آلام که در هر زمان ندیم مردمان  
حساس بوده بطور صریح یا ایهام و ابهام دیده نمی شود مگر از کوه نظری و مناقشه  
و منافسه بعضی از مردم . در یکی از قصاید گوید :

زین بس عجب مدار که پیچم بنخود چوماز	گنجی است در دلم زغم ورنج مهر و ماه
شد تار عنکبوت مرا دور روزگار	دستی بخوان دهر نیالوده چون مکس
ای فکر دیگر از رک اندیشه خون ببار	ای هوش دیگر آهن سردم بسر مکوب
ای خامه نزار من از غم چونی بزار	ای چشمه مداد من از غصه قیر شو
تا غنچه تنگدل بود و لاله داغدار	در بوستان دهر رخ انبساط نیست
تا این بنین زباب نماندی بیا دگار	ای کاش مام دهر ز زادن شدی عقیم
سیرم ز جان شتاب کن ایمرک ناگذار	خنکست این سرا بسر آ ایزمان عمر

نیر از رنجشهای طاقت فرسای درونی و ناسازگاری محیط زادگاه خود در

یکی از غزاهای هم بدینگونه دل تنگی و فشار روحی خویش را ابراز داشته :

دلم از خطه تبریز بزهار آمد نیرا خیمه مابین که بویرانه زدند  
آری این جهان پر شر و نیرنگ بمانندگان نیر زندان تنگی است که تنهاتونس  
دانشمندان زندگیر با آنان ممکن یا آسان کند . خوش بختانه حجة الاسلام باچندتن  
ممدود از کبار فضایی معاصر که لایق خلوت و خلوت بودند مألوف و مرتبط بود که  
غالباً شبها برای انس و صفا کرده می نشستند .

(صحبت بشب انداز که صحبت گل شب بوست) اسامی مصاحبان نیر بدینقرار بود :  
میرزا محمد تسوجی معروف بملاباشی (۱) حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف  
بحاج وکیل (۲) میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا (۳) میرزا علی منجم باشی خلف  
میرزا جعفر منجم باشی . شریف العلماء اصفهانی . با مرحوم امیرالشعراء فراهانی (۴)  
نیز مصادقتی داشته و اشعار زیرین را مدحی پاسداری از فضل و دانش امیری و  
رعایت حق ارادتی که از او بظهور آمدی ساخته و بدو فرستاده است :

سزدار سجده برد میرفراهانی را      گرز خاقان گذرد مرتبه خاقانی را  
ای امیر قرشی زاده کت اعجاز سخن      بند بر ناطقه زد منطق سحجانی را

( ۱ ) مرحوم محمد علی تربیت در تذکره خود گوید : نصف الفیه نیر از

تسوجی بوده است .

(۲) زمانی در از حکومت تبریز سپرده وکیل ملقب باعتضاد الممالک بود .

کتابخانه منصل و نسخه های خطی زیاد داشته با دستور امیر نظام کروسکی کتاب کلیله  
و دمنه را تصحیح و تنقیح کرده با خط مرحوم میرزا باقر فخرالکتاب نگارش یافته  
چو چاپ شده است وکیل در سال ۱۲۴۶ در تبریز متولد شده و سنه ۱۳۴۱ در گذشته است .

(۳) شرح مرحوم صفا در این نامه گفته آید :

(۴) میرزا صادق ادیب الممالک از سلسله مرحوم میرزا ابوالفاسم قائم مقام بوده

بقیه حاشیه در صفحه بعد

عرق از خجلت تشییب تو از نیل گذشت  
 هدعی گو گله کم کن که بهر خس ندهند  
 چهره طبع منو چهری دمغانی را  
 شعر ارا همه گر سحر حلالست حدیث  
 فیض روح القدسی رتبه حسانی را  
 تا نیامد بسخن نطق تو معلوم نبود  
 دیده بکش او بین آیت عمرانی را  
 گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب  
 کابر نیسان ز که آموخت در افشانی را  
 کآخرین پایه همین است سخندانی را

کوس تسخیر فرو کوب که در کشور نظم

بخت بر نام تو زد سکه قاآنی را

در پاسخ نامه و چاه حجة الاسلام . امیری هم اشعاری را که فرسنگها از  
 عراق و نفاق دور میباشد ساخته و بدو تقدیم داشته . این است آن چکامه :

عجیبی نیست مران آیت ربانی را  
 ای بتاریک شب کفر بر افروخته باز  
 گر کند زنده ز نو حکمت لقمانی را  
 پدرت (۱) دزد ره دین شمع مسلمانی را  
 تواز آن شاخ برومند بزادی که ز فضل  
 درس توحید دهد نخله عمرانی را  
 حجة الاسلام آمد لقب ز آنکه بخلق  
 بشناسانی هر حجت یزدانی را  
 توئی آن عاقله دورمه و مهر که عقل  
 نزد فرهنگ تو گیرد ره نادانیرا  
 ملکات کلمات تو به نیروی کمال  
 عقل بالفعل کند عقل هیولانی را

بقیه حاشیه از صفحه پیش

در سال ۱۳۰۷ در ایام حکمرانی امیر نظام گروسی به تبریز آمده تا آنوقت  
 پروانه تخلص داشت . سپس امیرالشعرالقب یافت و امیری تخلص کرد سال ۱۳۱۰ از  
 تبریز رفته در سنه ۱۳۱۴ با امیر نظام برگشته سال ۱۳۱۶ نایب رئیس مدرسه لقمانیه  
 تبریز شده و روزنامه ادب را نوشته است . استاد نامبرده سال ۱۲۷۷ قمری متولد  
 و سنه ۱۳۳۶ در نهران فوت کرده است .

(۱) پدر نیر ملامحمد مامقانی بوده که در فقه و فلسفه و تخلق بملکات فاضله از  
 نوادر عصر خود محسوب بوده و سال ۱۲۶۹ از سرای فانی بدار باقی ارتعال یافته

تا بمیدان خرد اسب هنر تا ختۀ دست بستی بقفا فاضل میدانی را (۱)  
 رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان بر شکسته خط طغرای صفا هانی را  
 دم عیسی ز عقیق اب لعل تو وزد کهرت خیره کند تاج سلیمان را  
 بنده آن رتبه ندارد که تو در جامۀ خویش در حق وی کنی اینسان گهر افشانی را  
 لیک در سایه مهرت بشعیری نخرم زین سپس مخزن شعر حسن هانی را (۲)

سرو سامان شهی دارم و در بندکیت

بفلك یاد دهم بی سر و سامانی را

با لجمله حجة الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین شهرت و مرجعیتی که داشت مجهول القدر زمان خود بوده در قصیده که ند به نام داده و بحر بی ساخته است . گوید :

فکم حللت رموزاً طالما قصرت عن حلها حکماء الاعصر الاول

(۱) ابوالفضل احمد میدانی مؤلف کتاب مجمع الامثال والاسامی فی الاسامی بوده میدانی از اهل نیشابور وفات او هم ۵۱۸ قمری همانجا بوده است شعراوست:

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی قفلت عساه یکتفی بحداری

فلما فشا عاتبه فاجابنی ایاهل تری صبعا بغیر نهار

(۲) حسن نام ابونواس وهانی اسم پدر اوست . حسن از مشاهیر و بزرگان شعرای تازی است . زادگاه او بصره و بتولی اهواز بوده . پدرش از اهل شام و مادرش اهوازیه بوده . نوادر و آثار ابونواس را کتابی مستقل باید کسی از نسب او پرسید گفت «اغنانی ادبی عن نسبی» در حسن ظن بغداد گوید :

تکثراً استطعت من الخطایا فسانک بالبحر رباً غفورا

ستبصران وردت علیه عفواً و تسلقى سیداً ملکا کبیرا

تمض ندامة کفیک عما ترکت مخافة النار السرورا

در عراق ساکن بوده در بغداد سال ۱۹۵ در گذشته است .

و کم مملکت کنوزاً شد ما جهنت فی نیلها طلب العلیا و لم نفل  
 آن راد مرد نامی شصت و چهار سال با مناعت طبع زندگی کرده در تاریخ  
 ۱۴ ماه رمضان - سال ۱۳۱۶ قمری روان او از تنگنای جهان رمیده در گلشن رضوان  
 آرمید . چونانکه خود گوید :  
 خیز تا زخت بسر منزل عنقا فکنیم پیش زین حالت دمسازی انعام نیست



حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر

## ((میرزا ابوالحسن حکیم معروف بجلوه))

چند تن از فضیله نامی که در این دفتر نام برده شده بلاعقب بوده اند :  
عدل امینی - شمس الحکما لعلی - حجة الاسلام نیر که یاد کردن آنان بسته بهمت  
و مروت و صفای مردمان دانش پژوهست که روح آباء روحانی را از خودشاد سازند .  
گر ز بغداد و هری یا از ریند بی مزاج آب و گل نسل ویند

چون مرحوم جلوه هم که روشنائی بخش یکمدت طولانی ( در زمان جهلو  
ظلمت) و بلاعقب بوده و بالواسطه نگارنده را سمت استادی داشته با يك نظر صاف  
و نیت درست ذکر آن حکیم بزرگوار را در این مجموعه ادبی لازم دید .  
مرحوم جلوه اکمل و اجل متأخرین حکما و افضل دانشمندان عصر خود و از  
سادات زواره و اردستان اصفهان بوده پدرش سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر در  
علم پزشکی و فنون ادب و شعر بصیرت وافی و قدرت بسزا داشته پس از آنکه سی و  
شش سال در هندوستان عمر گذرانید و در نزد شاهان هند دارای مقام ارجمند و  
کارهای سترک کردید باز باصفهان برگشت :

شادروان جلوه در ایامی که پدرش ساکن هندوستان بود در ماه ذی قعدة سال  
۱۲۳۸ قمری متولد شده و در هفت سالگی همراه پدرش باصفهان آمد و در آغاز  
بلوغ او پدرش بناخوشی و با درگذشت .

در اندک مدتی ( بدینجهت که غمخوار و پرستاری نداشت ) ماترك پدر به  
تلف و هدر رفت . اتفاقاً بقدری شائق تحصیل علوم و کمالات بود که فقر و پریشانی و  
نبودن اسباب نتوانست سد راه او گردد از زواره باصفهان آمده و در مدرسه معروف  
بکاسه گران منزل کرده و بکسب دانش پرداخت .

حکیم نامبرده شرح روزهای دانشجویی خود را ( نامه دانشوران ) بدینقرار  
تقریر فرموده : وقتی که از مقدمات باعتقاد خودم فراغتی حاصل شد چون فطرتها در  
میل علوم مختلف است . ( هر کسی را بهر کاری ساختند ) خاطر من میل بعلوم عقلیه

کرد. در تحصیل فنون علم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقانی صرف کردم تا آنکه دیدم از استادان حاضر چندان منفعتی نیست ترك درس خواندن کرده مشغول مطالعه و مباحثه شدم و آنی نیاسودم و اتفاق چنین افتاد که اکثر طلاب دقیق با فهم با من در این کار مرارده میکردند و با اینها اهمال مطالب و مداهنه ممکن نبود. اینمعنی مرا بر آن داشت که در این کار که باعتقاد بعضی باطل است و بعقیده برخی بی حاصل کوشش بلیغ کردم و حظی وافر بردم. بعد از مدتی بجهت شیوع تهیدستی و اصرار در عیب جوئی و متعرض شدن مردمان بدون جهت بیکدیگر و واجب الطاعة دانستن بعضی خود را دل تنگ شده بطهران و مدرسه دارالشفای فرود آمدم و الآن که سنه هزار و دوویست و نود و چهار است (۱۲۹۴) بیست و یکسال است که در تهرانم (جز یک سفر که مرحوم جلوه با امیر نظام گروسی به تبریز آمده از سفر دیگرش آگهی نیست) و در اینمدت بجز این امر بی فایده که مطالعه و مباحثه علوم مذکور باشد بشغلی و خیالی دیگر نپرداختم و چون دانستم تصنیف تازه صعب و بلکه غیر ممکن است. چیز مستغلی ننویشتم ولی حواشی بسیار بر حکمت متعالیه که معروف باسفار است و غیره نوشته‌ام و اکنون در دست بعضی از طلابست و محل انتفاع.

در اینمدت یا از روی فطرت یا از روی اضطرار قناعت را پیشه خود کردم و از من تقاضائی تقریراً و تحریراً بظهور نرسیده بالفعل اکثر طلاب از شهرهای مختلف که میل بمعقول دارند گرد من جمعند. هر جمعی بخیالی برخی محض آموختن اصطلاح و طائفه بجهت آراستن مجالس و شردمه بجهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد بعالم مجرد شرح این طائفه است. ثلثه من الاولین و قلیل من الاخرین. باری:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

فیلسوف و دانشمند متبحر آقای محمد طاهر تنکا بنی در شرح حال مرحوم جلوه می نویسد: آنجناب ازدواج اختیار نکرد و در عالم تجرید و تفرید یگانه محبوب دوست و یگانه بود و در سال ۱۳۱۴ قمری از اینسرا بدازالقدس بقا ارتحال یافت و در

جوار مرقد محدث عظیم علی بن بابویه قمی که در حوالی تهرانست . مدفون شد .  
 آقای رشید یاسمی هم در تألیف خود (ادیات معاصر) گوید : جلوه همه عمر  
 مجرد میزیست و ما زاد معاش یومیة خود را بقفرا انفاق میکرد . اکثر اعیان و بزرگان  
 زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجره او میرفته است .  
 نگارنده این دفتر از جناب آقای علی اصغر حکمت شنید که روزی مرحوم  
 جلوه در عبور ناصرالدین شاه را در خیابان تهران دیده بود که چماقداران پیشاپیش  
 شاه بمردم میگویند بروید بروید . در همان ایام شاه بحجره حکیم تشریف برد آن  
 مرحوم در اننای صحبت بمناسبتی بشاه گفت از سخن فرایشان تعجب کردم زیرا بجای  
 بروید بایستی بگویند بیایید بیایید .  
 طرب اصفهانی بمناسبت فوت میرزای جلوه قطعه ساخته و در تاریخ فوت  
 حکیم مغمور گوید :

طرب از حزن پی سال وفاتش بنوشت  
 ( بوالحسن جلوه کنان شد سوی فردوس برین )

☆(۱۳۱۴)☆

میرزای جلوه از اوایل جوانی صحبت ادبا و شعرا و ظرفا را خوش میداشت و  
 گاهگاه بحسب وراثت و مجالست باشعرا خیالات نازک فلسفی را با احساسات شاعرانه  
 بهم آمیخته و شعر می گفت .  
 دیوان اشعار آن حکیم در سال ۱۳۴۸ قمری باهتمام آقای احمد سهیلی خونساری  
 در تهران بطبع رسیده و با چکامه شکوائیه که چند بیت آن در زیر درج می شود  
 آغاز شده است :

سختا که دل گرفت ازین بوم و بر مرا      این زندگی بکار نیاید دگر مرا  
 از پشت مام تا بگزیدم همی سفر      در محنتم نبود بهی زین سفر مرا  
 بی برگی و نوائی ز ارم بکشته بود      امداد اگر نکردی خون چگر مرا



برخوان کس نگشتم حاضر نهخوانده زانک  
 از دولت قناعت خوش زیستم بفقر ایوای اگر نبود اینگون هنر مرا  
 با هر که مهر کردم او کرد دشمنی  
 خود دشمنند گوئی جنس بشر مرا ...

نگارنده با استمداد از باطن فیلسوف مأسوف قدس سره از قصیده مزبور فوق  
 استقبال و اشعاری چند انشا کرده که شارح حقیقت احوال پر ملال خود میباید :  
 دردا که لخت خون شده دل در حضر مرا      تا چون خراب و خسته نماید سفر مرا  
 چون از دیار غم نتوان پا برون نهاد      دیگر چه سود از سفر بحر و بر مرا  
 بیگانه کی ز حال دام برسشی کند      جانی که آن یگانه کند در بدر مرا  
 من داده ام به نیم نگاهش زدست دل      افکنده او چو اشک بصر از نظر مرا  
 آنرا که خواستم بدر آرد ز پای خار      خاری نکند و زد بجگر نیشتر مرا  
 ای چرخ ظلم پیشه ز نخل محبتم      دادی همیشه جور و جفا برك و بر مرا  
 از همکنان نبوده کس از من نبرده سود      این هم نشد که او نرساند ضرر مرا  
 از خویش و آشناو پسر بر خدنگ جور      هرگز ندیدم آنکه بگردد سپر مرا  
 کومجرمی که بشمرم آن دردها که هست      اندر درون سینه برون از شمر مرا  
 زین خاکدان کهنه بسی غصه های نو      گاهی ز خاور آید و که باخترا مرا  
 از مردمان سفله و دنیا پرست دون      نتوان بیان آنچه که آید بسر مرا  
 برنجی که در دست زبد سیرتان پست      هرگز روا نداشته داغ پسر مرا  
 بر مردم دور و حق مطلق جزا دهد      ناید بکار کیفر تیغ و تبر مرا

در کارهای ایزد دانا و دادگر

نتوان شنید و گفت که با شد نظر مرا

لیک از پی بها نه درین تنگنای غم

قانع نکرد سوء قضا و قدر مرا

خادم بذلت اندر و خائن بعزتست  
 از چیست ناکسان دغل باز و بی هنر  
 گر باریا و زرق و دورئی است جاه و فر  
 باروی زرد و اشک چو سیمم بسی خوشم  
 کیشم وفا و صدق بود آب و نان از آن  
 يك لقمه نان و جرعه آب هم ضرورتست  
 دوشم فتا دره بجهان دیده عارفی  
 گفتا بحیرت اندرم از کارهای دهر  
 طوطی بزحمت قفس و جای زاغ باغ  
 رطل گران و حوصله تنگ شد سبب  
 اینست رهنما بهمه خیر و شر مرا  
 بس راحتند و قسمت خوف و خطر مرا  
 گو باز مانه تا ندهد جاه و فر مرا  
 با این دو احتیاج نه برسیم وزر مرا  
 گردیده اشک دیده و خون جگر مرا  
 حاجت نبود کاش باین مختصر مرا  
 خوش نغز و عارفانه بسفت این گهر مرا  
 جان بر لبست و تلخ بود خواب و خور مرا  
 زین غم نسوزد از چه سبب بال و پر مرا  
 بر این گزاف لاف و چنین بحث و جر مرا

من از کجا و دیدن اسرار حق که نیست

جز چشم تیره بین و بجز گوش کر مرا

ليک این بجا بود که پرسد کسی چرا تیر جفاست ارزش فضل و هنر مرا

بشنوده این چکامه تو بوی خون دل

صفوت بدین ملاحظه دارد اثر مرا

**امیر نظام گروسی: (حسنعلیخان)**

بشهادت تاریخ از برجسته ترین مریبان جامعه و درخشنده ترین آنکوا کب  
 لامعه بوده در سالها می که در تبریز اقامت داشته از تشکیل محافل ادبی و تشویق  
 ادبا دریغ نکرده و در اثر تشویق و تربیت آنجناب درباره انتشار روزنامه و تألیف  
 و ترجمه و طبع کتابهای مفید قدمهایی برداشته شده. بنا بر این شرح کوتاهی از  
 زندگانی او نوشته می شود.

(زاهد نیم بمهره گل مشورت کنم تسمیح استخاره من عقده دلست)

امیر نظام: هماره خود و اجداد او از زمان باستان رئیس ایل و حاکم ولایت

گروس بودند . آن مرحوم در تاریخ یکهزار و دوست و سی و شش قمری (۱۲۳۶) در قصبه بیجار ( دارالحکومه گروس ) تولد یافته از زمان محمد شاه تا چند سال پس از فوت ناصر الدین شاه در کارهای لشگری و کشوری و امور داخله و خارجه ایران خدمت کرده است .

شاد روان امیر نظام در حدود ده سال یا بیشتر در دو بار حکمران آذربایجان بوده چون در رشته ادبیات حظی وافر و شوق وافی داشت مستعدان این خطه از تربیت او بهره کافی برده اند . « که زندگانی هر کس بقدر آثار است »

از کمالات فقید نامبرده حسن خط اوست . هنوز رسم الخط و شیوه تحریر او در میان خوشنویسان آذربایجان معمول میباشد و خطوط او در نزد طبقه منور و هنر پرور تحفه نفیس بوده و در میان بازاریان بیهای گران خرید و فروش می شود . آن راد مرد ساده نویسی را معمول و نگارشهای مغلق و سبک قدیم را منسوخ کرد ادیب الممالک فراهانی در باره نثر نویسی و حسن تحریر او گوید :

وگر خامه ات بر ورق مشک ریزد به بند ند عنبر فروشان دکا نها

از جمله یادگاریهای آن مرحوم طبع کتاب کلیله و دمنه است که با اشاره او حاج وکیل (اعتضاد الممالک) به تصحیح آن پرداخته با خط مرحوم میرزا باقر فخرالکتاب و با نفقه امیر نظام بچاپ رسید و بدینوسیله هر روز نام گراهی وی در آموزشگاهها و مجامع ادبی یاد می شود . (مرده آنست که نادمش به نکوئی نبرند)

ترجمه رساله بث الشکوی اثر (محمد بن عبدالجبار عتبی) با قلم شاد روان میرزا علی نقه الاسلام و تشویق امیر نظام انجام یافته لیکن چاپ کردن آنرا موفق نشد یعنی اجل از عماش ما نع گردید . سال ۱۳۱۸ قمری سالار المملک پسر امیر بچاپ رسانید . از غرائب اتفاق جمله «بوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی» ماده تاریخ طبع آن رساله آمده .

۱۳۱۸

پند نامه یحیویه رساله ایست که امیر نظام در پرورش اخلاق پسر خود نوشته

و با منشآتش در یکجا بطبع رسیده و بدینگونه آغاز کرده : یا یحیی خدا لکتاب و آئیناه  
الحکم صیبا ... بهر طرف نظر کردم جز ناله و اندوه یاری و جز ضعف و ناتوانی  
پرستاری در کنار خود ندیدم :

همه با آه و ناله بودم جفت همه با رنج و غصه بودم یار  
و چون نیک بحال خود نکریستم از استیلاء مرض بر مزاج دانستم که نوبت  
عمر با آخر رسیده و بسی بر نیاید که مدبره بدن یکباره دست از تصرف باز دارد و  
آرزوهای مرا در کار تو بنومیدی و حرمان بدل نماید پس صواب چنان دیدم که  
کلماتی چند بر سیل پند ترا بیادگاری بنویسم تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد  
و تمیز برسی پند پدر کار بندی تا از عمر و زندگانی خود برخوردار شوی .  
پس نخستین پند من ترا آنست که زنهار با گروهی که از خدا دورند نزدیکی  
مکن و با ارازل و فرومایگان هم نشینی نگزین که صحبت این جماعت عاقبت خوشی  
ندارد و در اندک روزگاری فساد دین و دنیا آورد .

همنشین تو از توبه باید تا ترا عقل و دین بیفزاید  
پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش بسر نبری و عمر گر امیرا در کارهای  
باطل و عملهای بی حاصل صرف نکنی پیوسته همت خود را بر کارهای بزرگ و شگرف  
بگمار و دلرا بر آن محکم و قوی دار تا طبیعت تو بدان خو کند و به پستی و  
سستی نگراید ...

امیر نظام از راه توسل بارواح اولیا فصلی از کتاب ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه  
را ترجمه و چاپ کرده . امیر گروسی در نقره توحید خانه رضویرا تقدیم کرده و بخط  
خود که در کمال جودت و غایت شهرتست رقمی نموده از حدیث و آیه قرآن و نیز  
نوشته است : کتبه تراب اقدام الزائرین حسنعلی گروسی . هزار و دویست و هفتاد و یک  
شادروان امیر نظام از قریحه شعر هم نصیب وافر داشت . اشعار زیر چکامه ایست  
که در میان تهران و کرمان موقعیکه بسمت حکمرانی بد آنجا رهسپار بود ساخته :

سی سال فزون شد که علیل است مزاجم چون نیست مراهیچ توانائی و قدرت طاوس نیم تا فکنندم ز پی پر با اینهمه از چاکری شاه مظفر در گلشن اقبالش آراسته سروم در محفل میمونش افروخته شمعم طباخش اگر دیک همی جویددیکم که مسقطی و پشمک ولوزینه ام اورا در جسم نکو خواهش شایسته چو جانم که طوطی و گه قمری و گاهی چو تندروم دروادی چون دوزخ کاشان و قم و بزد امید که شاهنشاه از جیب مبارک ور بشنود این سحر حلالم بت تهران وین چامه اگر باد به تبریز رساند

گشتند طیبیان همه عاجز ز علاجم مانند ده ویران فارغ ز خراجم هم فیل نیم تا بکشند از پی عاجم شاهان جهان را همگی دره تاجم در روضه اجلاش پیراسته کاجم در بزم هم-ایونش رخشنده سراجم خبازش اگر ساج همیخواهد ساجم گاهی بمثل او را چون تازه کماجم در کام بد اندیشش بد طعم چوزاجم گه کبک و گهی تیهو و گاهی چودراجم این جامه چنان بد که رهاندز حراجم بخشد صله از اشرفی تازه رواجم بخشد زدهن هشت ونه و یازده ماچم استاد امیرالشعراء ( ۱ ) آرد باجم

شهرزاده یمین سلطان گوید بدز آشوب

یارب بچشان قطره از آب اراجم (۲)

مفهوم اشعار بالا مشعر است بر اینکه امیر نظام از خدمات و کاردانی خود که یک عمر در اسبب اغتراب و رنج و عذاب او بوده خسته شده و کسانی بی ارزش و استحقاق در مسند تنعم و صدارت نشسته و از آب و هوای خنک و گوارای بیلاقات تهران متمتع شده اند (راقم این سطور در باره نظایر این از جان گذشته گی و همجووری گوید):

(۱) مقصود ادیب الممالک فراهانی است که آنگاه در تبریز توقف داشته.

(۲) اراج بروزن عراق نام دهکده ایست در ناحیه شمیران تهران که آب

بسیار گوارا دارد.

آسمان تا بچه حد فتنه دغل بازی چند طوطی از لخت جگر سیر شود زاغ زقند  
کمتر کسی از رجال ایران مانند امیر نظام مراحل خدمات گوناگون دولتی را  
پیموده است. امیر الشعراء فراهانی در آن باره گوید:

بگشتم همه ملك را زیر و بالا نمودم همه خلق را امتحانها  
نجستم نظیرت بچندین ممالک ندیدم قرینت بچندین قرانها  
نه میری بود چون تو در سطح گیتی نه ماهی دمد چون تو بر آسمانها

پس از طی مدارج بسیار در سال یکهزار و دوست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵)  
قمری بسمت وزیر مختاری دربار دولتین فرانسه و انگلیس عازم اروپا شده است.  
نخستین بار که پنجاه تن محصل ایرانی باروپا فرستاده شده بسر پرستی امیر نظام  
رفته اند. در اثر مأموریتهای متنوع در پای تخت دول اروپا بافتخار اعطاء نشان از سوی  
آن دول نائل شده.

در سفر اول ناصر الدین شاه بفرنگستان (۱۲۹۲) ملتزم رکاب بوده. سپس  
به پیشکاری مطلق و ریاست کل لشکر آذربایجان منصوب و بالقب امیر نظامی و اعطاء  
شمشیر مرصع مباحی شده و هفت سال باکمال استقلال فرمانفرمائی کرده و در سال  
یکهزار و سیصد و نه هجری قمری (۱۳۰۹) بحکمرانی ایالات و ولایات غرب مأمور  
و رهسپار گردید. و تا سال ۱۳۱۴ در کرمانشاه متوقف بود. و سال ۱۳۱۳ هنگام  
کشته شدن ناصر الدین شاه باتدایر خردمندانه از ناامنی و اغتشاش آن صفحات جلوگیری  
کرد (نگارنده آن موقع در خدمت پدر مفقورم از عتبات عالیه مراجعت و در کرمانشاه  
متوقف و ناظر عملیات حیرت زای او بوده)

در اواخر سال ۱۳۱۴ نظر باهمیت آذربایجان باز بسمت پیشکاری از کرمانشاه  
به تبریز برگشت. (ورود شنبه ۱۴ ذی قعدة) و در اوایل (۱۳۱۷) از راه روسیه  
بخراسان و از آنجابه تهران عزیمت کرده بحکومت کرمان و نظم امور آنسامان مأمور  
گردید. و همانسال در کرمان رخت بجهان جاویدان کشید.

در سال ۱۲۸۷ نیز بسمت زیاست نظام در کرمان بوده و در اثر بیماری عمومی و با همان اوقات فرزند رشید و کار آمدی از وی فوت کرد . نامه زیر را بدان مناسبت بمتولی باشی مشهد رضوی نوشت :

فدایت شوم مقدر چنین شد که آن يك پسرى كه سالها در تعليم و تربيت او خونجگرها خورده و رنجها برده بود بوبای کرمان مبتلا شود که من بی چاره در آخر عمر بچنین مصیبتی گرفتار آیم و بنیان این خانواده بکلی خراب و بساط مخلص یکباره برچیده شود . نه تنها بنده گرفتار مصیبتم بلکه جمع کثیری از صاحب منصبان و سرباز باین قضای آسمانی در گذشته اند . در همه این ولایات از وقوع این حادثه بزرگ و تلف شدن این همه صاحب منصب و سرباز ماتم و شیونی است که : مسلمان نشنود کافر نه بیند . رضا بقضاه الله و تسليماً لامره .

مقصود از زحمت افزائی این است که مقتضای وصیتی که آن ناکام کرده است جنازه او باید در آستانه مقدسه حضرت رضا سلام الله علیه و روحی له الفدا دفن نمود . از جنابعالی استدعا دارم که هر وقت جنازه او را وارد کردند . قدغن بفرمائید که جای مناسبی را که معلوم و نمودار باشد . برای دفن او مهین نمایند و بجهت تذکار خاطر شریف عرض مینمایم که عموی مرحوم زین العابدین خان در توحید خانه مبارکه مدفونست . چنانکه مقدور و ممکن باشد او را هم در پهلوى عموی مرحوم دفن نمایند . از التفات مخصوصی که نسبت بمخلص حقیقی خود دارند دریغ نخواهد بود . باین خاطر شکسته و روزگار تباهی که دارم زیاده بر این حالت تحریر و ذریعه نگاری نداشتم . همه روزه مترصد ارجاع خدمات هستم . ۱۴ جمادى الآخر ۱۲۸۷

نویسنده این نامه در تاریخ فوت امیر نظام گوید :

کافی ملک و داهی دوران	مرد کامل عیار دور جهان
صاحب السیف والقلم بودی	فخر کردی از او همین و همان
رای و تدبیر او مدار عمل	تیغ او از عدو گرفتى جان

بهر انجام کارهای سترک رنجها دید و بردنامونشان  
گریه سدکس از وفات امیر (رفت آزاد مردم گوبهجنان)

۵(۱۳۱۷)۵



امیر نظام گروسی



## (( میرزا نصیر قره باغی ))

در اواخر قرن سیزده و اوایل چهارده همچنانکه ستاره‌های روشنی بخش از آسمان علم و عرفان افول یافته مشیت خدا و دست طبیعت کسانی را بوجود آورده که اگر پای پاسداری و حق شناسی در میان باشد صدها تن از دانشمندان ادعان کنند که هر چه و هر چند از دانش اندوخته اند از ریزش احسان و فواید معنوی آن راد مردان بوده و بهره برده اند .

میرزا نصیر حکیم یکی از دانا یان متبحرو از قره باغ قفقاز بوده که سال ۱۳۱۸ قمری پس از تکمیل نفس و تحصیل علوم فقه و حکمت و ادب از نجف بقصد عزیمت مولد و مسکن خود و عبور از مرز وارد تبریز گشت طلاب علوم مقدم او را محترم و موقع را مغتنم شمرده با عجز و لابه معظم له را برتوقف موقت راضی کردند قریب یکسال ساکن تبریز و مشغول تدریس منقول و معقول گردید .

و هفته یکروز در منزل خود باگرد آمدن یکمده از دانشجویان که دارای قریحه ادبی و ذوق و ذکا، فطری بودند انجمنی ترتیب داده بفرا گرفتن فنون ادب ترغیب و مستفید میکرد .

یاد دارم که در یکی از جلسات انجمن ازطبع وقاد خود مطلع غزلی را انشا فرمود بدینقرار :

بهر دم ازغم عشقت که بی تو دم زده ام      قسم بجان توجان را بنوک غم زده ام  
پس از آنکه حاضرین این یاک بیت را نوشتند دستور داد که هر کس بیتی را  
بآن مطلع بیفزاید تا غزلی کامل شود . این بنده که درصنف نعال نشسته بود این  
بیت را انشا نمود :

بعزم بزم تجرد برهنه پای شده      بیارگاه بلند قدم قدم زده ام  
مورد عنایت و توجه خاص واقع شد .  
متأسفانه آثار و یاد داشته‌هایی که از خوان افادت و فضیلت آنحضرت بیا دگار

داشت در انقلابات تبریز مانند عمر عزیز به تلف رفته . جز اینکه روزی یکی از همپایان از حکیم بزرگوار پرسید که : احکام و شرایع اسلام با اینکه از جانب خداست و روی مصلحت و مفیده امر یا نهی شده است بچه علت اثراتی که کافل سعادت جامعه بشری باشد از آن مشهود نیست . گفت زیرا در برابر مقتضی مانعی ایستاده و لذا دستورهای سودمند و حکیمانه حضرت باری از مرحله حرف و اهل بمقام اقدام و عمل نمیرسد . آیا ابلاغ حکم فقط برای پذیرفتن و کار بستن توده نادان کافی است و دشوار نیست ؟ در حالیکه از جانب خدا جل شأنه الجا و اجباری در کار نبوده و نیست کوچکترین عملی که در آن باب ضرور است آنست که سطح دانش و پرورش توده قولا و فعلا بالا برده شود و باور و عمل گوینده برتر و قویتر از قوه ایمان شنونده باشد . و گرنه آهن سرد کوبیدن است و فایده نبردن . همین است معنی ( ولکم فی رسول الله اسوة حسنة ) مولوی گوید :

وعظ فعلی خلق را جذاب تر که رسد بر جان هر باگوش و کر  
چند ماهی از حوزه درس و افاضت آن حکیم بلند پایه ارجمند یکده از محصلین  
تبریز و قفقاز (۱) فواید فراوان بردند .  
هر کجا هنگامه گرمیست میگردم سپند در بهاران عندلب و درخزان پروانه ام

(۱) در ایام سلف نصف طلاب مدارس تبریز از ماوراء جلفا و اهالی قفقاز بودند . العالم الفاضل الربانی مرحوم میرزا رضای ایروانی (مستشار دیوان تمیز) از آن جمله است که پس از تکمیل علوم در عراق عرب و ایران بفقاز برنگشته و بالاخره در تهران فوت کرده . مع الاسف هرگونه کوشش در بدست آوردن شرح حالات آنجناب ثمری نه بخشید . مرحوم میرزا محمد نخجوانی بوده که من مقدمات را از آنجناب خوانده بودم و در خدمت ایشان به نجف مشرف شدم .  
و او بمقام عالی رسید . رفتند حاجیان و رسیدند بر حجاز  
مادر نخست مرحله مشغول خواب ناز

## (( میرزا علی لنگرانی ))

دانشمندی یگانه و حکیمی فرزانه بود . فصاحت بیانی داشت که شنوندگان را مسحور کردی . ادبا و عرفای وقت در گرد وی . چون دختران نعل به پیرامن جدی . بکسب معنویت و اکمال نفس می پرداختند . بی اغراق افادات و سخنرانی مرحوم لنگرانی و نفس گرم او در افکار و اخلاق همگانی موجب روشنی و اتعاظ گردید . ( چون هموعان لنگرانی را آتش رشک افروخته و شعله ورشد و با سلاح تکفیر بمبارزه و تحقیر برخاستند و در نزد بعضی مقامات بسعایت پرداختند . راستی و درستی آن راد مرد و ارادت و ایمان مردم از اضرار و آزار ارباب حسد مانع و سد گردید . )

از سه راه فواید معنوی او بمردم عاید شدی : جمعی در حوزه درس آنجناب حضور یافته از تدریسات منقول و معقول وی مستفید بودند . گروه انبوهی از هر طبقه در مجلس وعظ آن بزرگوار حاضر شده از فیض ناطقه آن نادره دوران و مطالب سودمند اخلاقی و اجتماعی بقایده بی حد و پایان میرسیدند . روزی پس از یکساعت بیانات مؤثر و فصیح با انشا و انشاد يك بيت شعر واقعه عاشورا را مجسم کرد که هنوز در میان فضای آذربایجان مشهور و مذکور است :

چو بنشست آن لعین بر سینه شاه برید از مد بسم الله الله

یکمده از ارباب ذوق و کمال و صاحب دلانی که برای استکمال مایل و مشتاق بودند با ارشاد مرحوم لنگرانی انجمنی ترتیب داده در هفته يك یا دوبار پروانه وار در گرد او پرمی سوختند و از محضرش درس عشق و کمال نفس می آموختند . در یکی از جلسات انجمن مرد ادیبی از اهل همدان بیکی از غزلهای خواجه شیرازی نظیره ساخته و قرائت نمود مورد پسند و تحسین رفقا شد . این است . مطلع آن غزل :

نقش غم عالم را شستن بشراب اولی عالم همه چون نقش است آن نقش بر آب اولی

نگارنده نیز تشطیر و تضمین نا چیزی بر غزل خواجه ساخته بمحضر ارباب  
تظار ما حضری آورد . بدینقرار

« این سینه که من دارم از عشق کباب اولی      « هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی »  
« طومار حیات از سر رنج و غم و اندوه هست      « این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی »  
« تا چرخ سر جور است باز مره هشیاران      « در سر هوس ساقی دردست شراب اولی »

در خواب عدم بودم بس راحت و آسوده  
زین فتنه بیداری صدمه تبه خواب اولی  
توان بزبان تقریر اسرار محبت را  
تفسیر رموز عشق با چنک و رباب اولی  
گر دل کنم از دلبر از خوف ملامتگر  
معموره دل یکسر ویران و خراب اولی

آلوده مکن صفوت دامن بگه پیری      « رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی »  
شادروان لنگرانی اشعار با مغز فراوان داشت لیکن آنچه را که در دسترس  
نگارنده بود یغماهای ننگین و خانه بر انداز تبریز نابود کرده و از دست ربهودا کنون  
جز یکغزل چیزی از جایی بدست نیامد :

در حسرت لعل تو شده خون دلم ایدوست      جز خون دلی از تو نشد حاصلم ایدوست  
در حلقه موی تو جهان جمع و من زار      سر حلقه آنجمع پریشان دلم ایدوست  
هر لحظه از آنزلف گره در گره افتد      دیگر گرهی در گره مشکلم ایدوست  
همرا ز صبا همدام او همره اویم      تا بر گل و بر سنبل تو مایلم ایدوست  
در بحر بلا بهر ولای تو افتادم      دستی ده و درکش بسوی ساحلم ایدوست

من صافی دردی کش میخانه عشقم  
میخانه عشق تو بود منزلم ایدوست

لنگرانی اعلی الله در جته در سال (۱۳۲۲) قمری در تبریز با مرض وبا قالبه

تھی کرد و منزل خود را تفسیر داد . از سوہ قضا بفاصلہ اندک تمام عاملہ او از زن و فرزند .  
یا همان بیماری در گذشتند .

(از سوہ ز محبت چہ خیر اہل ہوس را)

(این آتش عشق است نسوزد ہمہ کس را)



میرزا علی لنگرانی

## ((حاج رضامتخلص بصراف))

در زمان ماکمتر کسی از دانشوران در هشیاری و تیزی ذهن ما نند صراف بوده . شادروان رضا صراف . مردی بود بسیار خیررسان و بی آزار و عاشق پیشه و مبین دوست .

انجمن ادبی لنکرانی بیشتر اوقات در منزل صراف تشکیل یافتی . آن مرحوم از غایت علاقه بر دانش و ادب برادر خود مرحوم میرزا جعفر معروف بصراف را از کسب و کار بازاری منع کرده و به تحصیلات علمی وا داشت تا آنکه برای اكمال فضل و دانش بعراق عرب روانه اش کرد . میرزا جعفر در نجف از محضر شیخ هادی تهرانی قدس سره استفاده بسزا نموده از علمای روشن فکر و دقیق و محقق ایران گردید . ( نگارنده تفسیر آیه نور شیخ مذکور را پیش میرزا جعفر خوانده و فواید بسیار برده )

بالجمله حاج رضا صراف از کارمندان انجمن صفا و مستفیدان نزدیک محضر مرحوم انکرانی بود . دیوان اشعار صراف برای شناساندن مقام ذوقی و ادبی و لطافت عواطف روحی او ناطق فصیحی میباید شد . دیوان اشعارش پس از فوت خود بوسیله پسران آن مرحوم تنظیم و چاپ شده . یکفزل از دفتر عاشقانه صراف برای نمونه درج میشود:

می برد ناله زارم بفلک زاری دل      بین چهامیکشم از دست گرفتاری دل  
عاقبت خون شود از دیده بر آید بیرون      گر نیاید غم عشق تو بغم خواری دل  
دوش دل از خم چو گان تو خوش بر بودم      غمزه ات آمده اکنون بطلبکاری دل

گله از نر کس بیمار تو دارم نه ز تو

تاکنون هیچ نپرسیده ز بیماری دل

بسکه گرد آمده دلها بسر زلف کجیت      شانه را راهگذر نیست ز بسیاری دل

همه دلها ز تو رنجید بجز ایندل من      آفرین بردل و رحمت بوفا داری دل

شادروان رضا صراف در سال ۱۳۲۵ قمری بسر ای انتقال یافت . آقای

محمد نخجوانی در تاریخ فوت او گفته : ( مرد صراف سخن ) نگارنده هم دو بیت  
آنی را در تاریخ رحلت آن مأسوف ساخته است . ۱۳۲۵

غاب نجم ورما نابوله      ان حزنی دائم مادمت له  
فسئلت الطبع عن رحلته      قال فی تاریخها « یغفر له »

☆(۱۳۲۵)☆

### ((حاج میرزا ابراهیم آقا))

پسر حاج شیخعلی پسر حاج محمد امین . مادرش دختر مرحوم میرزا مهدی  
مجتهد تبریزی معروف بقاری میباشد شاد روان حاج میرزا ابراهیم : ستوده اخلاق  
متدین ، بی آزار ، بی آزار با شهامت و دارای عزت نفس و از حیث خلقت خوش اندام  
و زیبا بود . در فن تیراندازی و سواری و شنا مهارت داشت . از جهت فهم و تیزی  
ذهن و استعداد انفقید آیتی بود که نظایر او را از میان دانشمندان و نوابغ جهان  
باید جست . تحصیلات خود را از علوم معموله وقت مانند ادبیات و فقه و اصول انجام  
داده در شانزده سالگی درس معانی بیان و منطق و قسمتی دانشجویمان را طب و تشریح  
و فیزیک تدریس میکرد . هنوز بعضی شاگردان و دوستان نزدیک او از ذره بین  
( میکروسکوب ) ساختن او گاهی سخن بمیان آورده و از هوش و هنر موهوبی او  
استعجاب می نمایند .

مأسوف علیه قریحه شعر هم داشت گاهی در مواقع فراغت شعر گفتی و «اسیر»  
تخلص کردی در تعقیب الفیه حجة الاسلام نیر او نیز الفیه ساخته بود .

نیر گوید:      هذا کتاب فسوة الفصیل      الفته فی عام سجعان نیل  
اسیر گوید:      هذا کتاب فسوة الاغنام      فی ذم کل من هجا الانام

وقتی خانه خریده منزلش را تغییر داده بود . چون اثاث البیت را از خانه  
اولی انتقال دادند و خود نیز خواست که از آنجا بیرون رود . احساساتی او را  
رخنمود در گوشه نشست و اشعاری ساخت که مطلعش این بود :

دل ویران بدورخانه ویرانه میگردد چو مرغ پر شکسته از پی کاشانه میگردد  
حاجی میرزا ابراهیم آقا اوقات خود را بادرس و بحث و تألیف گذراندی و  
جز با یکمده دانش جو و اصحاب خاص با دیگر طبقات محشور و مرتبط نبود هنگامی  
که برای نمایندگی نخستین دوره مجلس شورای ملی در جستجوی کسان لایق و صالح  
بودند. شبی و کلای انجمن ایالتی در مجلسی گرد آمده و در آن باب گفتگو داشتند  
نگارنده هم حضور داشت و یاد آوری کرد که مردی آراسته تر بو کالت مجلس شورای ملی  
مانند حاج میرزا ابراهیم آقا پیدا نخواهد شد با استفاده از این یاد آوری. حضرات  
با یکی دوبار ملاقات و مذاکره بدرستی تذکار من و بکمالات آن بزرگوار پی برده  
وسایل انتخاب او را فراهم آوردند تا آنکه بسمت نمایندگی از سوی تبریز به تهران  
روانه شد و فقید شهید در دوره نمایندگی در سایه حسن اخلاق و صمیمیت و کردانی  
و کفایت خود توجه و اطمینان و اعتقاد اهالی تمام نقاط کشور را جلب کرد و در انظار  
تمام ایرانیان محترم و معتمد گردید.

روزی که محمد علی میرزا مجلس را توپ بست و کار شلیک سخت شد و کلوله های  
توب در و دیوار را کوفتن گرفت. تنها انجمن آذربایجان می جنگید و از و کلای  
مجلس چند تن معدود با حاجی میرزا ابراهیم آقا در مجلس حاضر بودند و او آخرین  
کسی بود که از آنجا بیرون آمده بیارک امین الدوله رفت. تا سر باز و قزاق و رجاله  
بیارک ریخته با امام جمعه خوئی و بهبهانی و طباطبائی و حاج میرزا ابراهیم آقا اهانت ها  
کرده و مشت و سیلی زده و موی ریش آنها را می کنند آنوقت فقید شهید تاب  
نیاورده با ششلول دست باز کرد و نامردان بی باکانه خونس را ریختند.

(در راه ملامت مرد پیدا شود از نامرد ور نه همه میدانند این راه سلامت را)

خبر کشته شدن مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقا را چند ماه از ما در مصیبت  
دیده اش پنهان داشتند. حتی گاهی از سوی آن مرحوم نامه جعل کرده و پیش مادرش  
می خواندند تا روزیکه آقای حسین واعظ در مسجد میرزا مهدی قاری در انای وعظ



خود ( غافل از اینکه ما در فقید نامبرده در پس پرده نشسته و گوش میدهد ) از نامردی و دورویی مرتجعان نکوهش و از کشته شدن فقید تأسف میکرد . یکدفعه از میان بردگیان صدای آن بانو بلند شد . ایوای پسر م . - آنگاه از ناله و فریاد آن بی چاردمادر . محشری برپاگشت .

شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا در ماه شعبان ۱۲۹۳ قمری در تبریز تولد یافته و روز شنبه دوم ( ۱۲۸۷ ) مطابق بیست سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ در تهران شهید شده است .

کردی ز کدام جام می نوش      کاین گونه شدی نژند و مدهوش  
بر رهگذر که دوختی چشم      ایام ترا چه گفت در گوش  
بند تو که بر کشود از پای  
بار تو که بر گرفت از دوش

((میرزا علی شمس الحکما متخلص به لعلی))

شادروان لعلی فرزند حاج میرزا آقا ابروانی است در تاریخ ۱۲۶۱ قمری در تبریز تولد یافته . در آغاز جوانی برخی از اوقات خود را بکار و تجارت و قسمی را به تحصیل دانش و علم پزشکی می پرداخت پس از مدتی از شغل تجارت دست کشیده تمام اوقات با کتساب فن طبابت مشغول بود . تا در آن رشته سرآمد اقران و دانشجویان گردید تا آنکه خود حوزه تدریس فراهم آورد .

لعلی در اثر کوشش و حدت ذهن در فن خود شهرت و مرجعیت تام پیدا کرد . و با لقب شمس الحکما ملقب گردیده . مدتی طبیب مخصوص مظفر الدین شاه و مقیم تهران شد .

لعلی گذشته از کمالات ادبی و فنی صاحب عواطف رقیق و ملکات پسندیده بود . از ناداران وضعیفان دستگیری نمودی و وسایل استعلاج آنها را به نفقه خود فراهم کردی . سجع مهر لعلی « انه لعلی حکیم » بود چنانکه گوید :

تو این پیام متین را ز قول من برسان  
 صبا بگوش حسودان که سست پیمانند  
 بطبع شعر مرا این نه افتخار بود  
 که جمله صاحب طبع سلیم میدانند  
 مرا بقول خداوند در کلام مجید  
 و آنه لعلی حکیم می خوانند  
 لعلی از اوایل جوانی شیفته ادبیات فارسی و مایل بشعر سرایی بود. اشعار  
 او از قطعه و غزل و قصیده مرثیه و ثنا و هجا کم نیست. غالب اشعار او دارای مضامین  
 عالی و ابداعی میباشد.

در خلال روزهایی که نگارنده این نامه مشغول گرد آوردن داستان دوستان  
 بود کسی از نزدیکان لعلی شعر زیر را از او نقل کرد که در مرثیه گفته و نیک در سفته است:  
 بر فرس تند رو هر که ترا دید گفت      برک گل سرخ را باد کجا می برد  
 لعلی در سخنوری و بدیهه و بدیعه گوئی در میان دانشمندان معاصر بی نظیر  
 بود. هنوز لطایف و ظرایف او در آذربایجان شهرت بسزا دارد و زبان زد مردم است:  
 مرحوم حاج ملا جبار روضه خوان برای معالجه پیش لعلی رفته. پس از معاینه  
 دوائی را در شیشه تهیه کرد و بحاجی داد ضمناً گفت که چون دوا را خوردی و حالت  
 خوب شد شیشه را پس بده. بعد از چند روز باز حاجی بمطب لعلی آمد و اعتذار کرد  
 که چند روز است بمنزل نرفته ام شیشه دوا در خانه مانده معذورم دارید. لعلی بلا  
 فاصله گفت جناب حاجی بآنانکه به خانه میروند بسیار که شیشه را بیاورند.

در باره تقویم نویسی مرحوم حاج نجم الملك گوید.  
 عمل بگفته تقویم کن تو در هر کار      نگر دد از نظر نحس تا که مشک تو پیشک  
 بسعد و نحس دلالت کننده تقویم است      چنانکه واسطه سقم و صحت است پزشک  
 بین چه سحر در او کرده هوش نجم الملك      سزد که جدول هر صفحه اش کشند بمشک  
 صدای پر پرستو و جنبش حشرات      چه بشنوی رود از دل غم و ز دیده سر شک  
 رسید لك لك و فریاد عند لیب آمد  
 که ازدواج شتر شد عروسی گنجشک

لعلی در زمان خود بر حسب توافق روحی و تجاذب طبیعی با مردمان فاضل و سبکروح و میهن دوست مانوس بودی مانند میرزا عبدالعلی منجم گوگانی و حاج میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به طالبوف و غیره . چون طالبوف مدت طولانی در قمرخان شوره قفقاز ساکن بود بانامه نگاری بنیان دوستی را استوار میداشتند. قطعه زیر را لعلی ساخته بمرحوم طالبوف فرستاده بود .

زنده باش ای مربی عالم	زنده باش ای حکیم پندآموز
ای بنای وطن پرستی تو	استوار و قویم و مستحکم
وطن پیر ما بغیر از تو	نیست ز ابنای خویشان خرم
خامه موشکاف تو بگشود	ای بسا عقده ها چو جذراصم
شهر گیرندگرشهان با تیغ	تو جهانی گرفته بـقلم
وقت انشا ز قدرت قلمت	ادبا لرزد و عطا ردهم
بخدا فیلسوف ایرانی	ثانیت نیست در دیار عجم
گوشه شوره تا که مسکن تست	هست این گوشه رشک باغ ارم
حاجتی نیست شرح فضل ترا	ای بشهرت چونیر اعظم

لعلی از حضرت تو دارد چشم

گاه بنوازش بنوک قلم

شادروان لعلی در اواخر عمرش بدرد سینه مبتلا شده بدینجهت بیشتر اوقات خود را به تناسب فصول در مسافرتها گذرانده و با تغییر آب و هوا استعلاج کردی . در تاریخ ۱۳۲۶ قمری در برگشتن از باطوم در شهر تفلیس زندگی را بدرود گفت . دیوان لعلی چند بار در تبریز بسیار مغلوط و ناقص چاپ خورده نسخه کامل و درست آن که در نزد خواهرزاده آن مرحوم آقای محمدنخجوانی بود . در سنوات اخیر بدستیاری و مساعی آقای حسین نخجوانی ( خواهر زاده لعلی ) بطبع رسیده و این بنده در مقدمه آن تاریخچه شادروان لعلی ( بیوگرافی ) را ثبت نموده است .

نمونه از آثار ادبی لعلی نگاشته میشود :

فشانند طره مشکین شمی بروی آنماه	فشانند بیضه کافور در پرنده سیاه
گرفت دامن ابرو دلم ز حلقه زلف	کمند بین که اسیرش برد به تیغ پناه
نظر بقامت سر و چمن چو من نکند	کسی که قد ترا آورد بمد نگاه
بحشر گوزگناه میم چه پروائست	دو چشم مست تو کافی بود بعدر گناه
ترا بچهره خط آمد مرا بدیده سرشک	دلیل بارش ابر است هاله بستن ماه

حدیث زلف بتان را چگونه شرح دهم

که آنفسانه دراز است عمر من کوتاه

(( رباعی ))

می آمد و از چهره عرق تر کرده	چو گان بکف و اسب ز جابر کرده
اندر خم طره های گرد آلودش	دل های شکسته خاک بر سر کرده
جویند همه هلال و من ابرویت	گیرند همه روزه و من گیسویت
در دوره این دوازده ماه مرا	یکماه مبارکست آن هم رویت



میرزا علی لعلی

## (( حاج میرزا عبدالرحیم معروف بطالبوف ))

شادروان عبدالرحیم طالبوف از اهل تبریز بوده و میهن پرستی و خدمات برجسته او شایان هر گونه پاسداری و قدر دانی است. آثار قلمی آن مرد راد در دورهٔ جهل و استبداد در تنویر افکار مردم ایران تأثیر بی پایان نموده و در موقع خودگوارا تر از آب برای تشنهٔ بی تاب بوده است.

لعلی در ثنای او گوید :

زنده باش ای حکیم پند آموز      زنده باش ای مربی عالم  
و طرب پیر ما بغیر از تو      نیست ز ابنای خویشتن خرم  
آنچه از تصنیف و تألیف و تراجم آن مرد حکیم بچاپ و با گاهی ما رسیده  
بدینقرار است :

مسالك المحسنين - مسائل الحیات - ترجمهٔ پند نامهٔ مارکوس - نخبهٔ سپهری -

هیئت فلاماریون سفینهٔ طالبی - ترجمهٔ فیزیک -

فاضل کامل مرحوم یوسف اعتصام در بارهٔ مرحوم طالبوف در مجلهٔ بهار گویند  
حادثهٔ که در این چندماه اخیر هوا خواهان علم و ادب را قرین سوگواری و تاسف  
داشته همانا فوت دانشمند شهیر صاحب آثار باقیه حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف  
تبریزی مقیم تمرخان شوره طاب ثراه است .

یادگار های گرانبهای ایام زندگانی طالبوف که هر کدام به تنهایی حاکی از  
ملکات فاضله و صفات مستحسنه و لطف ایجاد و اختراع است برای معرفی مقام فضل  
و دانش وی کافی است و مانعی خواهیم مؤلف کتاب احمد. مسالك المحسنين هیئت جدید  
پند نامهٔ مارکوس - مسائل الحیات فیزیک و سایر مآثر مشهوره را بخوانندگان  
بشناسانیم . کیست که طالبوف را نشناسد یا از نوشتجات او استفاده نکرده باشد .  
در وقتی که ابرهای تیرهٔ استبداد فضای وطن ما را با ظلمت موخش خود پر میکرد  
و ابواب علم و اطلاع بروی تشنگان زلال معرفت مسدود بود طالبوف باجدی وافر

به نشر افکار جدید و تهذیب اخلاق و تشویق اذهان بفرافرفتن مبادی علوم خدمت مینمود . به نظر این بنده بالاتر از پایه علم و ادب او درستی و راستی و صفای دل و همین دوستی و پشت کار و ایمان آنفاضل ارجمند در تربیت کسان مستعد ، یاری و پایداری آن دانشمند در پیشرفت آمال ملی بود . ریزش قلم و بیان بدین شرط مشکور و مانند باران رحمت است . که از روی عقیده و باور باشند و پرتو آفتاب دانش و کمال آنگاه مطلوب و مؤثر است که از مشرق صدق و صفا سرزند .

مولوی گوید :

عقل دفترها کند یکسر سیاه      عقل آفاق دارد پرزماه  
طالبوف سال اول مشروطیت کتاب مسالك المحسنين راطبع و نشر کرد علمای  
با نفوذ تهران تکفیرش کردند بنا بر این با اینکه تبریزیان با نهایت اعتماد او را  
به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب کردند . به تهران نرفت زیرا پیش از آنکه  
رسماً سیاست کشور ذمه دار شود موفقیت خود را متزلزل دیده چنین تشخیص داد که  
اوقات گرانهای وی در سر منافسات خانه بر باد ده و مضر بتلف خواهد رفت .  
افسوس نامه های طالبوف که در نزد اشخاص مهجور و پراکنده ماند و گرد  
آوری نشد . فی الحقیقه آنها را از ضایعات بی عوض باید شمرد . صدها کسان از  
آذربایجان و غیره که در انقلاب مشروطه ایران بهر سختی تحمل کرده از جان و  
مال گذشتند . و قلم و قدم بکار بردند از آنچشمه آب خورده و از آن منبع  
اشراب می شدند .

بی سبب نیست که هر کس از هر جا نوشته ای از طالبوف بدست آورده یا خود  
داشته در نامه های ادبی و مجلات نشر داده و باقی گذاشته است . این بنده نیز  
بمناسبت مقام چند جمله از مکتوبات آن مرحوم که در دسترس همگانی بوده اند  
در اینجا می نگارد :

(از مکتوب مورخ ۱۶ رمضان ۱۳۱۶ بمرحوم یوسف اعتصام)

در باب تأسیس مطبعه و کتا بخانه بنده غیر از تبریز در هیچ نقطه نمیخواهم اثری از من بماند. بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستم «چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم» هرچه در تبریز درست نمایند بنده را می‌توانند شریک و سهیم و عبد و جار و بکش آن عمل بدانید... بنده بزبان روسی آشنا هستم فرانسه نمیدانم و خط روسی را بسیار بد می‌نویسم خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد عربی هیچ بلد نیستم. فارسی را معلوم است چنان میدانم که عرب فرانسه را با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار محقر بیا دگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدید بدانند.

از مکتوب آقای علی اکبر دهخدا مورخ سنتیا بر روسی ۱۹۰۸ بعد العنوان :  
در خصوص نشر «صور اسرافیل» امید وارم بزودی تمام پراکندگان وطن باز بایران برگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار بکنند. یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف غرق وطن را بساحل نجات بکشند. بدیهی است تا پریشان نشود کار بسامان نرسد.

عجب اینست که در ایران سر آزادی عقاید جنک می‌کنند ولی هیچ کس بعقیده دیگری وقعی نمیگذارد سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم واجب القتل مستبد، اعیان پرست، خود پسند نمیدانم چه و چه نا امید می‌شود و این نام را کسی میدهد که در هفت آسیا یکمقال آرد ندارد یعنی نه روح دارد نه علم نه تجربه فقط ششلول دارد، مشتش و چماق دارد. باری

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

چون بنده نیز در شوره واقع شده ام لذا پریشان و شور گفتم.

شماره ششم و هفتم مجله ارمنان سال ۱۳۰۲

هموطن محترم فدای محبت و مهر بانیت شوم توت رسید و برانفعال سابق من افزود.



گز خیلی خوبست ولی باب دندان ایرانیهاست . دندان من مصنوعی است از خوردن چیزهای سخت و شیرین محروم . روزگار هر چه داده بود پس گرفته امیدوارم که بعد از این از اینگونه مخارج و مرحمت ها بخودتان زحمت و به بنده خجالت ندهید باری با سخاوت طبیعی شما میتوان گفت که حاتم نیز از اهل آنموطن عالی بوده است . خدایت عوض بدهد اینکه جنس توت را دستور داده بودم میخواستم توت تهران را در شوره نشان بدهم که بچه درشتی و خوبی و معطر است همانطور هم آمده بود و گرنه توت خشک در باد کوبه و بطروسکه انبار است اما همه باکاه و جو آلوده و گرد و خاک اندوده و صد دست چرکین سوده و جنس بآن لطافت را برنگ دود نموده پس از چند سطر : حالا خوب فهمیدی هم وطن عزیز یا باز بنوبسم این اوضاع هرج و مرج تولید هیچگونه ثروت روحانی و بزرگی را نمیکند که بخرج ملت یا خارجیها بیاید ، ذرهم یلعبون حتی تأتیهم الساعة بغتة اویا یتهم عذاب یوم عظیم .

در آغاز مشروطیت ایران کسانی از اهل قفقاز راست با نادرست از کشور ایران و کسان ایرانی از هر طبقه انتقاد میکردند در آن باره طالبوف باقای جعفر خامنه (۱) نوشت :

---

(۱) خلف صدق مرحوم حاج شیخعلی اکبر خامنه ایست که مانند پدرش مصداق روشن تمدن و تدین و افتخار آذربایجانست .

خامنه از ادبا و فضیله غیر منظاهر تبریز و از کارمندان ثابت انجمن ادبی است این اشعار را در جنک بین الملل اول گفته :

ای بیستمین عصر جفا پرور منحوس	ای آبدۀ وحشت و تمثال فجایع
بر تاب زما آنرخ آلوده بکابوس	ساعات سیاهت همه لبریز فظایع
دید ارتومدهش تراز انقاض مقابر	شالوده ات از آتش و پیرایه ات از خون
هر آن تو باماتم صد عائله مشحون	از جور تو بنیان سعادت شده بایر

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ایرانی غیرتمند نباید راضی شود که يك مجهول نخبجویی هر روز بعلماء و پادشاه و عواید اجدای ماهجو بگوید و بنویسد. جز ایرانی عیب ایرانی را نباید بگوید مگر اینکه دهنش مشت بخورد. در هر ملت همین است الکلام ماقلو و دل. شاد روان طالبوف در سال ۱۲۷۲ قمری در تبریز تولد یافته عمر خود را بیشتر در تمرخان شورۀ قفقاز بسر برده است. همانطوریکه در امور اجتماعی ایران توجه تام داشت بکارهای همگانی و فرهنگی ایرانیان ساکن قفقاز نیز حضوراً و غیاباً مساعدت و سرکشی کردی.

طالبوف در تاریخ ۱۳۲۸ قمری در موقف خود بسر ای دیگر شد. جز یکدختر (سونا خانم) که زن مهندسی بود (محمد عمراف) اولادی نداشت ما سوف علیه از قریحه شعر نیز بهره مند بود محض نمونه چند بیت درج میشود:

گر وطن ما کنون چنان و چنین است	آیه لا تقنطوا اساس متین است
شاه و وطن بهر ماست معبدو معبود	آن سخن حق و قول صدق همین است
شه پیرستیم و ملک را بستائیم	کان ملک و ملک را خدای معین است
دشمن' ماروس و انگلیس نبا شد	وحشت ایران نه ازیسارو یمین است
جهل و نفاق و طمع نبودن قانون	مکنت این ملک را عد و همین است

### همو گوید:

چه خوش گفت دانادلی زاهلروس      تزان زین سخن دست او داد بوس

بقیه حاشیه از صفحه پیش

زین مندبج خونین که بگیتی شده برپا	روح مدنیت شده آزرده و مجرح
خونها که بهر ناحیه ناحق شده مسفوح	بر ناصیه عصر هنر لکه سودا
نفرین بتو ای عصر فریبنده و غدار	لعنت بتو ای خصم بشر دشمن عمران
ای بوم فروکش نفس ای داعی خسران	زین پس مشو اندر پی ویرانی آثار
آنروز که زادی چه نویدی که ندادی	امروز که رستی تو ز خون یکسره مستی
زینسان که توره بسپری ای آفت هستی	فردا بوجود آری يك تلر مادی

تو اول بگو با کیان دوستی      من آنکه بگویم که تو کیستی  
همان قیمت آشنایان تو      عیار است بر ارزش جان تو  
هم از اوست:

میان دو خر بهر جو جنک شد      لکد زد یکی دیگری لنگ شد  
بر آشفته از زخم و گفتا همی      تو حقا که خر نیستی آدمی

سزا نیست خر خوانمت ز آنکه خر

نیا زارد انباز خود چون بشر .

((شهید الفضیلة میرزا علی ثقة الاسلام))

علی بن موسی بن محمد شفیع در شب یکشنبه هفتم شهر رجب یک هزار و دو بیست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) قمری در تبریز تولد یافته . پس از آنکه در اوایل شباب از محضر جد خود و زمانی در خدمت پدرش کسب علم نموده بعراق عرب رهسپار شده و در نزد علماء اعلام به تکمیل معلومات پرداخته و در علوم اصول، فقه، حکمت کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ، نجوم، پمپایه بلند رسیده بود .

شادروان ثقة الاسلام مجموعه بود از کمالات کسب و فطری هر کس از هر طبقه که بمحضر او رسیدی یا باستماع و وعظ و سخنرانی او توفیق یافتی خرسند و بهره مند برگشتی . از آثار قلمی او آنچه تا کنون بچاپ رسیده بدینقرار است : رساله لالان و لاحقته آن . ایضاح الانباء فی تعیین مولد خانم الانبیا و مقتل سید الشهداء تلکرافاتی که در موقع انقلاب مشروطه بمحمد علی میرزا مخا بره کرده است . ترجمه بث الشکوی ، اثر ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی (۱)

(۱) عتبی معاصر و معاشر ابوالفتح بستنی و سرآمد شعرا و شری نویشان زمان خود (۴۰۰) بوده ثعالبی چند فصل از مقالات و یکمده از اشعار عتبی را در کتاب خود یتیمه الدهر آورده . از آنجمله است:

فراع لیدیه الرضی والنضب

فان الطلاقة صبح الادب

اذا رمت من سید حاجة

فان التهجم نیل المنی

پیش از آنکه مرحوم امیر نظام گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یابد در جلسه‌ای که جمعی از ادبای وقت حضور داشتند گفت: بخش عمده تاریخ‌بیمینی را (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفا دقانی بفارسی ترجمه کرده. بخش دوم رساله ایست در مرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آنرا هم حبیب‌الدین محمد از اهل گلپایگان در سال (۱۲۷۲) قمری بفارسی نقل نموده بخش سوم آن (بث الشکوی) است بهتر آنست که آن نیز از لغت تازی یزبان فارسی ترجمه شود.

امیر نظام در همان جلسه ترجمه آن رساله را بعهده ثقه الاسلام که حضور داشت محول کرد. آن مرحوم هم به ترجمه بث الشکوی پرداخت و بفاصله چند روز اولین جزء نگارش خود را پیش امیر نظام فرستاد امیر پس از مطالعه بشا دروان ثقه الاسلام نوشت:

عرض میشود رقیمه را زیارت کردم و ترجمه چون لوه لوه منشور و کلبرك مسطور را دیدم بی تملق و نفاق و بی مبالغه و اغراق حقیق لك ان تکتب بالتبر علی الاحداق لابلحیر علی الاوراق.

رو که برآمد ترا بکلمک سخن گوی آنچه علی را بذو الفقار برآمد  
باین زودی و باین خوبی ترجمه رساله عتبی را در بحبوحه رمضان نوشتن  
آیتی باهر است و کرامتی زاهر. روان عتبی را شاد فرموده و جر فادقانی را پس پشت  
نشانده اید «انه لقول فصل وما هو بالهزل»

مستدعیم خاطر شریف را با ترا کم مشاغل با تمام ترجمه مشغول بفرمائید تا بدهم  
طبع نمایند و منتشر نمایم و ادبا و فضلا را نیمه باشد. زیاده زحمت نمیدهم ادام  
الله علینا بر کاتکم ۱۹ رمضان ۱۳۱۶

از جمله آثار قلمی و ادبی ثقه الاسلام کتاب مرآة الکنب است که اسامی  
تألیفات علماء شیعه را گرد آورده و از سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش بتدوین و

تهیه آن مشغول بوده است . ( چند سال پیشتر در خدمت جناب دکتر صدیق اعلم وزیر فرهنگ وقت برای دیدن جناب مستطاب آقا میرزا محمد برادر ثقة الاسلام شهید رفته کتاب چاپ نشده مرآة الکتب هم زیارت شد . اغراق نیست اگر آن کتاب را بی نظیر نامند )

چند سطر از شرحی که راجع به تسهیل زیج هر قوم داشته برای نمونه نشر نویسی او بلحاظ خوانندگان این تذکره میرساند :

این مجموعه چنانکه در دیباچه آن اشاره شد با کمال تدقیق و تنقیح تصحیح شده و بین الامثال خود بی نظیر و بی قرین است و از کثرت عوائق و موانع که در تهذیب و ترتیب این کتاب اتفاق افتاد . مرا گمان این نبود که حوادث دهر اندازه یابد و این اوراق پریشان شیرازه پذیرد . آهوی مراد به بند آید و شکار مقصود بکمند افتد ولیکن سپاس بی قیاس خداوند متعال را که تسهیل طرق فرموده و همت اولیاء حق را نعم الرفیق نمود تا با تمام این نسخه موفق شدم و از حضرت رب الغرة مسئلت مینمایم که چون گوهر گرانبهای عمر بگرو و مزرعه حیات را هنگام درو برسد و اراده مالک الملک این کتاب را بدیگران تملیک نماید . این نسخه عزیز را رایگان نشرند « دونه المنیه » و زحمات مرا بهدر نبرند . و کمال افسوس دارم از اینکه تحمل مشقت که در ترتیب این کتاب مرا روی داده کاش در امری بودی که در آخرت مرا یاری کردی . باز از رحمت حق مأیوس نیستم و از فیض نامتناهی او نا امید نمی باشم که شاید صاحب نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد .

(( والله مع ظن عبده المؤمن ))

مرحوم ثقة الاسلام باوضاع عصر و رموز سیاست آشنا و آگاه بود و در این نامه بچند سطر آتی اکتفا می شود : در موقع انقلاب ایران ( ۱۳۲۷ ) قمری روسهای تزاری با بهانه جوئی به تبریز آمدند و باغ شمال را که یکی از مهمترین عمارات دولتی بود اشغال نمودند و در آنجا بعنوان عبادتگاه نظامیان تصرفاتی کردند . ثقة الاسلام متحمل

نشده بواسطه ثقة الملك کار گزار وقت در آن باب بقونسولگری روس و رئیس ارتش  
مراجعه و اعتراض نمود . پاسخ قونسول روس که در تاریخ ۲۲ شوال (۳۲۷) بکارگزاری  
رسیده بدینقرار بوده :

از مضمون مراسله شریفه مورخه ۱۶ شهر حال بنمره ر ۱۱۱۶ آنجناب .  
دوستدار استظهاری ، استحضار لازم بعمل آمد جواباً با نهایت توقیر و احترام زحمت  
افزاست : بطوریکه در ملاقات خصوصی اظهار داشته ام در باغ شمال بنای مخصوصی  
برای کلیسایان شده و بلکه برای اینکه سالدات و قزاق از اجرای آیین روحانی مجبورند  
روی سه دیوار که در يك نقطه باغ شمال بوده چند تیر انداخته و پوشیده شده تا از  
باران و برف و غیره محفوظ باشد و یکدیوار چهارم اضافه کرده اند که نصب در و  
پنجره نمایند . در موقع معاودت اردوی روسی بحال اول اعاده خواهد شد . محض  
استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت برآمده در این  
موقع احترامات فائمه را تجدید می نماید .

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمدند بیشتر متنفذین وقت و  
ثروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن را نداشتند بلکه متظاهر بحسن قبول و متمایل  
به نزدیکی آنها بودند تا بد آنوسیله منافع خود را تأمین کنند لیکن ثقة الاسلام  
یامضای صریح خود بمناسبت نزدیکی عید نوروز مقاله در روز نامه محلی نوشته از  
این لحاظ که بیگانگان بخاک ایران تجاوز کرده اند مردم را بترك عید و برعایت  
سوگواری دعوت و بدینشعرتأثرات خود را آشکار ساخت :

عید آمد و افزود غم را غم دیگر ماتم زده را عید بود ماتم دیگر (۱)  
صاف درونی و نیکمردی هر کس از گفتار او که با کردار توام باشد نمایان  
گردد . متن پیغام ثقة الاسلام را که بانجمن ایالتی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قمری

---

گوینده شعر حیرتی قزوینی از شعرای قدیم شهر قزوین و شغل او سراجی بوده است .

قاموس الاعلام

فرستاده و در شماره ۷۹ مورخ ۲۹ ربیع الاول روزنامه درج شده دینداری و خردمندی و نیکمردی او را گواهی دهد :

خانواده من پدر بر پدر چندین سال است در آذربایجان بوده و ده دوازده پارچه ده از بابت وقف و نلت در دست مامیباشد . خدا شاهد است که تا حال چگونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان را کرده ایم چنانکه در اینمدت از رعایای علاقجات که در دست من است اظهار تظلمی نشده و هیچوقت که برعایا ظلم و تعدی وارد شود تا حال تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است . مگر رعایای اندبیل که سابقا از مباشر شکایت کرده بودند بعد از رسیدگی رعایتی در حق آنها مقرر نمودید اطاعت شد ولی آنها بهمناقدرها کفایت نکرده و قانع نشدند بخانه کد خدا ریخته و انبارگاه و غیره را داغون کردند بنابر این انجمن را اطلاع دادیم که یکنفر معین نمائید باندبیل رفته در آنجا رسیدگی نماید .

از قرار معلوم کسی از خدام انجمن معین شده است برای تحقیق باندبیل برود چون آن مأمور یکی از قوم و خویشان کسانداعی است و مأموریت او باعث پاره گمانها خواهد بود . خواهشمندم مأمور دیگری که بعمل دهات و رعایا بصیر باشد معین نمائید تا احقاق حق نماید.

بالجمله ثقة الاسلام در تاریخ عصر دوشنبه روز عاشوراسال ۱۳۳۰ قمری در اثر پافشاری و دفاع از حوزه اسلام و استقلال میهن در دست روسهای تزاری بدار زده شد . چنانکه خود گوید :

ره بسر منزل مقصود نخواهد بردن هر که بیم از ستم سنک ملامت دارد  
مفهوم این شعر را از مرحله قول بمقام فعل آورد و بایک فداکاری قابل ستایش  
تا ابد سر بلند گردید .

( ترک سر کن که درین دایره بی سرو پا تا کسی سر ننهنگوی زمیدان نبرد )  
بی مناسبت نیست که باین تصادف عجیب اشاره شود در سر بازخانه قدیم تبریز

که شهید نام برده و جمعی از احرار و فدائیان میهن بدار زده شد . اکنون کاخ  
پر عظمتی بنام دانشسرا ساخته شده و از آن عجیتر این است که جای نصب چوبه‌دار  
سالون سخنرانی و جایگاه تریبون ( منبر خطابه ) واقع شده است .

در زمینی کاندر آن احرار آذربایجان بر فراز چوب دار دشمنان دادندجان  
از پی آه‌وزش اولاد آن آزادگان اینچنین دانشسراها سرکشد بر آسمان  
ادیب الممالک فراهانی حسبحال آذربایجان و خراسانرا ترکیب بندی ساخته  
کشته شدن ثقة الاسلام شهید را بدین نحو تقریر و اشعار نموده است :

علی فرزند موسی عالم راد      جهان فضل و دانش کرسی داد  
گرامی فحل و دانشمند استاد      بدار الخلدش از دار بیداد

فلك گفتا که در ماه محرم

علی بردار شد مانند میثم

علی رضا تبیان وقایعی متخلص برضائی عضو انجمن ادبی آذربایجان در تاریخ  
کشته شدن آن شهید سعید گوید :

ان الفؤاد لهذا الرزه ملهوب      والدمع فی ذلك المفجوع مسکوب  
کیف السلوعن الخطب الفظیع وقد      اشجی القلوب و منها الصبر مسلوب

ان الرضا می اذاً بالحزن حرر فی

تاریخه « ثقة الاسلام مصلوب »

☆(۱۳۳۰)☆





ثقة الاسلام شهيد

## (( میرزا احمد سهیلی ))

جوانی با عشق و شور و ادب دوست و میهن پرست بود از راه کاسبی و داد و ستد امرار معاش نمودی. هم شاعر بودی وهم بآثار استادان سلف مجذوب. بنا بر این از رباعی و غزل و قطعه، مثنوی از آثار برخی از عرفا و ادبای زمان ماضی و در گذشته. مانند: شیخ عطار، ابوسعید ابوالخیر، هلال شیرازی، اوحدی، شاه نعمت الله ولی، وحشی، فدائی لاهیجانی، باباطاهر، هاتف، خواجه عبدالله انصاری، سامی، جامی، مسعود سعد، نزاری، بیانی، ابن یمن، فردوسی و غیره مجموعه و منتخبی ترتیب داده و در سال ۱۳۲۱ قمری چاپ کرده است.

سهیلی بجرم میهن دوستی و مشروطه خواهی و از اینجهت که تاجای توانائی از یاری و همدستی احرار فروگزاری نکرده بود - در عشر دوم ماه محرم سال ۱۳۳۰ قمری بادت روسهای نزاری برابر حاجی علی دوا فروش که آزادبخواه و از مؤسسين دیرستان سعادت بود بدار زده شد.

(تابگیرد جذبه توفیق بازوی کرا هر سری شایسته دوش و کنار دار نیست)

این دو رباعی از اشعار شهید نامبرده نمونه ایست:

شبهها ز غمت تا بسجر همچو رباب	می نالم و می کریم با چشم پر آب
بیدار کنم جها نیان را ز حسد	ترسم که به بینند جمالت در خواب
درد هر آنکسی که جانانش نیست	جانانش نیست گوبه تن جانش نیست
جان در ره جانان خود آنکس که نداد	در مذهب اهل عشق ایمانش نیست

### حاج سید حسین زنوزی:

ولد سید عیسی زنوزی در سال ۱۲۶۳ قمری در تبریز متولد شده تا بیست و دو سالگی با استعداد عالی که داشت تحصیل مقدمات و علوم ادبی و فقه و اصول را پایان رسانیده از اقران خود گوی سبقت برد. سپس به تهران مسافرت کرد و شش سال در آنجا اقامت گزید و آنمدت را پیش شیخ ابوالقاسم اصفهانی که در علوم

حکمت و ریاضیات و طبیعیات سرآمد استادان عصر خود بود به تحصیل علوم  
هذکور مشغول شد .

مرحوم زنوزی پس از تکمیل دانش به تبریز برگشت از روی علوهمت و  
هناعت طبع بیازرگانی امرار معاش کردی لذا آنجناب برنجی معروف شد .

(همین نجابت ذاتی است آنچه محترم است)

پس از مدتی توقف بسیر آفاق و انفس آغاز کرد و نخست باسلامبول سفر  
نمود و مدت یکسال با مشاهیر علما و ادبای آنجا موانست یافت و بفوائدی رسید .  
و هم در آن هنگام از افادات فیلسوف اسلام سید جمال الدین اسدآبادی معروف  
بافغانی بهره مند گردید .

بار دوم از تبریز بسوریه و حجاز عزیمت نمود بزیارت کعبه هم نائل شد . و  
چندماه در آنسامان باسیاحت و استفادات معنوی وقت گذرانید .

(بلند نام نگردد کسی که دروطنست ز نقش ساده بود تا عقیق دریمن است)

شاد روان زنوزی با اینکه شغل بازرگانی داشت بیشتر اوقات خود را بامطالعه  
کتب و موانست و محاضرت دانشمندان و ادبای وقت بسر بردی و دانش طلبان پیوسته  
از فوائد محضر او مستفید بودند .

(مرحوم میرزا علی خان ادیب خلوت که بیوگرافی او هم در ردیف فضای  
معاصر در این نامه نوشته شده از پرورش یافتگان محضر فیض و فضیلت اثر  
زنوزی بود .)

نگارنده این سطور نیز در اواخر عهد آن استاد بزرگوار ملازم خدمت و  
جویای فیض و برکت بوده و خاطراتی از حضور آنجناب در خاطر دارد . در مجالس  
خصوصی این شعر را که گوینده آن صنائب تبریزی است زنوزی ترنم کردی .

جهان بمجلس مستان بی خرد ماند که در شکنجه بود هر کسی که هشیار است  
مرحوم زنوزی بمضمون «علموهم و کفی» عمل کردی برای تنویر افکار اجتماعی

و اخلاقی توده مردم از تحمل هرگونه زحمت و مشقت دریغ نکردی .  
مرحوم حاج ملاعزیز واعظ که مردی آگاه از تمدن عصری و دارای سحر بیان  
بود از استاد نامبرده تقاضای آموزش و پرورش کرد مسئول او با شوق و رغبت با جابت  
رسید . در پس آینه طوطی صفتم داشته اند . .

زنوزی رحمه الله از اشعار فارسی بمثنوی مولانا جلال الدین رومی بیشتر ما نوس  
بود و اهمیت بسزا میداد . روزی کسی از وی پرسید آیا تمام اشعار مولوی را در  
حفظ دارید ؟ گفت : پرسش تو بدان ماند که برای خریدن دو زرع پارچه ، خریدار از  
فروشنده موجودی دو عدل مال زرعی را بجوید پس اگر فهم مطلبی مورد نیاز تست آنرا  
پرس تا جواب عرض شود .

وقتی نگارنده بدو گفت آیا درست است اینکه مردم گویند شما بفلان عالم  
که رئیس فلان سلسله است معتقد یا مقلد هستید . گفت من میخواهم و امید وارم  
که خدا پرست باشم نه بت پرست . سپس این شعر را از مثنوی قرائت فرمود :

مثنوی ما دکان وحدتست غیر واحد هر چه بینی آن بت است

بت ستودن بهر دام عامه را همچنان دان کالغرائق العالی (۱)

مرحوم زنوزی (۲) در سال ۱۳۳۶ قمری در شاپور (سلماس) برحمت ایزدی  
پیوسته و آنجا دفن شده است .

---

(۱) غرنون جوان زیبا و خوش صورتست پسر باشد یا دختر . وهم بمهمله و  
معجمه ونون بمعنی بت و جمع آن غرائق است .

(۲) دیه پرجمیت است از توابع قصبه مرند که خوبی سبب آنجا معروفست .



حاج سيد حسين برنجی

## (( حاج سید حسن : عدل الملک ))

پسر شادروان حاج سید حسین (۱) در سال ۱۲۵۷ قمری با بعرضه زندگی نهاده . هنگام فوت پدرش سه یا چهار سال بیشتر نداشته و کسی بر تربیت او همت نگماشته و در موقعی کمر مبارزت زندگانی بمیان بسته که ثروت سرشار پدر از دست شده بود . لیکن کوشش بلیغ بکار برد که حیثیت دنیوی و موروئی او لطمه نخورد و وضعیت ظاهری در حال خود بماند . پس تحمل آن بارگران و تکفل آن تکلفات چنان وی را مشغول و گرفتار کرد که به تحصیل علم و دانش در زمان جوانی صرف وقت نمود لیکن در چهل سالگی از جهت معیشت و بضاعت آسودگی و تمکنی یافت

(۱) مرحوم حاج سید حسین از سادات شب غازان بوده که در عهد غازان شاه بایران آمده و در آن کوی ساکن شده اند .

بیش از یکصد سال از تاریخ فوت ار گذشته هنوز به نیک نامی معروف خاص و عام آذربایجان است

آن مرد نامی در آبادی شهر تبریز بذل همت فرموده کاروانسراها و خانه ها و باغات و قنوت و برزنها از خود بیادگار گذارده است .

از کارهای نیکوی آن رادمرد تعمیر پل آجی است که در زمان پادشاهی محمد شاه قاجار از طرف دولت بدو گفته شد که با تعهد نصف هزینه به تعمیر پل اقدام نماید در پاسخ این پیغام گفت روا و برازنده نیست که با استعانت غیر این کار خیر را دولت انجام دهد اجازه فرمایند بانفقه خود به تصدی تعمیر پل پردازم آن مرحوم با صرف کردن سیصد هزار ریال از دارائی خود پل سازی را بانجام رسانید .

حاج سید حسین غلام سیاهی داشته (جاج یوسف) که امین راز و انباز کارهای

مهم وی بود . شبهای زمستان بدستگیری یوسف بخانه های فقرا خوراک و پوشاک میبرد

گذشتن از سرگنج گهر سخاوت نیست کریمی از سر آوازه کرم بر خیز  
مرد باهمت نامبرده سال ۱۲۶۰ یا ۱۲۶۱ دوره حیات محدود را بدرود گفته است

بکسب فضل و ادب آغاز و با مجاهدت وافی راه استکمال پیموده و در اندک زمان ادبیات فارسی و عربی را خوب فرا گرفته و بمقصود خود پیوست . و در خوشنویسی و حسن خط نیز که در آن زمان جز و کمالات ممتاز بود بپایه استادان و هنرمندان رسانید . (۱) در سال ۱۳۰۰ قمری در اثر زیاده مطالعه و خط نویسی خستگی و بیماری چشم عارض شد . هر چند به معالجه اصرار ورزید فایده ندید و بکم نوری و درد چشم افزوده گشت . طبیبان از معالجه اظهار عجز نمودند .

مرحوم حاج شیخ محسن مشیر الدوله ( خواهرزاده حاج سید حسن ) در آن تاریخ در اسلامبول سفیر کبیر بود سید را دعوت کرد که در آنجا معالجه کند . بنا بر این با اسلامبول رهسپار شده و بدکترهای آنجا مراجعه کرد باز سودی نبرد . در آنمیان باراهنمائی مشیر الدوله و میرزا جواد خان مستشار الدوله که هر دو از دانشمندان زمان خود بودند . با ادبا و فضایی ترکیه آشنائی پیدا کرده و بانجمن هائی راه یافت که بدیگران ممکن یا آسان نبود . و مستفید گردید . با اینکه از بهبود بیماری چشم مأیوس بود محض تکمیل مراحل سیاحت و آگاهی از اوضاع عصری

---

(۱) بسیاری از نوابغ و بزرگان دانش مانند محمد بن زکریای رازی و خواجه رشید الدین از سن سی و چهل بکسب دانش پرداخته اند این موضوع ارزش آن دارد که دانشوران و فضایی معاصر کتاب مستقلی بنویسند .

ابن ابی الخیر فضل الله (خواجه رشید) عمری با عطاری گذرانده طبابت خامل و ساقطی هم داشته سپس به تحصیل کمالات پرداخت تا بوزارت رسید با اینهمه اشتغالات کشوری از غایت فضل و فهم و جهد کتابهای بی نظیر و مفید نوشته بود . ششصد هزار دینار طلا بمصرف کارهای مربوط بتالیف مانند تحریر و تصویر و تجلید و غیره و غیره رسانید . علاوه بر جامع التواریخ کتب تفسیر و حکمت و طب و فلاح و غیره نوشته متأسفانه پس از قتل او به یغما رفتند و نسخه از آنها پیدا نشد .

-عازم اروپا شد و چندی با دانشمندان آنسامان بسربرده به تبریز برگشت .  
از آن تاریخ مجله قانون بقلم میرزا ملکم خان برای آن مرحوم میرسید . بامدیر آن  
مجله و بعض دانشمندان مستشرق مکاتبه داشت .

(گرائی میکند بر تن چو سربی جوش میگردد سبب چون خالی از می گشت باردوش میگردد)  
در باب معالجه چشم بجز قدرت خدا و توجه اولیا از هر وسیله عادی امید او  
قطع شده بود . پس از مدتی دکتر هومس آمریکائی وارد تبریز شد با اینکه جز  
هم میهنان خود کسی را معالجه نمیکرد با سبب سازی خدا طبابت و عافیت چشم آن  
مرحوم را تعهد کرده در نتیجه چند ماه معالجه و مراقبت اثری از ضعف بصر او باقی  
نماند و بهبود کامل حاصل گردید . این بیت را در سپاسگزاری از دکتر هومس ساخته:  
دو چشم من ز طبیب مسیحی خود دید کرامتی که بدیدند مردگان ز مسیح  
هوش و ذکا فطری و تحصیلات و مسافرتها و معاشرت دانشمندان بر و شنی  
فکر و آگاهی بسزا و تجربیات مرحوم عدل الملک افزود در بسیاری از کارها و پیش  
آمدهای مهم تبریزیان و کارمندان دولت از استشاره او منتفع می شدند . خدمات  
شاد روان حاج سید حسن در انقلاب مشروطه خواهی با اندرزهای لازم بدولتیان و  
اهالی تبریز و همپائی با ثقة الاسلام شهید و مرحوم قاسمخان سردار همایون فراموش  
نشدنی است .

در موقع استیلا روسهای تزاری بوعد و وعیدهای کنسول روس واقعی نه نهاد  
و با خوب رقصان بومی همدست نشد نه زیر پرچم دولت اجنبی رفت و نه ما نند  
بعض مردم بحواله کرد و تحصیلداری بیگانگان ما لیات پرداخت . ( ۱ )  
طرز تربیت فرزندان را از فضایل و خصایل برجسته عدل الملک باید

---

( ۱ ) ایکاش شمه از حقایق و وضعیات تبریز در زمان انقلاب اخیر نوشته شدی  
تا فتوت بعض مردمان پاک فطرت مستور نماندی . .

اذ انبجستدموع من عیون تبین من بکا ممن تبا کا



شمرد زیرا که معتقد بود افتخار و استقلال میهن با علم و اخلاق است و آن واجب کفائی نیست.

سیر دور فلک نا هموار      گرتو هموارشوی هموار است

سال ۱۳۳۶ قمری بدون سابقه اندک کسالتی زندگی را بدورد گفته بسرای  
باقی پیوست و در مقبره سید حمزه تبریز مدفون شد. در تاریخ فوت او مرحوم  
آشوب (ادیب خلوت) گوید:

سلیل نبوت حسن عدل ملک	شرافت مآب و شهامت گزین
بفضل و بدانش بخلق نکو	سبق برده از هر که بودش قرین
چو شد زینجهان سال تاریخ او	پرسیدم از بیک عقل هتین
ده و پنج افزود بر جمع و گفت	بود جایگاهش بهشت برین



حاج سید حسن عدل الملک

## ((میرزا علی خان ادیب خلوت))

شاد روان ادیب خلوت متخلص بآشوب در سال ۱۲۸۵ قمری تولد یافته در آغاز قرن چهاردهم هجری در معیت پدرش میرزا اسماعیل خان عماد لشکر از آشتیان به تبریز هجرت کرده است .

پدر آشوب از ارباب فضل و دانش بوده و عم بزرگوار او حاج ملاعلی مجتهد آشتیانی از معروفین علمای وقت بود . این دو برادر در تحصیل علوم متداوله از تشویق آشوب و تهیه وسایل لازمه بیدریغ جد بلیغ کردند .

آشوب دارای هوش و استعداد فطری بود و خود بر کسب دانش و کمال شوق وافر داشت و تا وقتی که عماد لشکر زنده بود تمام اوقات آشوب بمطالعه و تألیف مصروف بوده و بنا باظهار خود از محضر فاضل کامل حاج سید حسین زنوزی معروف بپرنجی فواید زیاد برده و همواره نام آن بزرگوار را با اجلال و احترام یاد کردی .

آشوب در فرا گرفتن ادبیات فارسی و تازی کوشش بسیار کرده و بدرجه بلند رسید . در زمان حکمرانی امیر نظام گروسی در ردیف ادبای وقت از سوی امیر تشویق شدی و در همان او ان بود که با جمعی از فضلاء معاصر : میرزا یوسفخان اعتصام - غلامحسین میرزا صدرالشعرا - ایرج میرزا جلال الملک - رشید افشاری - موسی ادیب اهری و چندتن دیگر انجمنی داشتند گاهی دورهم نشسته بمنظرات و مذاکرات ادبی مشغول بودند .

در سال ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری که در تبریز روزنامه ناصری طبع می شد فقید نامبرده با همدستی مرحوم مسعود عدل ( خلف عدل الملک ) مقالات سودمند و ترجمه های مفید از مطبوعات اروپا انشا و در جریده ناصری نشر می کردند . آثار قلمی آشوب در مجلات خارجی مانند الهلال و غیره نیز درج می شد .

پس از فوت عماد لشکر زحمت اعاشه و متاع اداره کردن خانواده . آشوب را بپذیرفتن خدمات دولتی و اشتغال بکارهای سخت و سست در تهران و تبریز ملزم کرد .

کارهای ارتزاقی او بطور فهرست بدینقرار بوده: مشرفی قسمتی از املاک دولتی - پیش خدمتی ولیعهد. ریاست کتابخانه دولتی ریاست دار الانشاء پیشکاری هائیه - ریاست دفتر اداره کل امنیه - دبیری مدارس دولتی: مدرسه فیوضات - مدرسه متوسطه محمدیه (دبیرستان فردوسی) شادروان آشوب باندازه حساس و متذوق بود که مفاصران سبکروح و شاعر و سریع الانتقال را دچار حیرت و شگفت ساختی در آن باره نگارش این قضیه عجیب خالی از فایده و بی مژه نیست.

روزی در دبیرستان محمدیه که عهده دار دروس ادبیه بود از کلاس بیرون آمد به نگارنده که آن ایام سمت بازرسی فزهنگ آذربایجان را داشت. گفت برویم در کافه مجدیه (چند قدمی دبیرستان) من قلیا نی بنکشم و رفع خستگی کنم اطاعت شد و چون بآنجا رفتیم و نشستیم پس از خوردن چائی پر رنگ قلیان بدست گرفته و گفت: شعر تازه اگر داری برای من بخوان با اندک تمجیح و تملل غزلی را که دو روز پیش ساخته بود بخواندن آغاز کرد،

عزم خود از یار بر شکار گذارد      مانده نه مستی نه هوشیار گذارد  
هر بیتی را که شنیدی و جدا و زیادتر شدی و لرزه اش گرفتی تا شعر آخر آن  
غزل را انشاد نمود:

دل هوس بوسه دارد از لب شیرین      از همه شیرین تر آنکه یار گذارد  
از شنیدن آن دلش طپید و رنگش پرید قلیان را انداخت خود افتاد آتش  
روی بلاس پراکنده شد غوغائی بر پاگشت (می ریخته و قدح شکسته) مردم عامی و  
غیر متجانس از عابر و جالس گرداو تجمع و باسوء طن از علت حادثه پرسش نمودندی  
من هر چه فلسفه بافتم قانع نشدند و شنوندگان را مصرو غضوب یافتم. ناچار  
خطی حلقه وار بدور آشوب کشیدم که یعنی جن زده است. آنگاه ساکت و  
متفرق شدند...

از آثار قلمی آشوب که طبع نشده یا ناقص مانده: تاریخ شعرای معروف ایران

تاریخ علم حساب اسلامی ایران - قاموس واژه‌های فارسی که تا حرف «د» پیش رفته است .

آنچه از آثار باقیه او بچاپ رسیده و در دسترس همگان گذارده شده بدینقرار است .

ترجمه کتاب نهج البلاغه که اصل آنرا مرحوم حاج ملا صالح برغانی که از اعلام اسلام بوده ترجمه کرده لیکن نسخه آن بسیار بد خط و مغلوط و مغلوط بود آشوب آنکتابرا در سال ۱۳۲۱ قمری بانحامل متاعبزیاد تصحیح و تنقیح نمودم و همان تاریخ در مطبعه سربی در تبریز چاپ شده است .

شادروان آشوب يك مقدمه فاضلانه بکتاب مزبور نوشته و قصاید چند در منقبت علی بن ابی طالب (ع) انشا و در آخر کتاب درج نموده است .  
ده بند وطنیات او که مجموع آن در حدود هشتصد بیت بوده و سال ۱۳۱۸ قمری بچاپ رسیده بدینسان آغاز شده :

هر آنکه نیست هوای وطن بسرچومنش حرام باد همه ناز و نعمت وطنش  
( در ایام انقلاب تبریز و تسلط بیگانگان با اجبار حکومت ارتجاعی وقت (۱۳۳۰) روزنامه اسلامی را می نوشت . سپس وسایل سفر اروپا را (با دستیاری احرار) فراهم آورده و ببلژیک رهسپار شد و در آنجا مدتی بدبیری السنه شرقی پرداخت و پبایه علمی و ادبی او اهمیت بسزا داده شد . )

سر محسوس ، رساله فرسیه ، ترجمه شرح دیوان حافظ هم از آثار منتشره آشوب میباشد اشعار او از قصیده و قطعه و غزل و رباعی و سرود و تصنیف . هنوز ترتیب و تنظیم نیافته بصرف وقت نیازمند است تا کتاب مستقل گردد . یکرباعی و یکغزل محض نمونه از اشعار آنفقید نگاشته میشود :

مدهوش دل از نشئه پیمانہ تست جان شیفته نگاه مستانه تست  
تا کی بخرابی دل من کوشی ایخانه خراب آخر این خانه تست

هر جا که دلی در سر زلف تو به بنداست  
 هرگز نه نهاد پا بدر، از حلقه زلفت  
 دل دادم و جان دادم و یکبوسه ندادی  
 شیرینی لبهای تو با این نمکینی  
 چون موی سیاه تو نه مشکینی به تئاراست  
 از نازکی اندام تو بر گل بکند ناز  
 با اینهمه سودا که نموده ب سرم جا  
 ای ناصح دیوانه مرا کی سرپند است  
 آشوب، گراز دست دهد سر . نکشد سر

ز آن رشته که برگردن دل دوست فکنداست

فی الحال یکجزوه از دروس ادبی آشوب که قصیده انور را شرح و تفسیر کرده:  
 باز این چه جوانی و جمالست جهان را  
 وین حال که نوگشته زمین را و زمان را  
 هم جمره بر آورد فرو برده نفس را  
 هم فاخته بگشاد فرو بسته دهان را، الخ  
 در پیش چشم نگارنده است که یکدنیا آگاهی و بصیرت و علوم و یکعالم  
 خیرت و معرفت را با ملاحات الفاظ و فصاحت بیان گرد آورده که هر ذره اش را  
 ایباغ صاحب دلان باید گفت . اما خاکم بدهن که امروز خریدار ندارد . لذانمی نویسد .  
 (نصیحت است خریدار اگر نشد مفروش)

بدون اغراق استاد نامبرده از مفاخر ایران بوده و در علوم ادبیات و تاریخ  
 کف بیضا داشت . در سال ۱۳۳۷ قمری آن هوش سرشار یا یکجهان دانش بزیر  
 خاک رفت . اگر چه در نظر آن نیکمرد ز خارف و لعبیات دنیا بس کوچک و دنی  
 بود ولی زندگانی آشوب ( بویژه در اواخر زندگی ) مایه عار و شرمساری یکعده از  
 معاصرین و آشنا یان گردنکش و نادان او شد . ( لیس هذا اول قارورة ( و آخرها )  
 کسرت فی الاسلام .

مرحوم محمد علی افتخار ( افتخار دفتر ) قطعه مشعر بر تاریخ فوت آشوب

بدینگونه ساخته :

آه از چرخ این زمانه دون داد از کجروی این گردون  
فطرتش دشمنی اهل هنر شیمتش مکر و حيله و افسون  
هر کجا کاخ علم و فضلی بود ریشه از بن فکند و ساخت نگون  
قلب از باب فضل افسرده روح کتاب و شاعران محزون  
چون یگانه ادیب خلوت راد رخت بر بست زین سر ایرون

سنه فوتش ( افتخار ) سرود

( مخزن علم شد چو او مدفون )

\*(۱۳۳۷)\*

### حاج میرزا مصطفی مجتهدی

از دانشمندان متبحر و نمونه فضیلت بوده سال ۱۲۹۷ قمری در تبریز متولد شده . پس از طی تحصیلات مقدماتی بعراق عرب سفر کرده و از حوزه درس آقا یان شریعت اصفهانی - سید کاظم طباطبائی یزدی - آخوند ملا کاظم خراسانی قدس الله اسرارهم استفاده بسزا نمود .

معلومات فقید مبرور بفقہ و اصول و بزه نبود بلکه در علم عروض و هیئت و نجوم و ریاضیات و ادبیات نیز استاد و پیشرو و شمرده بودی . گواه درستی گفتار ما آثار علمی اوست که از خود یادگار گذاشته و بآنچه آگاهی یافته ایم . بقرار ذیل است :

حاشیه بر کفایه آخوند خراسانی - حاشیه بکتاب لسان الخواص آقا رضی قزوینی (۱) رسالات در فلکیات و ریاضیات ، رساله در علم عروض ، رساله در لباس

---

(۱) آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی متخلص بمسرور یکی از مشاهیر

علمای قرن بازدهم هجری و ذوقنون بوده است . و تألیفات مفید داشته مانند

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مشكوك ، ار جوزه در علم عروض وقافیه - رسائل در مباحث فقه - آنچه بیشتر از هر چیز بیگانه و نزدیک را دچار حیرت و شگفت نمودی تیزی ذهن و سرعت انتقال و قوای دماغی آن اعجوبه زمان بود .

در ادبیات فارسی و تازی باندازه تسلط داشت و بحدی ما هر بود که نظم و نثر او را بهیچ وجه بآثار يك نویسنده و ادیب فارسی نگار یا ترکی زبان نسبت نمیدادند . چنانکه دانشمند بزرگ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا در تقریظ و توصیف او گوید :

ترکت سیوف الہند و نك فی الفتك	علی العرب العربا وانت من الترك
تبرزت من تبریز رب فصاحة	بها مد نیا قد حسینا ك او مکی
فکم لك من نظم و نثر تزینت	بنفسهما المسکی کافورة المسك
سبکت میاه الحسن فی حسن سبکها	فیالایک الخیر من حسن السبک
لباب معان یسحر اللب لفظها	فیحسبها نظم اللئالی بلا سلك
ولکن آی المصطفی آیه العالی	انارت فآثرت الیقین علی الشك الخ

تمام اشعار مزبور در کتاب شهداء الفضیلة درج شده وهم قصیده عربی مرحوم

بقیه حاشیه از صفحه پیش

ضیافة الاخوان وهدیه الخلان در تاریخ قزوین . رساله القبله و رساله المقادیر و کحل

الابصار و رساله نوروز ، و شیر و شکر ، دیوان شعر . این شعر از اوست :

آنچه ما کشته ایم اگر بدمد برق رم می کند ز حاصل ما

میرزا محسن تأثیر تبریزی در تاریخ فوت او گوید :

بی تاریخ او گردید فکرم همان (آقارضی) تاریخ آن شد

☆(۱۲۱۲)☆

تأثیر معاصر سلطان حسین صفوی بوده دیوان مرتبی دارد . از اشعار اوست :

مایل ترا بغیر نخواهم و گرنه من بیزارم از کسی که دلش مایل تونیست



مجتهدی در همان کتاب صفحه ۳۹۰ بچاپ رسیده است .  
مجتهدی اعلی الله درجته در همان سالی که والد ماجد او حاج میرزا حسن مجتهد  
طالب نراه وفات یافته ( ۱۳۳۸ ) قمری در گذشته است .  
بی نفاق و بدون اغراق خلف صدق آن مرحوم جناب آقا میرزا عبدالله مجتهدی  
به تصدیق یگانگانه و بیگانه علماً و اخلاقاً از مفاخر زمان و اکنون مورد ارادت و اعتماد  
تبریزیان میباشد .

( و با به اقتدی عدی فی الکریم )

( و من یشا به ابه فما ظلم )

### ((انجمن ادبی دانش آموزان))

چون تاریخ هجری قمری بسال یکهزار و سیصد و بیست چهار (۱۳۲۴) رسید  
ار شادات نیکمردان روشندل و مقتضیات زمان ایجاب کرد که مردم میهن دوست  
تبریز از لفظ بمعنی و از گفتار گردد کردار گرایند .  
انجمن های اجتماعی و سیاسی تشکیل و بکار های مهم و مفید اقدام شد  
( تأسیس اداره فرهنگ از آن جمله است )

از تاریخ مذکور روز بروز سختی ها بروز کرد و پیش آمد هائی رخ نمود و  
ابر های تیره و گرد باد های تند فضای کشور ایران بویژه هوای آذربایجان را  
گرفته و مکدور ساخت آنچه آنکه بسازمان مجامع ادبی فرصتی باقی نماند نیرنگها  
و دروغبانی دولتهای وقت . نا امنی و بیگما گری اشرار و ایلات و تجاوز و تطاول  
بعضی از دول همجوار . تسلط اغیار و نصب چوبه دار و هزار فجایع تلخ و ناگوار  
با بی مهری طبیعت ( قحط و مجاعه ) همدست شده . هستی آذربایجان را  
یباد نیستی دادند .

آسمان از سر و یاران دور و از پس و پیش  
دست دادند بهم در پی آزار شدند

در ماه جمادی الثانی ۱۳۳۵ قمری پس از مدتی فترت از نوانجمن نه نفری در تبریز تشکیل یافت و در اثر مجاهدت و فداکاری احساسات همگانی تکانی خورده برای زنده کردن مرام از جان گذشتگان گامها برداشته شد و روزنامه ها دایرگشت .

در اواخر هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) با تشویق و راهنمایی پیش قدمان وقت در مدرسه متوسطه محمدیه ( دبیرستان فردوسی ) انجمن ادب مرکب از یکمده دانش آموزان ارشد و محصلین جوان تشکیل شد و از اوایل سال ۱۳۳۸ با همت ادب پروران به نشر مجله ادب آغاز گردید .

مدیر مجله ادب آقای عبدالله زاده فریور دبیر دبیرستان . و سر دبیر مهنامه آقای یحیی آرین پور متخلص بدانش و سرپرست انجمن شادروان رفعت بود از شماره هفتم فاضل ارجمند آقای اسمعیل امیر خیزی مسئولیت مجله را عهده دار شد و با آقای فریور در بیرون از مدرسه کار مهمتری محول گردید . دوازده شماره از مجله ادب چاپ شد . اغلب مندرجات آن از آثار منظوم و منتور کارمندان انجمن بود بندرت آثار نویسندگان خارج درج شدی . در شماره دهم مجله بتاريخ ۲۴ ج ۲ - ۱۳۳۹ ( پس از شهادت شیخ خیابانی ) اثری از نگارنده که تعریض بکارهای ناروای والی وقت بود بقرار زیر درج شده است :

### (شکوه)

دوش بودم ز طالع لم دل تنك      ساقیم داد باده گلر نك  
گفت می نوش هان بشادی آن      که نه این غم سراسر است جای در نك  
مهر جوئی اگر ز ما در دهر      هستی از عقل دور صد فرسنگ  
کیست ناخورده از کمان فلک      زخم بالای زخم تیر و خدنگ  
گفتمش ساقیا مده پندم  
نشنود گوش جانم این آهنگ

چون خورم باده از کف یاری      کو زده شیشه دلم را سنک  
 چون توان کرد حل این مشکل      خنک صبرم چرا نباشد لنک  
 و چه سخت است دوستی عدو (۱)      یا که با دوستان نمودن جنک  
 می شنیدم که شهید با شد عمر      لیک دیدم که زندگیست شرنگ  
 با چنین روز سخت و بخت سیه      دامن مرگ بود کاش بچنک

### ((میرزا تنقی خان رفعت))

فرزند آقا محمد تبریزی پس از آنکه در شهر طربزون تحصیلات خود را اكمال کرد. چند سال در همانجا مدیریت مدرسه ناصری ایرانیان را عهده دار بود و هم مدتی در مدرسه فرانسویها دبیری داشت. در اثنای جنگ عمومی اول که روسها بطربزون رفتند در حدود سال ۱۳۳۵ قمری بزادگاه خود برگشت و در دبیرستان فردوسی تبریز بسمت دبیری وارد کار شد.

مرحوم رفعت در سه زبان: فارسی، ترکی، فرانسه هم نویسنده بود و هم شاعر. در هر يك از این سه زبان آثار ارجدار و غزلهای دلنشین دارد. موقعی که در طربزون اقامت داشت. مقالات علمی و ادبی و سیاسی در روزنامههای پاریس با مضای يك نفر ایرانی می نوشت. دولت فرانسه توسط قونسول طربزون مدال افتخار بدو فرستاد.

فقید دانشمند: در حقیقت شهید فضیلت و بلندی مقام ادبی شد. چون در نگارش زبان ترکی مهارت بسزا داشت. زمان تجاوز و نفوذ عثمانیها والی وقت (نظام السلطنه) او را بنوشتن روز نامه ترکی ملزم کرد. و مورد تحسین عموم طبقات واقع شد و بحکم روز مردم چه نیکمردیها و نیکوئی از آن فطرت بافتوت و پاک دیدند و بفوائد و کامیابی رسیدند. چون حادثه و غائله مرتفع شد کسانی از

(۱) حکیم و شاعر عرب گوید:

ومن نکد الدنيا علی الحران یری      عبوا له ما من صداقته بد

عالی و دانی بطعن و دق رفعت زبان گشودند .

( کار من در گره از پرهنری افتاد است )

( دارد از جوهر خود موقلم فولادم )

« و هکذا یذهب الزمان علی العبر . . . »

شاد روان رفعت در علم جغرافی و هندسه بدطولی داشت و در فن رسم و نقاشی استاد زبر دست بود . بدون اغراق و زیاده روی جوانی تربیت شده و تحصیل کرده ای مانند رفعت کمتر دیده شده . پاکبانی اخلاق رفعت مورد توجه و تصدیق بیگانه و خویش بود . ولی حساس و پرشور . بی گمان دلداده میهن عزیز بود . بهترین گواه استعداد ذاتی و قریحه ادبی رفعت آثار قلمی و زاده فکر اوست که در صفحات جریده تجدد و مجله آزادیستان بیا دگار ما نده است .  
نمونه از اشعار اوست :

بر خیز بامداد جوانی ز نو دمید	بر خیز عزم جزم کن ای پور نیکزاد
آفاق خهر را لب خورشید بوسه داد	بر یأس تن مده مکن از زندگی امید
بر خیز روز کوشش و ورزش فرار سید	باید چو رفته رفت بآینده رونهاد
یک فصل تازه میدهد از بهر نسل نو	یک نو بهار بارور آبستن درو
بر خیز حرز جان بکن این عهد نیکفال	بر خیز و باز راست کن آن قد تمتمن

بر خیز و چون کمان که زه کرد شست زال

پر تاب کن بجان فردات جان و تن

روز چهارشنبه غره محرم ۱۳۳۹ یکروز پس از گذشته شدن شیخ خیا بانی در قریه قزل دیزج . ( از قراء نزدیک شهر تبریز ) در سن سی و سه سالگی با شنیدن قتل شیخ خود را انتحار کرد .

یکی از دانش آموزان که عضو انجمن محصلین هم بود ( احمد خرم ) بادل اندوهناک و احساسات پاک درس و گوازی رفعت شعاری ساخت که در مهنامه ایرانشهر

برلن و مجله ادب تبریز درج شد خواجه شیرازی این شعر را گویی برای همین مورد  
و در باره خرم ساخته است .

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود  
اینهمه قول و غزل تعیبه در منقارش  
این است چامه خرم که با اسلوب اشعار فقید نامبرده انشا کرده :

### چهره ملال:

بروان پاک آموزگار مرحوم میرزا تقیخان رفعت .  
پیچید جهان یکسره در چادر ظلمت انوار صفا دار قمر بال لب خندان  
میداد بصد عشق همی بوس فراوان بر چهره زیبا و فسونکار طبیعت  
آنگاه که مجذوب طبیعت شده بودم زانو زده در گه وحدت شده بودم  
روحی شبیحی خواسته از عالم بالا  
با چشم سیه چهره بیرنگ و غم افزا  
لبهای سفیدش همه پر لرزش و محسوس بایک حرکت گفت بر این زندگی افسوس  
آنگاه نهان گشت چو یک پرده واهی  
در عمق دلم ماند از آن دیده نگاهی  
آفاق طبیعت همگی خائف و لرزان بر چهره خود قرص قمر رنگ الم داد  
ناگه ز دل ظلمت شب خواسته فریاد  
افسوس بر این زندگی و مردم نادان  
(میرزا افضل علی مولوی متخلص بصفاء)

شاد روان صفا پسر حاج میرزا عبد الکریم معروف بملا باشی در سیزدهم  
جمادی الاول ۱۲۸۸ قمری در تبریز و خانواده فضل و عرفان متولد شده .  
ملا باشی در کوی سرخاب تبریز مقبره دارد و آثاری از قبیل مسجد و تکیه و  
آب انبار باقی گذارده .

کتاب مختصر العروض - و کتاب قواعد فارسی که هر دو در سال ۱۲۶۸ قمری در تبریز چاپ خورده از یاد کارهای آنعارف ربانی است . تاریخ فوت او ۱۲۹۴ مطابق عدد ( وهوالحی الذی لایموت ) میباشد .

میر علی زنوزی متخلص بمسکین در تاریخ رحلت آن فاضل یگانه گوید :  
عقل را گفتم ای دبیر سخندان چون ترا اصل و مایه از ملکوت تست  
سال تاریخ را چه در نظر آید آنچه دانی بگونه جای سکوت تست  
فکرتم گفت او چو زنده بعشق است گو ( وهوالحی الذی لایموت ) است

جد مرحوم صفا : میرزا ابوالقاسم ایروانی از رجال قرن سیزدهم هجری بوده علوم منقول را در عراق عرب و معقول را در اصفهان تحصیل کرده . از مرحوم سید علی طباطبائی ( نویسنده کتاب شرح کبیر ) مجاز بوده و صورت اجازه بخط و مهر استاد نامبرده در خانواده مولوی تا کنون نگاهداری شده است .

حکیم ایروانی در علم طب هم پایه بلند داشت . وای معالجه نمیکرد مگر در مواردی که اطباء وقت اظهار عجز میکردند . نامبرده در اثر مجاهدت و تأثیر انفاس هشیخ عالیقدر : عبدالصمد همدانی . حاج محمد حسین اصفهانی . حاج ملاعباسعلی بنایی . آراسته بتزکیه نفس و صفای دل بود .

مرحوم دکتر عبدالحسین فیلسوف تبریزی در کتاب مطرح الانظار گوید . از مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی نقل است که در سال یکهزار و دوست و سی و هفت ۱۲۳۷ نایب السلطنه عباس میرزا موقعی که بیچنگ دولت عثمانی عازم بود . محض وداع و استمداد همت با حکیم ایروانی ملاقات نمود آن مرحوم گفت که در این سفر فتوحات خواهید کرد وای امید ندارم باز دیگر شما را ملاقات نمایم چنین هم شد در همانسال وفات یافت و در مقبره سید حمزه تبریز در اطاق نشیمن متولی آن بقعه مدفون گردید .

با جمله میرزا فضلعلی صفا پس از فراغت از تحصیل مقدمات در سن نوزده

بعثات عالیات مشرف شده نزد مشایخ عظام بتحصیل علوم فقه و اصول و کلام پرداخته و برتبه اجتهاد رسیده و از محاضر بکه تلمذ داشته مجاز شده است از علوم ریاضی و فلسفه نیز بهره وافیه داشته .

پس از تکمیل تحصیلات در سال ۱۳۰۷ قمری به تبریز برگشته و اوقات خود را با تدریس و تألیف گذرانده و از رسیدگی بمرافعات و محاکمات دوری جسته . محفالش مرجع خاص و عام و مجلس افادانش مجمع فضلاء کرام بوده است .  
تألیفات مرحوم صفا : شرح قصیده عینیه حمیری . کتاب بدایتیه موسوم بمصباح الهدی . رساله در استصحاب . النفع العنبری فی احوال السید الحمیری . رساله در امر علم بانتفاء شرط رساله در اینکه امر اقتضاء اجرا مینماید . ریاض الازهار در سه جلد . رساله در احکام اراضی خراجیه - فواید علویه در علم صرف عربی و فارسی . دیوان اشعار فارسی و عربی - رساله در احکام و باو بعض تجربیات در آن . سفرنامه اروپا با جلد اول حدائق العارفین در تبریز چاپ شده - حدائق العارفین چند مجلد است و مؤلف سند خرقة خود را در آنجا نقل کرده .

شا دروان صفا در تاریخ ۱۳۲۴ قمری که رژیم حکومت مشروطه شد از سوی طبقه علما بنمایندگی دارالشوری انتخاب و به تهران رهسپار گردید و در مدت نمایندگی خدمات شایان تقدیر نسبت بسعادت ایرانیان از او بظهور پیوست :

در تاریخ ۱۳۳۴ برای معالجه باروبا مسافرت کرد و بحکم ضرورت پنجسال در اروپا اقامت گزید . پطرو گراد - استکهلم - هلند و لندن را سیاحت کرده و سفرنامه مفید که حاوی فواید علمی و ادبی و تاریخی بود نوشت . اقامتگاه اصلی و منزل آن مرحوم در برلن بوده و در انجمن ادبی ایرانیان عضویت داشته . جنت آشیان محمد قزوینی که هنگام تنظیم این تذکره با رحلت خود عموم ایرانیان را عزا دار نمود . در بیست مقاله خود راجع بمسافرت برلن و انجمن ایرانیان و هویت کارمندان آن شرحی نوشته درباره میرزا فضلعلی صفا گوید :

از فضلاء مبرز این انجمن یکی مرحوم میرزا فضلعلی «جتهد تبریزی وکیل سابق آذربایجان بود که فی الحقیقة در ادبیات عربی او را صاحب ید طولی بل ید بیضا یا فتم .

قصیده «لامیة السفر» از یادگارهای سفر اروپای آن بزرگوار است . چند بیت از باب نمونه درج می شود ،

قد صار سجنالی الدنيا بفتحها      سلم لراحتها ان زرت من قبلی  
کم عیشة مل منها من یعیش بها      و غیره غا بط فیها عن الجهل  
من یصحب الدهر حینا من حوادثه      یلقى الکثیر والکن لا کماهی لی  
اهوی الکرى وله منى الفرار کما      تفر منى ذوات الغنج والدلل  
لم یبق لی عمل الا الممات الا      بالله یاراحة الموت ارحمى وصلی  
جوزیت عنى یاشر الدهور بما      یجزى الذی ما له خیر من العمل  
اریک تلعب بالاحرار عن سفه      کاها تنطوی منهم علی ذهل  
ترمیهم بسهام غیر مکرتر      شلت یمینک من رام و من طمل

و ليس للناس الا ما سعوا و لهم

نتیجة السعی والاهمال فی العمل

قد اشتغلنا باقوال مدحجة ماکان حاصلنا منها سوى العطل

و فی اروپا سعوا فیما یهمهم

فا در کوها بلا فوت ولا خطل

این چند بیت از قصیده نوروزیه اوست که در برلن ساخته :

عید فروردین جمشیدی و نوروز است باز      دارد آیین جوانی را جهان پیر ساز

جمعی از تزویر دورو دوستان اهل راز      میجاسی زین به نباشد غمگذار و دلنواز

زود بر مجمر بسوزان عود و بر بطبر نواز

روز عید و شاد است امروز ای پیر مغان      از تو می باید اشارت تا که شیرین لعبتان



یادگار جم بدور آرند بی فوت زمان تا فرود آید مبارك با د عید از آسمان  
 بادعای زنده با دایران و اهلس سرفراز  
 این همایون روز را بر جمله ایرانیان با تمام دوستان از همه اهل جهان  
 فرخ و فرخنده میمون و سعادت اقتران ساز دائم تا که میباشد از اینعالم نشان  
 ای یگانه کردگار کار ساز و بی نیاز  
 (هموراست)

خواهی که اگر به بینی آینه ذات بنگر ز علی ظهور اسماء صفات  
 اندیشه عقل کی بکنش برسد هیات ازین خام خیالی هیات  
 این شعر معروف فارسی را بعربی ترجمه کرده :  
 هر چه بگنند نمکش میزنند وای بر آندم که بگنند نمک  
 الملح يصلح ما بطرو الفسادله ما یرتجی لفساد الملح ان فسدا  
 آنفاضل یگانه در برلن دنیای فانی راوداع گفته و خرقة عوض کرده بر حسب  
 وصیت خود جسدش در گورستان مسلمانان برلن مدفون گردیده . در سنک قبر او  
 این جملات نوشته شده ،

قال الله تعالى فی الحدیث القدسی : لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن  
 من عذابی . وفات نمود عالم ربانی میرزا فضلعلی تبریزی ایرانی ابن عالم صمدانی  
 و عارف سبحانی میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجان طاب ثراه در شب چهارشنبه  
 سلخ جمادی الاول سال یکهزار و سیصد و سی و نه ۱۳۳۹ مطابق یکهزار و نهصد و بیست  
 یک میلادی ۱۹۲۱

## ((حاج میرزا علی آقا تبریزی))

علی بن عبدالعظیم تبریزی . مردی بصیر و خبیرو دانشمند بی نظیر و بدون  
 انقراق از نوادر قرن چهاردهم هجری بوده . پس از تحصیل و طی مراحل مقدماتی  
 علوم معموله وقت به نجف اشرف رفته از مجازر اسانید اعلام استفاده کامل نموده

بدرجه اجتهاد نائل شد . سپس بمولد خود برگشت و با اندك توقف بارض اقدس رضوی (ع) هجرت کرده و مجاور آستانه مقدس گردید و بتدریس و تبلیغ احکام پرداخت .

حجة الاسلام حاج میرزا علی بتحقیق در سیر و سلوك و اخلاق یگانه زمان خود بوده و جز تهذیب و تکمیل نفس و افاده و ارشاد مردم بچیزی از تعینات بی ارج و هوسات نفسانی مقید نبوده شخصی وارسته و برگزیده بودی .

نگارنده این سطور سال ۱۳۲۴ قمری چهل روز از دور و نزدیک مراقب احوال و اعمال آن بزرگوار بوده و بیشتر اوقات در خور استعداد خود از محضر آن بزرگوار مستفید و برخوردار شده است .

زمان ضایع مکن در علم صورت مگر چند آنکه در معنی بری راه  
چو معنی یافتی صورت رها کن که آن تخمست و اینها سر بسرگاه

شاد روان حاج میرزا علی در ادبیات و کلام و حکمت و ریاضیات نیز ماهر و متبحر بود . کتاب ذخیره المحشر فی شرح الباب الحادی عشر که از آثار باقیه اوست مقام فضل و دانش او را نشانده ایست (۱) و آن کتاب را بدینسان آغاز کرده: الحمد لله الواجب وجوده الواصل لكل موجود جوده . الذی لیس لوجوده بدایة ولا لوجوده نهاية وله فی كل شئی آیه . الذی ظهر فی الافاق والانفس آیاته و احتجب عن العقول والاهوام ذاته . . . و بدین عبارت آن کتاب را بانجام رسانده : قد فرغ من تسویده مؤلفه الخطای الانیم علی بن عبدالعظیم عفی الله عنهما بلطفه العمیم يوم الخمیس السادس عشر من رجب المرجب . من المائة الثالثة بعد الالف من الهجرة النبویه علی هاجرها آلاف تسلیم و تحیة

حاج میرزا علی مبرور قریحه شعر هم داشته اشعار فارسی و تازی دارد از آن جمله است

---

(۱) بنا بگواهی فاضل معاصر حاج ملا علی واعظ خیابانی نسخه آن کتاب الیوم در مخزن کتب علامه العیلم میرزا محمد علی ارد و بادی غرویسست .

تخمیس قصیده علویه ملامهر عالی خوئی (۱) که بند اول و آخر آن نوشته میشود

(۱) ملامهر علی زنوزی خوئی متخلص بقدوی از اجله فضلا و ادبای زمان خود بوده و در سه زبان عربی و فارسی و ترکی اشعار گفت. هشتاد سال عمر کرده و در سال یکهزار و دوست شصت و دو هجری در تبریز رحلت نموده. قصیده علویه او در کتب متعدد چاپ شده چند بیت آن را از کتاب « رنگارنگ » حاج عمادرمزی تبریزی نگاشته میشود:

ها علی بشر کیف بشر      ربه فیه تجلی و ظہر  
اذن اللہ و عین الباری      یا لہ صا حب سمع و بصر  
ما هو اللہ و لکن مثلاً      معہ اللہ کنار و حجر  
علة الکون ولولاه لما      کان للعالم عین و اثر

بنا بگفته مرحوم محمدعلی تربیت نسخه نفیسی از قصیده مذکور بخط میرزا شفیع خوشنویس تبریزی مورخ ۱۲۵۸ در دانشکده معقول و منقول تهران میباشد. قصیده دیگر بزبان پارسی که تمام آن پنجاه و پنج بیت است در مدح یکی از بزرگان معاصر خود گفته و اینچنین آغاز کرده:

در مزاج جهان وفائی نیست      دور ایام را بقائمی نیست  
نکنی تکیه بر بنای جهان      که از آن سست تر بنائی نیست  
دل بدنیامده که آن معشوق      دل نگهدار دلربائی نیست  
می ندانم چه روزگار است این      کاندرا آن باحق آشنائی نیست

خون خورید ای هنروران کامروز

جز هنر جنس ناروائی نیست ...

دو شعر زیر را برای میرزا احمد مجتهد تبریزی در شب رغائب فرستاده است:  
در رغائب کانهمه جاوا که ملاخور شد است      کس نیاورد است زان حلوائی ملاخور مرا  
بر قہیہ شعر لازم شد که تہزیرش کند      هر که خواند بعد ازین ملای جاوا خور مرا

فی علی حار عقلی و حسر      فی علی طار قلبی و نفر  
فی علی ضل قوم و کفر      ها علی بشر کیف بشر  
ربه فیہ تجلی و ظهر

نوره انور ما فی الاکوان      قدره ارفع ما فی الامکان  
حبه ارحم ما فی المیزان      و ده اوجب ما فی القرآن  
اوجب الله علينا و امر

و نیز تخمیس ابیاتی که در زیارت جوادیه است از آثار باقیه حاج میرزا علی آقا  
تبریزی است که ذیلاً نوشته می شود :

یا قاصداً فی رضاء الله حجتہ      و زائراً من رسول الله بضعتہ  
ان جئتہ قل اذا شاهدت قبته      یا قبر طوس سقاك الله رحمته  
ماذا ضمننت من الخیرات یا طوس

یا بقعة نور رب العرش غاب بها      و وفدها کل خیر قد اصاب بها  
وربها دعوة الداع استجاب بها      طابت بقاعك فی الدنیا و طاب بها  
شخص نوی بسنا آباد مرهوس

شخص اضاء علی الافلاك مهجعه      شخص انار علی الاملاك مضجعه  
شخص عظیم علی الایام مفعجه      شخص عزیز علی الاسلام مصرعه  
فی رحمة الله مغمور و مغموس

اختاره الله قد ما ثم عینه      لنفسه حجة بالعلم زینه  
وللهدی قبل خلق الخلق كونه      یا قبره انت قبر قد تضمنه  
علم و حلم و تطهیر و تقدیس

یا مشهداً اذن المولی لرفعتہ      قد سارع الملك الا علی بخدمته  
و استعفرت جبهة العلیا بتربتہ      فخراً بانك مغموط بجثته  
و بالملائكة الاطهار مجروس

مازاتمو ايا لكم نفس المحب فدى      ائمة الخلق سادات الانامدى  
ما اهمل الناس يوماً فى الزمان سدى      فى كل عصر لنا منكم امام هدى

فربعه آهل منكم و ما نوس

كنتم كنوزاً لنا يعنى الفقير بكم      كنتم كهوفاً يلوذ المستجير بكم  
فمد مضيتم مضى منا السرور بكم      حتى متى يظهر الحق المنير بكم

فا الحق فى غيركم داج و مطموس

و منكم انفس سمت و واحدة      مذبوحة و لها الانفاس خامدة  
والارض من فقدكم للنور فاقدة      غابت شموس الهدى منكم وشاهدة

يرجى لها مطلع ما حنت العيس

عليك منى سلام الله ما طلعت      كواكب الافق الاعلى ومالعت  
و مالبايك حاجات الورى رفعت      وما استقامت وما قامت ومارجعت

خنس جوارله فى الفلك تنكيس

بالجملة حاج ميرزا على مبرور در دوره اول مجلس شورای ملی از جانب علماء  
خراسان بوکالت مجلس انتخاب و اعزام شد (راجع بخدمات او بروزنامه سال ۱۳۲۵  
مجلس مراجعه شود) رحم الله معشر الماضين .

فقيده نامبرده اعلى الله درجته در سال ۱۳۴۰ قمرى در شهر مشهد رحلت گزید .

### میرزا محمد حسین نجات (معین الاسلام)

شادروان محمد حسین بن عبدالغفار تبریزی یکی از ادبا و فضلاى معاصر و  
متخلص به نجات بوده . مدتی دراز در شاهین دژ ( صا ینقاعه ) افشار وزمانی در  
تکاب ( تکان تپه ) روزگار خود را با انزوا گذرانید و درگذشت

نجات مرد خدا شناس و پاک سرشت بود که همواره و در همه جا نام به نکوئی

یرده می شود و هرگز نمرده است .

☆ (مردہ آنست کہ نامش بہ نکوئی نبرند) ☆

از آثار فکری و قلمی نجات آنچه به نگارنده معلوم است یکی نظم قصه یوزاسف بلوهر است که مربوط بتاریخ حیات بودا مؤسس دین هندو بوده و از محمد بن زکریای رازی نقل شده در یولقون آغاچ افشار برشته نظم کشیده و آنرا کلید بهشت نام نهاده و در تاریخ اتمام آن گفته است :

بتاریخ ختمش نجات این نوشت عطا آمدت زو کلید بهشت

\*(۱۳۱۰)\*

و دیگر کتاب قطوف الادب که مشتمل بر یکعده امثال عربست و از حیث معنی و مفهوم سراسر حکمت و تربیت و نصیحت است که نجات تألیف و بفارسی هم ترجمه کرده و خدمتی بسزا انجام داده است . بلغ ما علیک فان لم یقبلوا فما علیک . گرچه دانی که نشوند بگوی هر چه دانی ز نیک خراهی و بند ن گفته نماند که تألیف و طبع آن کتاب که از تاریخ ۱۳۴۰ قمری در دسترس همگان گذارده شد در اثر تشویق جناب آقای مهدیقلی هدایت ( مخبر السلطنه ) بوده و بفاصله کمی مؤلف بدار بقارخت بر بسته است .

در خاتمه کتاب قطوف الادب با یکقطعه شعر مساعدت آقای هدایت را اشعار داشته و هم ازار باب دانش نسبت بزحمات خود بدینسان پاداش خواسته است :  
گراینت از شکر شیرینتر افتاد روا باشد کزین مسکین کنی یاد  
نجات در ترجمه مثل معروف ( اطمع من اشعب ) شرح حال و اخبار و نوادر اشعب طماع را آورده و در انجام آن قطعه مشعر بر ذم طمع ورزی ساخته و اینگونه آغاز کرده است .

چند ز اشعب سخن کنی وز آزش رفته ز عهدش هزار سال فزونتر  
این بنده نیز در نکوهش صفت پست طمع چند شعری ساخته بود که در یکی از جلسات انجمن ادبی آذربایجان قرائت شد . اکنون بمناسبت مقام و برای اشاعه نکات اخلاقی در ذیل درج میشود :

طبع طمع وارهان و آذربدر کن  
 گرچه مثل گشته آزمندی اشعب  
 غث و سمینرا بسان گرگ رودی  
 چشم چه دوزی بسوی خواسته غیر  
 اصل بضاعت قناعتست که هرگز  
 بر کند از جای کوه را کف همت  
 بهتر اگر نان جو برنج بیای  
 گر نه گدا طبع و رذل سفله نهادی  
 خویش بیارابد آنچه عقل پسندد  
 اطلس زربفت نیست زیور انسان  
 خاصیتی نام داده مرگل و مل را  
 بی اثر رنگ و بو شراب نباشد

منظر زیبا نیرزد آنکه دهی دل

دل بده ار بخردی بخوبی مخبر

ارزش جا نست قدر و قیمت آدم

نی بقدم قامت است و صورت و پیکر

شیخ ابراهیم زنجانی - میرزا رضا ایروانی .

بی حد جای تأسف است که تاریخچه مرحومان شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا  
 رضا ایروانی که از یاران عظیم الشان و ضایعات زمان ما بودند بدست نیامد . در هر  
 دو قسمت به بعضی رفق در تهران مراجعه و تقاضا شد از خود یا از کسان مرحومان  
 اطلاعات موثق و درست کسب نمایند . بجائی نرسید . آقای دکتر رضا زاده شفق در  
 روزنامه شفق تهران وقتی شرح متین و مشبع در باره مرحوم زنجانی نوشته بود  
 استدعا شد که نسخه آنرا بفرستد . در پاسخ آن پس از شرح حالات و بیان احساسات

خود نوشت : در باب مقاله مربوط بمرحوم زنجانی افسوس آن شماره را ندارم .  
پس از مرگ مرحوم مشیر الدوله مقاله ای نوشتم در تمام کشور غیر از بنده کسی  
ننوشت . در باب مرگم بیرنگ هم چیزی در ناهید از بنده انتشار یافت که گمان  
میکنم سبکش مطابق ذوق عالی بود و ناچار ملاحظه فرموده اید . اگر این مقاله‌ها  
را پیدا کردم استنساخ می‌کنم و می‌فرستم تا افتخار درج شدن در کتاب لطیف گرانبهای  
عالی کسب نماید .

همچنین نگارش شرح حال و تفصیل تألیفات مرحوم شیخ رضاده خوارقانی را  
که مردی بزرگوار و نابغه روزگار بود در نظر داشت لیکن از معاصر و معاشر او  
تقریباً در فاصله ۲۵ سال کمتر کسی مانده لذا از هر بومی و مسافر جو یا شد که شاید  
اطلاعات مفید بدست آید . فایده نداد .

آنچه دیدی بر قرار خود نماند آنچه بینی هم نما ند برقرار  
تا آنکه این ایام بملاقات خلف صدق آن مرحوم دکتر محمد دهخوارقانی رسیده  
از حالات پدر والا گهرش استعلام کردم جزیکی دو فقره بمعلومات نگارنده نیفزود  
زیرا در زمان صباوت دکتر ، شیخ قدس سره فوت کرده است .

((شیخ رضاده خوارقانی))

مرحوم شیخ دهخوارقانی از فضلی نامی و احرار دانشمند آذربایجان و  
مولدش قصبه دهخوارقان هشت فرسخی تبریز بوده در سایه جودت طبیعی و فطنت  
فطری تحصیلات مقدماتی خود را پانزده سالگی نرسیده پایان رسانیده عازم نجف  
شد ولی پدرش بهر سبب و منظوری بود موافقت نکرد . بفاصله کمی از هراهی بوده  
از پدرش استرضا کرده و بسفر عراق عرب رخت بر بست . پدرش باغی را که داشت  
فروخت و شیخ جلیل نامی را همراه پسر خود نمود و بقصد تشرف نجف براهش  
انداخت از سوء اتفاق در چند فرسخی شهر نجف براهزنان تصادف کردند از نقدینه  
و اثاثیه هر چه داشتند دزدان به یغما بردند . پس در نهایت پریشانی و تهیدستی



وارد شده و دچار سختی‌های تهیدستی گردیدند تا در ظرف مدتی در اصلاح وضعیت زندگانی خود اندک سهولتی را جسته و مشغول تحصیل شدند .  
مرحوم شیخ دهخوارقانی بیست و پنج سال در نجف متوقف و مشغول استكمال و تحصیل علوم بوده بیشتر اوقات را از مدرس و محضر جناب شیخ هادی تهرانی استفاده کردی .

داروی تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست پنجه دیو ببا زوی ریاضت بشکن کاین بسر پنجگی قوت جسمانی نیست پس از آن مدت با احراز مقام مرجعیت مسلمین به تبریز برگشتند . لیکن دهخوارقانی برخلاف سلیقه رفیق و اخ الزوجه اش شیخ جلیل بقیود مرجعیت و مسجد و محراب تن در نداد اگر چه از سوی مردم ارادت و اشتیاق وافر بظهور رسید . آنجناب رشته اصلاحات عمومی کشور و اجتماعیات را تعقیب کرد تا آنکه در مجلس شورای دوم و سوم و زمانی از دوره چهارم بوکالت مجلس وقت گذراند و در رأس اقلیتهای مجلس احراز مقام خاص نمود .

عن المرء لا تسئل وسل عن قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی  
در اثنای جنک عمومی اول بجها تی از سران و دانشمندان ایرانی گروهی مهاجرت کردند . مرحوم شیخ هم در جزو آنها هجرت نمود و مدت شش سال سفرش طول کشید . مرحوم سید حسن مدرس زودتر از همفسران برگشت و تا چهار سال ماهی پنجاه تومان بخانواده شیخ رضا مواسات میگرد .  
بعد از شش سال که شیخ به تهران برگشت و از عدم بضاعت در زحمت بود نخست وزیر وقت وثوق الدوله او را بعضویت استنیاف تهران دعوت کرد و تا آخر عمر در آن کار مشغول بود .

مرحوم شیخ رضا دهخوارقانی پنجاه سال عمر کرد و سنه ۱۳۰۲ شمسی روز اربعین در ماه صفر دارقانی را بدرود گفت . در وقت فوت غیر از دو هزار تومان

کتاب چیزی نداشت رحمة الله عليه .

بهشت و دوزخ با تست در پوست چرا بیرون ز خود می جوئی ایدوست  
اگر تو خوی خوش داری بهر کار از آن خویت بهشت آید پدیدار .

### ((مجمع ادب))

در تاریخ ۱۳۴۱ قمری مطابق ۱۳۰۱ شمسی انجمنی با اسم مجمع ادب ریاست  
مرحوم محمد علی تربیت تشکیل یافت . جلسات انجمن در هفته یکبار در اداره  
فرهنگ منعقد شدی .

مهنامه (گنجینه معارف) بمسئولیت رئیس انجمن وبمساعدت قلمی کارمندان  
در هر ماه یکبار بچاپ رسیدی دیباچه آن بقلم آقای علی اصغر طالقانی که آنگاه  
ریاست اداره دارائی را عهده دار بود مرقوم شده :

از تنور احساسات گرم آذربایجان و از زیر خاکستر هائیکه نامساعدتهای  
زمانه در آنجا ریخته است اخگر کوچکی بنام (گنجینه معارف) ساطع می شود و هر  
چند که خاصیت معروف اخگرها سوزندگی و آتش افروزیست ولی اخگر ما تنها  
پرتو بخشی و یگانه اثر آن تنوبر عقول و افکار خواهد بود .

اداره گنجینه معارف که فعلاً همان مجمع ادب تبریز است غالباً کنفرانسهای  
علمی و ادبی و تاریخی را که اعضاء مجمع خواهند داد در اوراق خود نشر میدهد .  
دو تن از معارف پژوهان که کارمند مجمع بودند هر يك جدا گانه راجع  
باتنشار مهنامه ماده تاریخ ساختند . در شماره یکم آقای محمد نخجوانی این دو  
بیت را نشر داد :

شد این نامه گجینه از معارف بود مستفید از وی عارف  
چو تاریخ سالش بجستم یکی گفت که بگشوده شد درز گنج معارف

☆ (۱۳۴۱) ☆

در شماره دوم از عبدالرحیم حکیم الهی ( مدعی العموم استیناف درج شد )

گنجینه معارف گنجی است پر طرائف مشحون ز علم و فرهنگ هر صفحه اش از صحائف  
تاریخ نشر آنرا مصراع ذیل حاکیست (طالع شد از معارف گنجینه معارف)  
☆(۱۳۴۱)☆

در یکی از جلسات که در موضوع انتشار مجله و از سنخ مطالب آن گفتگو  
بود. گفته شد محض تنوع مطالب و تنهیز افکار و احساسات مردمان بومی که از  
وقوع يك پيش آمد ناگوار ملول و مأیوس شده اند در نخستین شماره (بدون اشاره  
بر حوادث محلی) چند شعری ساخته و درج شود و آنرا بعهده این بنده محول کردند  
ابیات زیر انشا و ثبت مجله گردید:

(حب الوطن من الایمان)

چيست که آن حاکم روح است و تن	خاک ازو یافته جان بی سخن
چيست که بی چهره او گلستان	لم یکن الا هو بیت الحزن
چيست که از او شده بی شک و ریب	دیده و دل مایل وجه الحسن
چيست که فرمانده ملک دل است	گاه نشاط آید از او گه معزن

هیچ قوی پنجه تر از عشق نیست

خاصه بملک دل من عشق من

عشق مرا دید جفا پیشه گشت	آن بت شیرین لب و شکر دهن
منشأ هر خیر بجز عشق نیست	عشق مدیر است بهر علم و فن
عشق بود مبداء عرفان حق	عشق بود راهنمای سنن
در گرانمایه که آنخواجسته سفت	نص صریح است به حب الوطن

صفوت از این مسئله غافل مشو

مور بکنجی خوش و مرغ از چمن

شماره های مجله نامبرده که اکنون در نزد پیر و جوان و دسترس همگانست  
گواه صادق میباشد که کارمندان مجمع ادب با چه شوق و شور در نشر دادن مطالب

متنوع علمی و ادبی و تنویر افکار و تربیت اخلاق هم میهنان برنجها و کوشش ها تحمل کرده اند . خلاصه آثار دوتن از کارمندان را که ملایم و مناسب این دفتر هم هست در ذیل می نگارد :

فضل الله عدل ( اعتماد الوزاره )

در باب فلسفه ( اما نوئل کانت ) و سقراط داد معنی داده و گوید :  
وجوب مکارم اخلاق و لوازم آن را از قبیل ایمان بوجود صانع و ابدیت روح ( اما نوئل کانت ) باندازه در روی شالوده متین و اساس متقن و مستحکمی طرح ریزی کرده که در حق کمتر کسی می توان این مقدار توانائی و قدرت را معتقد گردید .

### اساس حسن اخلاق :

کانت گوید منشأ و مبنای محاسن اخلاق . حس وظیفه و تکلیف است یعنی درك اینمعنی که فلان اقدام و فلان عمل وظیفه فرض ذمه است کفایت می نماید که شخص بدون انتظار غایت و نتیجه بامری اقدام و یا از ارتکاب آن کف نفس کند . وقتی که شخص می گوید وظیفه و یا تکلیف ذمی من اینست که اگرچه بدارهم بروم خیانت نکنم . اینمقدار وجوب محاسن اخلاق را کافی است . پس آنچه می توان او را از هر چیزی بهتر دانست عبارتست از اراده خوب . اراده که تطابق باوظیفه داشته و در تحت حکومت وظیفه ( که در نزد کانت از آن بقانونی تعبیر می شود که فی حد ذاته حاکم باشد ) بوجود آید . بنا بآنچه گفته شد نتیجه نظریات و اباحت کانت در حسن اخلاق اینست که شخص آنچه را که وظیفه خود می پندارد بآن اقدام کرده و هیچ غایبه و فایده را در اقدام خود عامل مؤثر قرار ندهد . کانت این عقیده را استقلال اراده نام گذارده و میگوید اگر حسن اخلاق را جز اراده مستقل و ناشی از وظیفه امر دیگر تصور کنیم قهراً اعتراف با سارت خود نموده و یا خویشتن را مزدور قرار داده ایم زیرا که در راست گوئی اسیر نتایج مطلوبه بوده و یا بغرض

تحصیل مزد اقدام بخیری کرده ایم . .

«کانت» گوید: میان وظیفه و سعادت ملایمت و تلازمی هست که معاین تلائم و ملازمه در دوره زندگی ما بوجود نیامده و اغلب اعمال بی اجر و جزا مشاهده میشوند. پس وجود يك صانع عادل مجرز و ثابت می شود که بتواند اعمال حسنه را اجر داده و بد خوبان را بکیفر برساند.

«کانت» سخن خود را باین نحو خاتمه میدهد که: آزادی، بقای روح، وجود صانع عالم را نمی توان با علم و صنعت ثابت کرد ولی وجدان برای اثبات هر سه از این اصول کافی است. زیرا که حسن اخلاق بدون این اصول سه گانه نباتی ندارد. و هم چنین میگوید علم و صنعت ما را تنها بطواهر اشیاء آشنا ساخته و اعتقاد بوجوب حسن اخلاق و اطلاع از حقایق اشیاء نتیجه وجدان است.

### (سقراط)

چهار صد و هفتاد سال پیش از مسیح علیه السلام در آتن متولد شد پدر او (سوفر و نیک) حجار بوده و مادرش (فنارت) از قابله گی تحصیل معاش کردی. سقراط در بدو جوانی بحرفت پدر مایل شد ولی دیر نکشید که طالب حکمت شده و بکلی اوقات خود را صرف تحصیل علوم کرد. صورتی ناموزون و سیرتی نیکو داشت. چنانکه در حسن خلق کمتر کسی را قرینه او توان شمرد و بهمین جهت است که در زمان خود او را اعقل ناس خطاب میکردند.

سقراط هرگز از وظایف آدمیت چه دایر بر زندگی نبی شخصی و چه راجع بر تکالیف وطنی و چه از حقوق مربوط بر کلیه نوع بشر ذره در همه عمر فرو گذاری نکرده. غالباً پای برهنه راه میرفت و از مصائب روزگار شکوه نمیکرد. چنان صبور و بردبار بود که کسی او را در حالات غضب ندید. در جنگهای عدیده (به نفع کشور خود) داد مردانگی و شجاعت داد. در حال غلبه بدشمن بمدارا رفتار میکرد و در مغلوبیت سر مشق تحمل و توکل بود.

در حین سعادت و کامرانی غرور بر خود راه نمیداد و در هنگام سختی و نکبت آثار ملالت از او ظاهر نمی شد : چه که واقعاً بمقامی رسیده که غم و شادی در نظرش یکسان می نمود . زیرا که خاطر او را توجه بر آن بود که وظایف وجدانی خود را در هر وقت و در هر نقطه زمین بجا آورد از نتیجه بکلی فارغ البخیال بود . « غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد . . » در هر جا مجمعی سراغ میکرد به بهانه در آن مجلس حاضر شده و به تبلیغ عقاید خود می پرداخت . گاهی در دکاکین اهل حرفت و وقتی در مدارس و بعضی اوقات در گذرگاههای عمومی نشر حکمت کردی و باندازه در وعظ مهارت رساند که سخنان او در هر مزاج و در هر طبقه مؤثر می افتاد چون فقرا را بیشتر دوست میداشت با ایشان در خور فهم آنها صحبت میکرد . در مجلس اغنیا بازبان دیگر تبلیغ نمودی .

در کارهای سیاسی سقراط را عقیده بر آنست که متصدیان امور باید صلحا و عقلای قوم باشند و حکومت نه بزور و اجبار نمایند بلکه به نصیحت و تعلیم مردم را از نیک و بد حال مستحضر سازند که خود با میل و رغبت قوانین مکارم اخلاق را در همه اوقات مراعات نمایند . سران قوم تا صلاح دولت و رفاه ملت را یگانه مقصد و مقصود خود قرار ندهند مجالست که لیاقت امور مملکتی را باطرزی که ذکر شد دارا باشند .

در الهیات عقیده سقراط بر آنست که خدائی وجود دارد که ماکنه آن را با عقل قاصر بشر پی بردن نتوانیم چون حسن اخلاق اساس فلسفه اوست لابد تدین بمذهبی را واجب شمارد . زیرا که این مسئله متفق حکماست که بدون اعتقاد بر وجود خالق عادل که تدین بیک دین هم مستلزم آنست مکارم اخلاق را محالست که در روی یک اساس متین قرار داد . . .

(محمدعلی تربیت)

شادروان تربیت در نتیجه تبع و تحقیق از کتا بخانه های داخله و خارجه

مقالات گرانها تهیه و در مجله «گنجینه معارف» منتشر ساخت. مانند مقالات موسیقی و موسیقی شناسان ایران - حکیم زالای خونساری - بربط - ارغنون -- بزرگمهر خاقانی و غیره. در مقالات تاریخ و فلسفه شعر گوید:

شعر اندیشه و خیالی است که از تأثرات قلب در ذهن شاعر تولید می شود. تأثر هم نتیجه انعکاساتی است که از حوادث کون و مناظر خارجی بعمل می آید و بر حسب قانون مقرر در علم (فیز یولوژی) هر حسی که از يك حرکتی تواید گردد بحرکت دیگر تبدیل می شود شعرا نیز بالضرورة مجبور می شوند بر آنکه نظایر آن تأثرات را بوجه احسنی ترتیب داده بدیگری تلقین بنمایند و لهذا مولدات آن تأثرات را هر چه باشد اساس وصف بواسطه استعاره و کنایه و تمثیل بقالب خیال ریخته و بازبان بیان اظهار مرام نمایند.

افلاطون گوید: همچنانکه فولاد نخست از مجاورت عنصر آتش نرم و ملایم میگردد و بدرجه ذوب و غلیان میرسد. دلهای سخت نیز بواسطه استماع ترانه های لطیف و چامه های خوش آهنگ کسب ملایمت می کنند و بمراتب شور و هیجان میرسند. خواجه نصیر در اخلاق ناصری آورده: گاهی از خواندن یک شعر چندان تأثیر در نفس حاصل می شود که بسالهای دراز رفع آن میسر نگردد.

ابن رشیق در کتاب العمدة گوید، و انما سمی الشاعر شاعراً لانه يشعر بما لا يشعر غيره یعنی ذکاوت و فطانت شعرا بعضی از دقایق و نکاتی را کشف میکند که سایرین از ادراک آنها عاجزند بعلت اینکه طائفه شعرا بواسطه قوه تخیل و بشدت احساساتیکه ما بین نفس خود و عالم خارجی دارند احاطه فکر و قوه انتباهشان بیش از دیگران نضح یا بد و قدرت و تشخیص و اقتباس در فطرت آنها بیشتر از سایرین به تکامل میرسد و از کثرت انهماك بمقام جذبه و شوق نیز نائل میگرددند و از حقایق و اسرار محظوظ و ملتذ می شوند که دیگران بآندرجات نمیرسند (۱)

---

باورقی نمره (۱) در صفحه بعد

مرحوم تربیت در مقاله انشاء منشیان پارسی پس از ایراد شرحی سودمند  
بمنشآت و تألیفات خواجه رشید الدین بترجمه کلمات قصار علی بن ابی طالب  
علیه السلام (منتخب جاحظ) که از آثار خواجه رشید می باشد اشعار کرده و نمونه  
آنرا بدینگونه نوشته است :

### الكلمة الثالثة

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم . ترجمه تازی : الناس يشبهون بزمانهم لآبائهم  
و يحاكون بايائهم لا قدامهم فكل من اهان الزمان اهان نوه و كل من اعان نوه  
الزمان فاعانوه .

ترجمه پارسی : مردمان در زمانه نگرند و بافعال او اقتدا نمایند. هر کرا زمانه  
بنوازدایشان بنوازند و هر کرا زمانه بیندازدایشان بیاندازند و بر سنت پدران خویش نروند  
و بگذشتگان خویش تشبه نکنند . ترجمه منظوم :

خلق را نیست سیرت پدران همه بر صورت زمانه روند

---

حاشیه شماره (۱) از صفحه پیش

(۱) نظامی سمرقندی در چهارمقاله خود گوید : شاعر باید که سلیم الفطرة صحیح  
الطبع جید الرویه دقیق النظر باشد . در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف  
رسوم مستطرف زیرا چنانکه شعر در هر علمی بکار همی شود هر علمی در شعر بکار  
همی شود و شاعر باید که در مجلس مجاورات خوشگویی بود و در مجلس معاشرت  
خوشروی و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار منظور  
باشد و برالسنة احرار مقروء . برسفاین بنویسند و در مداین بخوانند که حظ او فر  
وقسم افضل از شعر بقاء اسم است و تا منظور و مقروء نباشد این معنی بحاصل  
نیاید و چون شعر بدین درجه نباشد تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود  
بمیرد و چون او را در بقاء خویش اثری نیست . در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد ..  
(مؤلف)



## ((میرزا علی ایروانچی متخلص بواله))

فضل و دانش او بفضل و دانش معاصرین خود فائق آمدی و پاکی اخلاق او همواره مورد توجه و پیروی اهل صلاح بودی . انجام عبادات بدنی را مراقبت خاص داشت . در بلندی مرتبت فضل او این بس که محض تجلیل و قدرشناسی سالی یکی دو مرتبه حاج میرزا حسن مجتهد طباطبائی که در ادبیات هم نابغه زمان بود بمنزل والہ می آمد و با وی مذاکره علمی و ادبی میکرد .

شادروان والہ بیازرگانی مشغول بوده وزندگانی خوش و آبرومندی داشت . لیکن دارائی او مانند بسیاری از تاجران تبریز دستخوش انقلابات بعض کشورهای همجوار گردیده از روی ناچاری بآموزگاری مشغول گردید .

از جمله مشهودات دل آزارکن طرز تلقی و معامله یکی از رؤسای فرهنگ بود که روزی چنان مرد بزرگوار و عقیف النفس را از اینراه که چاپلوس و متملق نبود بی بهانه و موجدی پرخاش و توهین کرد . صدق من قال فداء من سواه : الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم .

افلاطون حکیم گوید : بمردم با آن نظرنگاه مکن که پیش آمد های زمان او را جای داده بلکه بمکانت و بهای حقیقی او بنگر که ارزش طبیعی اوست . در تاریخ ۱۳۴۶ والہ با نهایت عسرت و حسرت از توقیفگاه پست بدارالامان بقارخت بر بست و از چنگال درندگان آدمی صورت خلاص شد .

از آثار ادبی والہ چند بیت از قصیده فاطمیه اش در خاطر ما نده است :

ایا با نوی کونین و ایا محبوبه داور	ایا صدیقه کبری چراغ آل پیغمبر
تو بنت قطب افلاکی تو دخت شاه لولاکی	مر اورا بضعه پاکی مر اورا نازنین دختر
ایا حب تو حب رب ایا بغض تو بغض رب	نبی مصطفایت اب ولی والیت همسر
تو حقا عصمته الیہی هم آغوش یدالہی	تو جفت قدره الیہی زہی جفت وزہی شوہر
قمر نعل نعال تو خور از عکس جمال تو	فلک محو کمال تو ملک بردر گہت چاکر

همه دستیم و دامانت همه چشمیم و احسانت      چه غم اورا که تاری در کفش باشد از آنچادر  
معاذالله از آن روزی که داد از دادگر خواهی      مباد از قهر قهاری بسوزد هر چه خشک و تر  
شا دروان واله بندرت شعر ترکی نیز گفتی . این یک شعر از یک غزل اوست

محیر بر عمارت در رضای خاطر جانان

که تعمیر بنا سنده چال شد و قجه شکست اولدوم

### (( علی اکبر عیان متخلص بر مزی ))

از فضل و کمال بهره بسزا داشته و از اختیار زمان معاصر بشمار است . در  
ردیف ارادتمندان مرحوم لنگرانی و کارمندان انجمن صفا بوده و تا این زمان زیاده  
از هشتاد سال عمر گذرانده است . هنوز از باب ذوق و دانش از افادات معنوی و اخلاقی  
رمزی بهره مند هستند .

کتاب رنگارنگ ( ۱ ) در چهارده مجلد از تألیفات اوست . محض  
تخلیذ نام و یاد ایام همپائی یکرباعی و یک قطعه از آثار ادبی او در زیر  
نگاشته می شود :

چه حکمت است که مرد سترنج اهل هنر      در این زمانه غمخا نه بی هنر ببرد

مدام خون جگر باغبان خورد از چیست      که در نتیجه مگر منعمی نمر ببرد

( قطعه )

اول خدا قضا و قدر سر بسر نوشت      ز آن پس ز آب و خاک کل آدمی سرشت

ای نور چشم من قلم نقش کاینات      بردست اوست آنچه کشد خوب یا که زشت

( ۱ ) این قطعه ملمع از کتاب رنگارنگ و اثر فدوی خوئی است :

انتهی آلامال و تم اللیال      و انتهی الاوقات و ضاق المجال

روز و شب و سال و مهم شد ز کف      حیف از آن روز و شب و ماه و سال

جاء مماتی که جئی السموم      مر حیاتی که رور الشمال

منکر عشق تو ندانی که کیست      آنکه ندانسته یمین از شمال

نیکی نه جامه ایست برازنده همه معلوم نیست پنبه اینجامه بر که رشت

در دوزخست معتکف کعبه ای عجب

سوی بهشت میرود آنساکن کنشت

آسوده باش رمزی آخر همان بود

آندانه را که روزازل دست حق بکشت

(گریم آقا صافی)

از خانواده جلیل حاج جعفر دائی و مردی وارسته ، درست ، میهن دوست بود . در صفای ظاهر و باطن و دوستی و وفا داری و امانت و راز داری و مناعت نفس یگانه روزگار بود . در کارهای اجتماعی فداکاری او از صفات برجسته آن خجسته مرد شمرده می شد .

صافی از دوستان نزدیک نگارنده بوده و من بفضایل صوری و معنوی او آشنا بودم . صافی علاوه بر قریحه شعر آوازخوش و دلنوازی داشت هنوز صدای گیرا و اشعار سوزان و جانگذارش در ایام سوگواری بقا صله بیست و پنج سال در گوش طنین انداز است :

ای چشم مستی رشک غزالان ملک چین تو کمه سیاه زلفوی رخساره چین بچین  
بوخرمن اوسته نیلسین آواره خوشه چین وار قور خوسی که دسته سنبلدن آریلا  
هنوز در پیش چشم است که بی اختیار سیل دیدگان اشکبار اهل شهر از بازار  
تبریز جاری شدی .

یکمدتی صافی با چند تن دیگر از شعرای وقت با مرحوم محمد جعفر خیاط معروف بمخترع مانوس و مربوط بودند که او هم مردی عارف منش و نکته سنج و نازک خیال بود . غالباً رفاً برای طبع آزمایی انشاء مطلعی را از مخترع تقاضا میکردند یا اجابت هم میرسید .

مخترع مردی بسیار مؤدب و کم سخن بود آهسته ولی بس مؤثر حرف میزد .

روزی استادی را که همه ریزه خوار خوان فضیلت و کمال او بودند با لطف بیان خود  
 و داشت یکرابعی را از اشعار خود ( اصرار داشت احدی نداند و میگفت اشاعه بعض  
 سخنان نارواست ) فاش کرد این است رباعی :

باده خوش و بانگار ساده خوشتر و آنساده نگار شاهزاده خوشتر

از ساده نگار و شاهزاده باده از هر چه خدا داده نداده خوشتر

باری اشعار بر آنکه صافی در مرثیه گفته بود بدستگیری سید ابراهیم سعادت بطبع  
 رسانید . لیکن از قصاید و قطعات و غزلیات او پس از رحلتش سراغی نشد . از  
 قرار مسموع بر حسب وصیت خود آنها را نا بود کردند . غافل از اینکه سخن مانند  
 دانه های گندم است که هر چند خاک و آب و هوا نا مساعد باشد و همه تخم نروید  
 باز بوته های چند در گوشه و اطراف مزرعه سردر آورد و سبزمی شود . این دور رباعی  
 اثر طبع صافی است :

از زلف برخ تو تا نقاب افکندی دل را بهزار پیچ و تاب افکندی

با بودن آفتاب کس سایه ندید تو سایه بروی آفتاب افکندی

دل گوشه گیسوی تو کاشانه گرفت او باز حدیث شادی افسانه گرفت

ار خانه خود سیه نمیخواست دام اندر سر زلف تو چرا خانه گرفت

این چند بیت از اشعار است که هنگام تجاوز بیگانه و خلع محمد علی میرزا گفته:

گر دهم شرح من این تازه پریشانی را ای وطن داده بباد

دل چو گیسوی پریشان شود ایرانی را ای بدینمر حمله شاد

بحریم حرمت دعوت بیگانه چرا کو تر را رسم حیا

همه در ناله چنین بیهوده مهمانی را کشم از دست توداد

خانه را که مراور است نه دیوار و نه در بردش راه گداز

خاصه آن خانه که دزد است نگهبانی را خانه از دست بداد

از خدا بود که معزول شد آن شاه جهول شاد مانم نه ملول

پشت پا زد بهمه شوکت سلطانی را نام او زنده هباد  
 صافی خواب طولانی را به تنگدستی و پریشانی ترجیح داده در سال ۱۳۴۸  
 قمری بامرض تیفوئید از سرای عاریت برجسته و از آلام زندگی برست .  
 عمری که به تنگدستی گذرد آن به که بنخواب یا بمستی گذرد  
 از شعرای تبریز (ذهنی) در تاریخ فوت مرحوم صافی اشعاری ساخته که این  
 دوبیت از آن جمله است:

سلطان عاشقانرا عاشق زجان و دل بود زادره عشق جانان شد بی گمان بصافی  
 تاریخ سال فوتش ذهنی چنین سراید (مارا گمان که گرد جنت مکان صافی)

☆(۱۳۴۸)☆

### ((میرزا رحیم خان بهشتی))

شادزوان بهشتی (مشیرالاطبا) از پزشکان معروف تبریز و برگزیده ترین  
 کسانی بود که از حوزه درس مرحوم لعلی استفاده کرده اند .  
 بهشتی از اختلاط مردم و هرزه پائی اجتناب داشت . رئوف ، دستگیر فقرا ،  
 معرض از دنیا ، راستگو و متین بود . اوقات اضافی خود را در کارهای سودمند همگانی  
 بویژه در پیشرفت فرهنگ و تربیت نو باوگان بسر می برد . مدتی بصدارت هیئتی که  
 مدرسه سالاریه را اداره میکردند انتخاب و تعیین گردید .  
 بهشتی تألیفات هم دارد رساله مدنیه در دفاع از دین اسلام در مطبعه سنگی  
 مرحوم اسدآقا چاپ شده . کتابی در مضرات مسکرات و تضعیف قوای عقلی نوشته است  
 بهشتی با اینکه کم حرف بود و عفت اخلاقی داشت بذله گو و ظریف بود .  
 روزی یکی از آشنایان که بد صورت و زشت بود از وی دوای استفراغ خواست .  
 فوراً از جایش برخواست و آینه بدست مریض داد .  
 در مجلس مهمانی غذائی آوردند که بسیار نامطبوع بود یکی از هم جلسیان  
 از او پرسید که عقیده شما در باره این غذا چیست ؟ گفت فرقی که با غذاهای دیگر

دارد املائی است . یعنی قضا است .

اکنون که به نگارش این سطور مشغولم مقداری از اشعار مرحوم بهشتی در دسترس بنده است ولی بنوشتن يك قطعهٔ وطنی که گواه میهن دوستی و احساسات درونی اوست اکتفا میشود :

ای وطن ای مادر عزیزتر از جان	جان عزیزان همه بخاک تو قربان
هر که نه حب تو بردلست نه آدم	هر که نه عشق تو بر سر است نه انسان
حب تو با شیر اندرون شده بر تن	عشق تو با روح راه یافته بر جان
زار و زبون آنچنان که بینمت از چیست	خوار و ذلیل از چه گشته تو بدینسان
آه چه شد آن تهمتنان رشیدت	آه کجا رفت زال و رستم دستان
خنجرشان آشنا بخنجر دشمن	چون لب طفل رضیع بر سر پستان
سطوتشان لرزه بر فرك فکندی	بود هر اسان جهان ز صولت ایشان
فتح و جهانگیری و شجاعت و غیرت	بود ز ایرانیان نشانه بدوران
نا خلفان قدر و قیمت تو ندانست	گوهر پر قیمتت فروخت بارزان

گر بر هت خون خویش ریزم از آن به

خون دل آرم برون ز دیده گریبان

مرحوم بهشتی در هشتم ماه صفر ۱۳۵۱ قمری در گذشته در گورستان طوبائیة تبریز دفن شده است .

تاریخ فوتش را فرزندان ارجمندش : کمال الدین بهشتی . اینسان انشا کرده و در سنک هزار پدر نوشته است :

هزارو سیصد و پنجاه و يك بهشت صفر نمود روح بهشتی سوی بهشت سفر

((میرزا رضا عدل امینی))

میرزا رضا پسر میرزا مهدی امین التجار بن حاج سید هاشم بن حاج سید حسین تبریزی . فقید نامبرده در مقام مفاخرت باین بیت تمثیل کردی :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجمع  
عدل امینی در تاریخ یکهزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) در شهر تبریز  
متولد شده تا سن هیجده سالگی باشوق زیاده و ترغیب و مراقبت پدرش مشغول تحصیل  
بود . چون مرحوم امین التجار فوت کرد میرزا رضا از تبریز به مراغه کوچ کرد  
( در آنجا علاقه ارثی داشت ) از حسن تصادف حاج میرزا عبدالجبار ایروانی که از  
دانیان برگزیده زمان خود بود در مراغه سکونت داشت . برای عدل امین در  
دیگری از سعادت باز شد از حوزة درس ایروانی به مراتب بالاتر رسید و بیشتر استفاده  
کرد . ( نگارنده نیز بفیض محضر او رسیده )

( شبنم بافتاب رسانید خویش را از همتت هر که بهر جا رسیده است )  
پس از ده سال توقف در مراغه به تبریز مراجعت کرد . بدستگیری و راهنمایی  
بعضی از خویشاوندان بکارمندی اداره شهرداری منصوب شد . دیری نگذشت در اثر انقلاب  
تبریز شهرداری تعطیل شد از راه ناچاری متنا و با در ادارات گمرک و دارائی و  
ثبت اسناد کارگزید .

عدل امینی بسیر بلاد و سیاحت آفاق بی اندازه مشتاق بود ولی تنگدستی  
و موانع خانوادگی او را از سفر منع کردی . هنگام آرزومندی و تأثر این شعر  
را ترنم کردی .

صائب ، دلم سیاه شد از تنگنای شهر پیشانی گشاد بیا با نم آرزوست  
سال ۱۳۰۱ شمسی بود که فقید مبرور از سفر زیارت مشهد رضوی برگشته  
بمجله گنجینه معارف از مساعدت قلمی دریغ نداشته و مقالات مفید نوشت بعنوانین  
مختلف : جریده و مجله . علامت خضرا یا شعار بنی هاشم . حارث بن کلدۀ ثقفی  
طیب عرب .

از دیوانهای استادان سخن بگلستان و بوستان سعدی و اشعار منوچهری و  
صائب تبریزی و سنائی غزنوی ممارست داشت و غالب اشعار آنان جزو محفوظات

او بود . بمثنوی مولوی چندان تمایل نداشت .

سید رضی عدل امینی برادر زاده آن مرحوم که تربیت شده اوست گوید : روزی از دفتر سوم مثنوی قضیه و کیل صدر جهان را میخواندم بی تا بانه از جذبۀ شوق کتابرا بر داشته بمحضر استاد شتافتیم و این بیت را در حال آشفته خواندم :

بدر می جویم از آنم چون هلال صدر میجویم در این صف نعال  
استاد را سخت کارگر افتاد و کتاب را از من بگرفت و ببوسید و آنحکایت  
را با آهنگ سوز ناک از صدر تا ذیل بخواند و بگریست . پس از آن هماره نام مولانا  
جلال الدین را با احترام یاد کردی .

عدل امینی بیشتر اوقات از کثرت گرفتاریها و تأثرات درونی بی حوصله و گرفته بودی اوقات ملالت و تنگدستی این قطعه را از خاقانی زمزمه کردی :

بخدائی که زنده و باقی است که من امروز طالب مرگم  
باورم دار این حدیث از آنک صعب رنجور و نیک بی برگم  
استاد فقید پنجدفتر از خود بیادگار گذاشته که مشحونست با انواع پند و  
حکمت و موعظه و مغالزه و مدح و قدح وجد و هزل . منتخبات از گویندگان و  
فضای فرس و عرب از ازمنه قدیم تا دوره معاصر . شرحی بالفیه حجة الاسلام نیر  
نوشته که خواندن و فهمیدن آن بر هر کسی میسر گردد . شروح و تعلیقات او بر قصاید  
و قطعات استادان سلف نه چندانست که بر شمار آید .

عدل امینی اشعار خود را نمی پسند و هایل به نشر آنها نبود . از قرار اظهار  
نزدیکان و همرازان او جزده شعر که در پاسخ نامه منظوم یکی از دوستان نوشته کسی  
از اشعار او ندیده است .

در سنه ۱۳۱۴ شمسی پس از آنکه ششماه در بستر ناتوانی بسربرد در بیستم  
ابانماه در گذشت با اسفها و حسرتها بخاک سپرده شد مرقد او در قبرستان کوی سیلاب تبریز  
معروف بیباغ صفا واقع و زیارتگاه مریدان و آشنایان و محل آمد و شد اهل عرفان است



آقای عبدالوهاب گیلانی متخصص بحیددی در سوگواری آن بزرگوار گوید:  
 رضای عدل امین آنسلاله حیدر که داد و عدل و ورع کردیش بجان تمکین  
 ادیب و بارع و کامل لیب و نیکنهاد که در جهان نبش کار جز حمایت دین  
 ز جور و کینه دنیای دون بی بنیاد در بیغ و درد فرو هشته دیده حق بین  
 زمرک او شده از دیده هاروان بم خون ز ماتمش همه روشندان بسوگ و غمین  
 کشید ناله ز دل از فراق او دانش روان فضل و ادب گشت در حنین و انین  
 بچرخ کرد عطا رد بیر لباس سیاه درید پیرهن از غصه و الم پروین  
 نگارنده این نامه اسف انگیز نیز در تاریخ فوت و فقدان آن مرد نجیب و اصیل  
 اینچند شعر را انشا نموده :

میرود بر آسمانها ناله دل از زمین بگذرد از سطح غبری آه بر عرش برین  
 دائم از ناسازی ایام در کام شرنک روز و شب دل از جفای چرخ دون باشد غمین  
 بسکه از جام زمانه خورد ده ام زهر فراق کام جان شیرین نگر در دبا وصال حور عین  
 رفت مردی از جهان کوما من اسرار بود از کف آن آرام جار را بر دهر از مکر و کین  
 مظهر عشق و محبت مبدأ ذوق و ادب معدن علم و عمل مصداق آیین بود و دین

دوش هاتف داد از غیب این چنین بر من نوید

باش آگه ( یافت آمرزش بحق عدل امین )

❖ (۱۳۵۴) ❖

### (( دانشمند معظم یوسف اعتصامی ))

پدرش ابراهیم مستوفی از اعزّه نجبای آشتیان بوده در جوانی به تبریز آمده  
 و تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید. یوسف اعتصامی در تبریز متولد گردید. پس  
 اعتصامی تبریزی بوده. اگر تاریخچه آن فاضل هنرمند در این نامه ذکر نمی شد.  
 نگارش ناچیز ما دچار نقصان مهمتری شدی و نقض غرض گشتی : و از لحاظ فضل و  
 فضیلت شخص مرحوم اعتصامی حق او مهجور و مجهول ماندی.

یک عمر مواظبت بتربیه و تحلیه نفس، تعلیم و تزکیه کسان و فرزندان. خدمت بی وقفه و بی تظاهر بمعنویات جامعه بی آزاری بهر چیز و بهر کس. صفوت و خلوص با دوستان یکدل. محصل تاریخ حیات شصت و سه سال یوسف اعتصامی بوده.

پس از آنکه در مهد تربیت پدر و الا گهر و معلمین منتخب به تحصیل مقدمات پرداخت سپس باشوق غریزی و سوق طبیعی بی عدیل خویش به تتمیم فضایل و تکمیل علوم ادامه داده علاوه بر علوم ادبیه عربیه، فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم بسزا آدوخت. در خطوط اربعه نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق از بسیاری از استادان سلف گوی سبقت ر بوده و از علوم حدیثه هم بهره های وافی برداشت.

در زبان ترکی اسلامی دیری شیرین سخن و در فرانسه مترجمی توانا و در لسان ادب عرب با لخصوص از ائمه وارکان بشمار بود. بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب «قلائد الادب فی شرح اطواق انذھب» عربی اورا مصریان جزو کتب مدرسی (کلاسیک) قرار دادند و دیری بر آن نگذشت که ادبای ساحل نیل بر کتاب عربی دیگر او «نور الھند» تقاریظ غرا نگاشته و مطابع بولاق و قاهره در خرید حق طبع آن بر یکدیگر پیشی جستند.

فاضل کامل علی اکبر دهخدا گوید تألیف و طبع کتاب «تربیت نسوان» سال ۱۳۱۸ قمری اعتصامی در امر حقوق و آزادی زنان در بحبوحه تعصب عام خاصه در تبریز آن روزی نمونه یکی از نوادر شجاعتهای ادبی است. همسنگ صدای قواوا لا اله الا الله نفلحوادر جبل حری و ابرام در حرکت کره ارض در مجمع آنگزیتورهای نصاری و بشهادت تاریخ یوسف اعتصامی در تبریز اولین کسی است که لوای این حریت افراشته و بذر این شجر بارور را کاشته است.

مرحوم عبدالرحیم طالبوف در باب رساله تربیت نسوان بمؤلف او می نویسد:

فدایت شوم دو نسخه تربیت نسوان با مکتوب محبوب جناب عالی رسید کتابچه را از اول تا آخر خواندم آفرین بر آن قلم شیوا رقم صد مرحبا بر آن سلیقه

معنوی که سنك گوشه بنای عمارت بزرگ تمدن لا بدمنه وطن را گذاشتی که در آنیه در مجالسی که نسوان ایران دعوی تسویه حقوق خود را با نطقهای فصیح و کلمات جامعه اثبات می کنند . از مترجم « تربیت نسوان » تذکره و وصافی خواهند نمود... علی الحساب تشکر خود را بزحمت و خیال و استعداد جنابعالی مینمایم و توفیق معارفخواهان را از خداوند مستدعی می شوم . انشاء الله بعد از این بتألیف و ترجمه کتب نافعہ موفق شوید .

مخلص واقعی شما عبدالرحیم تبریزی ۲۶ شعبان ۱۳۱۸

بالاجمال مبرور یوسف اعتصامی در حدود چهل و پنج مجلد (آنچه ما اطلاع داریم) تألیف و ترجمه چاپ شده و بطبع نرسیده از آثار قلمی خود بیادگار گذاشته است . علاوه بر اینها نگارش مجله بهار ماهیانه در ظرف دو سال (۱۳۲۹ و ۱۳۴۱) اولین دفعه بقلم آن استاد معظم بوده است .

در نتیجه همین ولع و شیفتگی بکتاب و ترجمه و تألیف در قسمت عمده عمر خویش از خدمات دولتی و نوع آن برکنار ماند و با میراث متوسطی از پدر نقناعت ورزید . تنها در دوره دوم با برام رفقای حزبی و کالت مجلس شورای ملی را قبول کرد و در سالهای آخری بریاست کتابخانه مجلس و عضویت کمیسیون معارف رضا داد . و در اینمدت کوتاه سه مجلد ضخیم بر چندین هزار جلد کتب کتابخانه فهرست نوشت که دو جلد آن بچاپ رسیده و سومی هنگام وفاتش در دست طبع بود . آخرین اثر مرحوم اعتصام الملك ترجمه سیاحت نامه فیثاغورس است که پس از طبع آن مترجم بزرگوار در شب یکشنبه ۱۲ دیماه - ۱۳۱۶ داعی حق را لبیک گفت .

چهار پسر و یکدختر که خلف صدق پدر بودند از شادروان اعتصامی بازماند . پروین اعتصامی یکی از بازماندگان بود که در میان زنان ایران بشهادت تاریخ یگانه و فرید و گوهر رخشنده اکلیل مفاخر عصر حاضر بوده که گویندگان و نویسندگان

زیر دست معاصر از وصف کمالات ادبی او عاجز شدند . بالاخره نویسنده بزرگی چنین نناگفت : دختر آقای اعتصامی جز چنان نبایستی بود و نیاز بستایش دیگران ندارد . متأسفانه در خلال نگارش این دفتر ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ روزنامه اطلاعات از افول شمس آسمان ادب و غروب غره ناصیه عفت و کمال ( پروین اعتصامی ) که بشهادت همه دانشمندان معاصر بی‌همال بود آگهی داد . هرچه و هرچند در سوگواری این ضایعه الیم نگاشته شود حق او ادا نخواهد شد . جز آنکه یکقطعه از اشعار آن هزارستان گلشن ادب را درج نماید تا هر کس در خور ذوق و ادراک خود آن نابغه عصر را بشناسد و ببزرگی مصیبت پی ببرد :

آب هوی و حرص نه آبست آذراست	آهوی روزگار نه آهوست آذراست
بنهفت زیر خاک و ندانست گوهر است	زاغ سپهر گوهر پاک بسی وجود
این گاهواره را دکش و سقله پرور است	در مهد نفس چند نهی طفل روح را
آنکو فقیر کرد هوی را توانگر است	هر کس ز آرزوی نهفت از بلارهد
روشندل آنکه نیکی و پاکیش مغفراست	در رزمگاه تیره آلودگان نفس
در پای دیواز چه نهادیش این سراسر است	در نارجهل از چه فکندیش این دلست
خونا به هانفته در این کهنه ساغراست	شمشیرهاست آخته زین نیلگون نیام
در دست آرزوی فصد تو نوشتراست	تا در رک تو مانده یکی قطره خون بجای
پیوسته کشت و کندنگشت این چه خنجر است	همواره دید و تیره نگشت این چه دیده است
زین راه باز گرد گرت راه دیگر است	دانی چه گفت نفس بگمراه تیه خویش
آلوده گشت هر چه بطومار و دفتر است	در دفتر ضمیر چه ابلیس خط نوشت

از سنك اهرمن نتوان داشت ایمنی

تا بر درخت بارور زندگی بر است

(( شاد روان محمد علی تربیت ))

فرزند مرحوم میرزا صادق جد اعلای او میرزا مهدیخان وزیر و منشی نادرشاه

بوده . فقید نام برده ( تربیت ) در خرداد ۱۲۵۶ شمسی در تبریز تولد یافته و تا اوایل جوانی به تحصیل مقدمات علوم متداوله وقت و پس از آن تاجائی که دسترس بوده و وسایل داشته به تحصیل علوم طبیعی و ریاضی و هیئت و جغرافی کوشیده . و در نزد دو تن از اطباء بزرگ ایران مرحوم میرزا نصرالله سیف الاطبا و دکتر محمد کفری کرمانشاهی درس طب خوانده . و در آموزشگاه لقمانیه تبریز بتدریس هیئت و جغرافی پرداخته است .

شادروان تربیت چون مدتی مغازه کتا بفروشی بنام تربیت داشته و هم بهمدستی رفقای نزدیکتر مدرسه تربیت باز کرده بود خود نیز بهمان اسم موسوم و مشهور گردید تربیت پیش از انقلاب مشروطه و بعد از آن زحمتی کشیده در باره تغییر رژیم حکومت کوشش فراوان داشته و در همان اوان مجله گنجینه فنون را بهمکاری و اهتمام مرحوم اعتصام الملک و جناب سید حسن تقی زاده طبع و نشر میکرد اگر کشته شدن برادرش میرزا علی محمد خان را که در دوره اول مجلس شورای ملی در طهران از سوی حزب مخالف به قتل رسیده به نظر آوریم توان گفت او هم در راه آزادی و مشروطه با ضایعه مهمی مواجه شده و خسارت دیده است .

ملحوظ مطلب آنست که تمام دوره حیات و فعالیت مرحوم تربیت را اگر به سه دوره تقسیم کنیم تاریخچه کامل دو دوره آن بقلم شیوای یکی از همکاران و نزدیکترین رفقای او نوشته شده که از آن بهتر و مبسوط تر بکسی میسر نیست . شرح مسافرت های تربیت را که شاید نویسنده محترم در غالب آنها همراه بوده از قبیل مسافرت بباکو و مصر و بیروت و برلن و لندن و اسلامبول و غیره البته نویسنده دیگر دسترس نبودی . چنانکه شرح دوره سوم زندگانی آن مرحوم را امثال نویسنده این سطور که همراهی و همکاری کرده بهتر می نویسند : الشاهدیری مالایری الغائب : (عند لیب آشفته تر میگوید این افسانه را )

محمد علی تربیت در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از اسلامبول به تبریز برگشت و

-عودت او بر روزهای مصادف بود که آقای سراج میر ( حاج ذکاء الدوله ) از ریاست اداره فرهنگ مستعفی بود .

جناب آقای هدایت ( مخبر السلطنه ) در صدد بود که ریاست اداره فرهنگ و اوقاف را بعهده این بنده بگذارد ولی این جانب زیر بار نمی‌رفت از جهت استنکاف یکی هم رعایت حال آقای ابوالقاسم فیوضات بود که در همان اوقات بعنوان مدیر معارف در رأس کار فرهنگ بود . الحق از جهت بصیرت و اخلاق پاک بمقام ریاست شایستگی داشت و من مایل نبودم زبردست باشد . اگرچه خود او مایل و مصر بود که من این پیش نهاد را از والی وقت بپذیرم حتی توسط یکی از رفقا ( آقای محمد نخجوانی ) پیغام داد که فلانی ایستادگی نکنند حاضریم زیر دست فلانی تا جای توانائی مشغول کار باشم . این پیغام بجای اینکه متقاعدم کند اخلاقاً با استنکاف من افزود .

آخرین بار که مرحوم حاج ساعد السلطنه معاون استنادار بنده را بمنزلش دعوت کرد و پیغام آقای هدایت را رسانید که تقریباً چهل روز است من مایلم و اصرار دارم که فلانی مسئولیت امور فرهنگ را قبول کند . باز توافق حاصل نشد ( ۱ ) در همان جلسه ورود آقای تربیت را یاد آوری کردم که با امور فرهنگی تناسب وافی دارد بهتر است که این کار بعهده او گذارده شود . روا نیست که مردی پرورش یافته و زحمت کشیده دچار مضیقه باشد . پس از دو روز آقای هدایت احضارش کرده و ما موریتش را لسانی ابلاغ نمود و دو روز دیگر یکعهده از فرهنگی و غیر با اداره فرهنگ دعوت شدند آقای استنادار هم آمده حکم ریاست فرهنگ را در حضور دعوت

---

(۱) چون نزاهت اخلاق و علاقه بکار را لفظاً مرغوب ولی معنی و عملاً غیر مطلوب تشخیص میدادم . اگرچه والی وقت بجزبان عمل خود پافشاری کرد و اگر چه تا دو ماه مراسلات رسمی مرکز باسم بنده صادر می‌شد و راضی نبودند من خود را بکنار کشم باز بآینده بدین و نگران بودم .

شدگان باقای تربیت تسلیم فرمود .

شادروان تربیت تا سال ۱۳۰۴ دو بار بریاست فرهنگ آذربایجان منصوب شده در زمان تصدی خود بروفق دبستانها و دبیرستان دوشیزگان افزود و دبیرستان تجارت دایر کرد ولی نظر بعدم کفایت بودجه آن دیر نپائید . تأسیس کتابخانه و قرائتخانه تربیت دولتی ( تاریخچه آن هم به نظر خوانندگان ایندفتر خواهد رسید ) از آثار باقیه زمان ریاست فرهنگ اوست که بدستیاری و معاونت نگارنده انجام یافته است .

شادروان تربیت از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ ریاست فرهنگ گیلان را عهده دار بوده در آنجا هم کتابخانه دایر کرده است .

از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ عهده دار ریاست بلدییه تبریز بوده و آنمدت رانیز فعالیت قابل تحسین بظهور آورده . باغ ملی معروف بگلستان یادگار ریاست اداره شهرداری او میباشد .

تربیت مرحوم آثار قلمی و تألیفات هم دارد از آن جمله است تاریخ مطبوعات ایران که شرح نام و آثار جراید ایران و جرایدی که در خارج کشور بزبان فارسی طبع شده . این کتاب را پروفیسور براون بانگلیسی ترجمه و منتشر کرده است . کتاب دانشمندان آذربایجان هم از تألیفات اوست که در اواخر عمرش بطبع و نشر آن توفیق یافت .

آخرین خدمت اجتماعی تربیت نمایندگی مجلس شورای ملی بود که چند دوره دوام یافت تا آنکه سال ۱۳۱۸ شمسی و ۱۳۵۸ قمری در تهران زندگیر ابدرود گفت . ( طرز تنظیم این مجموعه بقلم فرسائی بیشتر از این اجازه نمیدهد )  
مرحوم تربیت در کتاب شناسی در ایران نظیر نداشت فلذا نویسنده معظم که در پیش اشاره شد در آخر شرح زندگانی تربیت ماده تاریخ فوت آن مرحوم را فهرست الکتب ناطق گفته است . ( ۱۳۵۸ هجری قمری )

دوست و همکار محترم آقای اسمعیل امیر خیزی در مجلهٔ ارمغان منطبعةٔ تهران شرحی بمناسبت فوت مرحوم تربیت نکاشته و اشعاری درسوگواری و تاریخ در گذشتن او ساخته بدینقرار :

دریغا بدی مه سپیده دمان	گل گلشن تربیت شد بیاد
دریغا نهان شد بمیخ اندرون	فروزنده خورشید فرخ نهاد
محمد علی تربیت آنکه بود	بجان ارجمند و به تن پاکزاد
بمرغ دلش تنگ شد این جهان	بسوی جهان دگر پر گشاد
چو بگذشت سالی بدوشصت و دو	مه عمرش اندر محاق او فتاد
بیفشاند دامن ازین خاکدان	بجانان سپرد آنچه جانانش داد
(بشد تربیت) مانداز او یادگار	سخنهای که گیتی ندارد بیاد

\*(۱۳۱۸)\*

مگر بددل آزرده از زندگی      همی خواست دل کردن از سوكشاد  
 که بر گوش دل روز مرگش سرش  
 سرودی ( دل تربیت شاد باد )  
 \*(۱۳۵۸)\*

### ((علامهٔ عصر مرحوم میرزا طاهر تنکابنی))

میرزا محمد طاهر مشهور به تنکابنی در روز پنجشنبه ۱۸ محرم الحرام ۱۲۸۰ هجری قمری در قریهٔ کردیچال از توابع کلاردشت قدم بعرصه وجود نهاد تا سن ۱۵ سالگی بفراگرفتن تحصیلات مقدماتی مشغول بوده . بواسطهٔ هوش و قریحهٔ سرشاری که داشت مرحوم والدش ( میرزا فرج‌اله خان ) که مردی فاضل و محترمی بود او را روانهٔ تهران نمود و بر حسب امر پدر تغییر لباس داده و در سلك طلاب در آمد . بدو در مدرسهٔ کاظمیه و قنبر علی خان و سپس در مدرسهٔ حاج ابوالحسن و پس از اتمام ساختمان مدرسهٔ سپهسالار در آنجا مسکن گزیده و از محضر اساتید وقت



استفاده کردی .

اساتید آن مرحوم عبارت بودند از مرحوم میرزا محمد رضا قمشه و مرحوم آقا علی حکیم و مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه .

میرزا محمد طاهر پنجاه سال همواره مشغول تدریس بوده مخصوصاً در طریقه حکماء مشاء و حل مسائل غامضه در کتب شیخ الرئیس تسلط کامل داشت و در فنون ریاضیه و هیئت و نجوم استاد و در طب قدیم بی نظیر بود .

چندین هزار بیت قصاید عربی و فارسی را در حفظ داشت و گاهی خود نیز اشعار فارسی و عربی انشا کردی . و خط بسیار خوب و زیبا می نوشت .

قوه حافظه و صراحت لهجه و مناعت طبع و علو نفس میرزا ضرب المثل خاص و عام بود . کتابخانه مطابق ذوق و مشربش ترتیب داده بود که از حیث کیفیت نظیر نداشت و در اثر مطالعه و هوش زیاد خود کتابی متحرک و بحری ذخار بود .

مرحوم میرزا سالیان دراز مدرس رسمی معقول در مدرسه عالی سپهسالار و کاظمیه و معلم مدرسه علوم سیاسی بود . همواره در خانه اش بروی طالبان علم و معرفت باز بوده وقت و بیوقت از افاضه دریغ نمی فرمود .

در دوره اول مجلس شورای ملی که انتخاب اصنافی بود از طرف علمای طهران بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شده تا تعطیل قهری مجلس ( ۲۳ جمادی الآخر ۱۳۲۶ ) ایفاء وظیفه میکرد . در دوره سوم نیز بوکالت مجلس شورای ملی از طهران انتخاب گردید تا آنکه در شب ۱۵ محرم ( ۱۳۳۴ ) موضوع مهاجرت پیش آمده با جمعی از طهران بقم حرکت نمودند .

در مهاجرت چون از راه لرستان و کردستان طی طریق کردند در بین راه با قبایل مختلف لر و کرد ارتباط پیدا نمودند که خاطره های شیرین از آنها با شنایان نقل میکرد . ضمناً زبا نهی محلی را مانند خود اهالی صحبت میکرد زبا نهی ترکی و عربی را هم بخوبی متکلم و آشنا بود . مهاجرت مدت چهار سال بطول انجامید در

اینمدت در شهرهای کاظمین و کربلا و بغداد و موصل امراروقت کرده و با مجامع علمی این نقاط ارتباط داشته با فضلا و دانشمندان ملاقات و مباحثات کردی .

در زمان مهاجرت با اینکه میرزا در تهران نبود بوکالت مجلس شورای ملی از طرف اهالی تهران انتخاب گردید پس از ورود بطهران از ۳۰ مرداد ۱۳۰۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ برای آخرین بار وکیل مجلس بود .

از کارهای رسمی که مرحوم تنکابنی تصدی داشته ریاست کل محاکم استیناف و مستشاری دیوان عالی تمیز بوده است . از سال ۱۳۱۰ شمسی دوره فلاکت و بدبختی آنمرحوم شروع شده و حکومت وقت درباره آنجناب بی مهری آغاز کرده که تفصیل آن کما ینفی برای ما روشن نیست .

در سال ۱۳۱۸ بیماری حبس البول عارض و طرف چپ بدنش دچار استرخا گردید . اطبا مطالعه را قدغن کردند میرزا از اینجهت بسیار دل تنک بود و از خدا استدعای رک کردی . سال ۱۳۲۰ در مریضخانه نجمیه عمل جراحی کرد حال مزاجی امید بخش بود . ناگهان مرض ذات الریه عارض شد . پس از ۲۴ ساعت تب شدید در ساعت هشت صبح روز جمعه ۱۴ آذر ۱۳۲۰ دار فانی و گرفتاری را وداع و روحش بشاخسارجنان پرواز نمود و در جوار علی بن بابویه قمی نزدیک قبر استاد خود میرزا ابوالحسن جلوه مدفون شد . اعلی الله درجته .

زان آتش تب که در توپیوست در سینه من هم آتشی هست  
خواهم بعبادت آیمت پیش لیکن ندهد رهم بد اندیش  
**((تاریخچه کتابخانه و قرائتخانه تبریز))**

در تاریخچه زندگانی مرحوم تربیت اشعار شد که در سال ۱۳۰۰ شمسی جناب آقای هدایت ( مخبر السلطنه ) ریاست اداره فرهنگ را بعهده تربیت تفویض کرد . آنمرحوم در ابتدای ورود بکار یکی از اطاقهای اداره را برای ضبط کتب و مقدمه تأسیس کتابخانه تخصیص داد . سپس در جمع و تحصیل کتاب از هر فقیر و غنی یگانه

و بیگانه فروگذاری نکرد. اگر چه هر دانش طلب و میهن دوست از تحکیم و توسعه چنان مؤسسه سودمند کوتاهی نداشت و بیشتر از همه نگارنده این سطور از نزدیک موافق و مساعد و مجدد در پیشرفت آن مؤسسه بود لیکن باید اذعان کرد که طرز کار مرحوم تربیت بخود او مخصوص و منحصر بود.

روزی شنیده شد که یکدوره دائرة المعارف بستانی که در کتا بفروشی آذر برای فروش موجود است. گفت برویم بسراغ آن و برای کتا بخانه بستانیم. گفتم قیمت آن کتاب صد دینار سه شاهی نیست. گفت میرویم و بهر قیمت شد می خریم من هم از این سخن تشجیع شدم بگمان اینکه محلی و اعتباری برای خرید کتب فراهم کرده است. چون بکتا بفروشی آذر رسیدیم پس از گفتگوی بسیار معلوم و ثابت شد که آذر خود ۱۱ جلد دائرة المعارف بستانی را بقیمت نهصد و پنجاه ریال خریده من آهسته بآقای تربیت گفتم اگر بسود پنجاه ریال بفروشد خیلی خوب است گفت تو تماشاکن و راجع بقیمت چیزی نگو. خود وارد محاوره و مبارزه شد بالاخره بقیمت پانصد و پنجاه ریال قطع کرد و فی الحال کتابها را بوسیله حمال باداره فرهنگ فرستاد. سپس آشکار شد که پنجاه و پنج تومان قرض جا خالی است. کتا بهها بدفتر وقفسه کتا بخانه وارد و ما کشلول گدائی در دست گرفته از اداره خارج شدیم.

پس از چند ماه در جنب دبیرستان فردوسی در جایی که از ملحقات آن بود از محل عواید اوقاف و عوایدی که در اختیار فرهنگ بود (بسیغه عوارض محلی) دو اطاق برای دفتر و مخزن کتب ساخته کتبی که تا آنوقت گرد آمده بود بآنجا انتقال داده شد و آقای علی اکبر صمیمی بمدیری کتا بخانه تعیین گردید (۱) بمناسبت

---

(۱) مرحوم علی اکبر صمیمی مردی امین و درستکار بود. متدرجا بنام و نوع و محل کتابها آشنا شد و سالها با این سمت بخوبی مشغول کار بود. در سال ۱۳۱۶ بمرض سینه درگذشت و تاکنون کار کتا بخانه مانند زمان تصدی آن مرحوم بجزریان نیفتاده است.

تشکیل کتا بخانه من بنده بنظر تاریخ تأسیس آن این يك بیت را انشا کرد :  
روان دانش و فرهنگ از اینمؤسسه شاد بشین و غین شد این شهر با کتاب آباد  
☆(۱۳۰۰)☆

در سال ۱۳۰۳ شمسی که شماره کتب بدو هزار و یکصد و بیست و هفت جلد  
رسیده بود ( ۲۱۲۷ ) فهرستی تدوین و چاپ شد که در یکروى جلد کاغذی آن آقای  
تربیت شرحی نوشت و در یکروى آن نگارنده فصلی نوشته است .  
در سال ۱۳۰۹ شماره کتب وارده به بیشتر از گنجایش مخزن رسیده و هم  
جای کتابخانه مرطوب و تاریک بود در باب توسیع محل و ساختن عمارت مخصوص  
برای کتابخانه با جنابان محمد نخجوانی و اسمعیل امیر خیزی مذاکره بعمل آورد  
سپس با جناب دکتر احمد محسنی رئیس فرهنگ گفتگو و همراهی او جلب گردید .  
یکمده از محترمان و دانش پژوهان شهر بسالون دبیرستان شمس تبریزی  
( دارالمعلمین ) دعوت شدند . پس از بیان مقصود در همان جلسه چهارده تن بکارمندی  
کمیسیون بنای کتابخانه انتخاب شدند .

دکتر احمد محسنی ، سرهنگ دیبا ، سرهنگ سیف ، ابراهیم ممتاز ، دکتر -  
فخر ادهم ، محمد علی بادامچی ، محمد صادق خرازی ، امین اعظم ، امیر خیزی  
محمد نخجوانی ، محمد رضا اردبیلی ، رفیعی ، احد آقا وهاب زاده ، صفوت . و از  
میان چهارده تن کارمند دکتر احمد محسنی بریاست . احد آقا وهاب زاده بتحویلداری  
محمد علی صفوت بمنشی گری انتخاب شدند .

بسه تن از کارمندان که عضویت انجمن شهرداری را داشتند دستور داده شد که  
برای واگذاری مقداری از زمین سرباز خانه قدیم ( محل کنونی دانشسرای پسران )  
موافقت انجمن را جلب کرده نتیجه را بکمیسیون گزارش دهند . بقا صله دو روز  
انجمن شهرداری موافقت خود را در واگذاری زمین با شرط اجازه و ابلاغ وزارت  
کشور ( علی منصور ) اعلام نمود . بنا براین شرحی ازسوی کمیسیون بوزارت کشور

عرض و تقاضا شد که دستور دهند شهرداری تبریز مقداری از اراضی سر باز خانه قدیم برای ساختمان کتابخانه با اداره فرهنگ واگذارند .

روز یکشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۰۹ کمیسیون کتابخانه در دبیرستان شمس منعقد و از طرف رئیس پاسخی که بنامه کمیسیون از جناب آقای منصور رسیده بود قرائت گردید . سپس رئیس کمیسیون گفت : با اطلاع آقایان میرسانم بنا بامریه جناب آقای وزیر کشور اداره شهرداری بانصد زرع از زمین سر باز خانه قدیم برای ساختمان عمارت کتابخانه واگذار خواهد کرد . لذا قرار شده که روز سه شنبه اسمعیل معمار و سلیمی رئیس محاسبات فرهنگ با مأمور بلدیه در محل نامبرده حضور بهم رسانیده و تحویل بگیرند . پس لازم است هر چه زودتر بکار ساختمان آغاز و مصالح بنائی خریداری و تهیه شود .

در همان جلسه مبلغ دو هزار و هفتصد ریال ( ۲۷۰۰ ) کارمندان کمیسیون بعنوان اعانه به تحویلدار پرداختند . آقایان امین اعظم ، امیر خیزی ، نخجوانی . برای اکتیاع ملزومات و مصالح بنائی و مراقبت آن کار تعیین گردیدند . و نیز قرار شد قبوض چاپی برای دریافت وجوه اعانه تهیه شده و پس از امضای رئیس و تحویلدار بپمنشی کمیسیون سپرده شود :

نگارنده در معیت آقای محمد نخجوانی بیشتر از ده هزار ریال از تجار و محترمین شهر دریافت کرده و بصندوق اعانه ( تجارخانه و هاب زاده ) تحویل گردید . ولی آنمبلغ و بانصد زرع زمین برای ساختمان عمارتی برای کتابخانه در نظر بود کفایت نمیکرد .

خوش بختانه در اوایل سال ۱۳۱۰ خورشیدی جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) باستانداری آذربایجان وارد تبریز شد . چون در پیشرفت فرهنگ علاقه بیشتری ابراز فرمود و با کارمندان اصلی کمیسیون کتابخانه روابط ادبی و صمیمیتی اتفاق افتاد . مراتب را بجناب ایشان گزارش داده و گفته شد که با مبلغ

وصولی و زمین تحویلی شهرداری بنای عمارتی که در نظر است عملی نخواهد بود. بدون تردید و درنگ دستور فرمود که اداره شهرداری قطعه از زمین سر باز خانه بعرض ۲۰ متر و طول ۱۵ متر بمقدار تحویلی سابق اضافه نماید و موجودی نقدی و جنسی هم در دسترس شهرداری گذارده شود بقیه هزینه ساختمان بهر مبلغی بالغ شود از صندوق شهرداری بمصرف رسیده عمل ساختمان کتابخانه را بطور مستقیم خود انجام دهد.

اداره شهرداری از صندوق خود و موجودی کمیون در حدود شصت هزار ریال بمصرف ساختمان کتابخانه رسانده و بر طبق صورت مجلس رسمی آن عمارت را باداره فرهنگ تسلیم و واگذار کرد.

کتب موجودی کتابخانه.

در اوایل تا بهستان ۱۳۱۴ شمسی جناب علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ برای رسیدگی بآموزشگاههای آذربایجان به تبریز آمدند. نگارنده بر حسب دستور اداره فرهنگ گزارشی راجع بکتابخانه تهیه کرده روزیکه آقای وزیر برای سرکشی بکتابخانه آمد بعرض ایشان رسانید و اکنون ارقامی که نوشته می شود از روی همان گزارشی است که تا آخر سال ۱۳۱۳ شمسی در کتابخانه موجود بوده :

الف : ۳۵۵۵ جلد کتاب توسط اشخاص و مردان دانش پژوه اهدا شده که

نامهای دارندگان هدیه و نامهای کتب تحافی در دفتر کتابخانه ثبت شده است . (۱)

ب : یکصد و چهل و دو مجلد (۱۴۲) در آغاز تأسیس کتابخانه از دبیرستان

فردوسی انتقال داده شده .

ج : دو هزار و هشتصد و پنجاه جلد (۲۸۵۰) از اداره راه آهن تبریز توسط

اداره فرهنگ بکتابخانه تحویل شده که تقریباً ربع آنها بلغت فرانسه و بقیه بلغت

---

(۱) قابل افتخار و باد خیر است که اولین هدیه از سوی این جانب تقدیم و در دفتر

مخزن بشماره یک ثبت شده .

روسی بوده اند .

د : یکم هزار و سیصد و یکم جلد (۱۳۰۱) وزارت فرهنگ از محل اعتبار یکصد و بیست هزار ریال خرید کتب بابت صدی دو از عواید کارخانه کبریت سازی تبریز در تهران خریدیده توسط اداره فرهنگ بکتابخانه ایصال داشته .

ه : یکصد و هشتاد و هشت مجلد (۱۸۸) از وجه اعانه دولت فرانسه از اروپا خریداری و بکتابخانه تحویل شده (۱)

تقسیم کتب از نظر زبانه های مختلف :

کتابهای فارسی ۱۹۰۷ جلد

• کتابهای روسی ۲۸۷۴

• کتب عربی ۱۴۸۹

• کتابهای ترکی ۳۹۴

• کتابهای فرانسه ۱۲۲۳

• کتابهای آلمانی ۳۷

• کتابهای انگلیسی ۱۰۷

---

جمع ۸۰۳۱ جلد

از آغاز سال ۱۳۱۴ شمسی تاکنون مقداری کتب اهدائی و ایتیاعی از اعتبار خرید کتب فرهنگ به موجودی کتابخانه افزوده . اکنون که بطبع این تاریخچه مشغول است بیش از ده هزار جلد کتاب در مخزن کتابخانه دولتی تبریز موجود میباشد .

---

( ۱ ) تا سال ۱۳۰۵ شمسی سالانه هزار فرانک دولت فرانسه برسم اعانه به صندوق فرهنگ می پرداخت و آنمبالغ در میان مدارس ملی تبریز تقسیم می شد از آنسال به بعد در بودجه فرهنگ ومبالغی برسم اعانه منظور شد وجه اعانه فرانسه با اجازه وزارت فرهنگ بمصرف خرید کتاب رسید و این کار خیر بدست دکتر احمد محسنی عملی شد . از سال ۱۳۱۲ دیگر اعانه فرانسوی نرسیده است .

## بودجه کتابخانه

بودجه کتابخانه بابت حقوق کارمندان و هزینه متفرقه در جزء بودجه فرهنگ منظور و پرداخته می شود .

### اثاثیه کتابخانه :

پس از آنکه عمارت کتابخانه بشرحی که نگاشته شد آماده گردید اعتباری برای تهیه اثاثیه نبود . در تاریخ ۳۱ تیرماه سال ۱۳۱۲ نگارنده بسمت کفالت اداره فرهنگ بشماره (۵۹۵۹) بوزارت فرهنگ پیش نهاد کرد که بیست هزار ریال از اعتبار خرید کتب برای تهیه اثاثیه تخصیص و تصویب فرماید مورد قبول یافته و اجازه آن باطی مراحل قانونی صادر شده تحت نظر کمیسیون بهزینه اثاثیه صرف گردید سپس کتب موجوده بمخزن جدید کتابخانه انتقال داده شد .  
استفاده مردم از کتابخانه :

محض اینکه همگان از فواید این بنگاه دانش و حکمت آگاه باشند و صاحبان همت و ارباب خیر تشویق شوند آمار استفاده کنندگان از مطالعه کتب و مجلات نیز نوشته میشود

در مدت سیزده سال و ششماه یکصد و شانزده هزار و یکصد و شصت و شش تن (۱۱۶۱۶۶) برای مطالعه کتب بکتابخانه مراجعه کرده اند . این عده غیر از کسانی هستند که روزانه برای خواندن روزنامه بقرائت خانه آمده اند (۱)

محض حق شناسی و پاسداری از یگانه مرد با ایمان شاد روان محمد علی بادامچی می نگارد که آن مرحوم تمام کتابهای شخصی را بکتابخانه عمومی تبریز تمایک کرده اکنون پانصد و سی و چهار مجلد ( ۵۳۴ ) کتابهای مهم او در یکتفسه جداگانه بنام خود او در دسترس هم میهنان گذارده شده است . و تأمین وسایل

---

(۱) این بود دلیل تمایل این جانب براینکه دیوار حد فاصل میان کتابخانه و دانشسرا برداشته نشود و مستقل باشد . . .



آموزش یک‌کده از دانش آموزان بی بضاعت را هم از مال خویش وصیت کرده است .  
بادامچی در تاریخ ۱۳۱۶ شمسی در تهران رحلت کرده و در قم دفن شده است .  
اهداء کتب بکتابخانه ها در سعادت را بروی هم میهنان بازگردست زیرا خیر دنیا و  
آخرت با دانش و شرو نکبت باجهل و نادانی است و بس .  
اهل همت را مکرر در سردادن خطاست آرزوی هر دو عالم را از او یکجا طلب

## انجمن ادبی آذربایجان

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی جناب آقای حسین سمیعی بسمت استاندار آذربایجان  
به تبریز وارد شد بفاصله چند هفته از ورود خود از راه ادب پروری و میهن دوستی  
تصمیم فرمود که بادستاری و کارمندی بعض اشخاص انجمنی تشکیل دهد و این نظر  
و نیت را بدینگونه عملی کرد که هفته یکبار در منزل شخصی با سه چهار تن بمذاکرات  
علمی و ادبی پرداخت و بتدریج شمار اصحاب بالنسبه زیاد شد آنگاه دو تن از  
کارمندان : امیر خیزی ، صفوت . مأمور نگارش و تنظیم اساسنامه و آیین نامه شدند  
پس از تصویب انجمن از روی همان نظامنامه انتخاب رئیس و منشی و تحویلدار بعمل آمد .  
جلسات انجمن در هر ماه سه یا چهار بار بطور سیار منعقد شدی چون عدّه  
کارمندان رو بفرزونی نهاد و از عشر بعشرات رسید . رئیس انجمن ما یل شد که باز  
جلسات انجمن در منزل ایشان دایر شود فلذا در هفته دو ساعت در منزل جناب  
استاندار بگفتار علمی و ادبی و انتقاد اوایح و مقالات منظوم و منشور افاده و  
استفاده حاصل بودی . ترجمه ها و رساله های سوده مند گرد آمدی لیکن از مسامحه  
منشیان از آن ذخایر نفیس نگاهداری شایسته نگردیده .

یکی از کارمندان آقای دکتر رعدی بود و گاهی با افکار و اشعار خود در فقای  
ادبی را تنزیه و تلطیف روح بخشودی . این چامه محض آرایش نامه و آگاهی عامه  
مشتاقان از طبع و قادر رعدی نوشته می شود :

## ((کارگاه فرش))

در کارگاه فرش کن نظر و آن مرده که گویمش کارگر با چشم خرد اندر آن نگر تا چشم تو گردد ز اشک تر بشکافته سقف و شکسته در خرکوف (۲) بیامش فشانده پر بیماری و آسیب را مقرر وز گرمی در تیر چون سقر وز دخمه ویران ببرده فر	زی کارگاه فرش کن گذر آن دخمه که خوانمش کارگاه با دیده دل اندرین بین تا پای تو گردد بجای خشک نمناک یکی تیره جا یگاه جولاهه (۱) بسقفش تنیده تار تیمار و غم و درد را مکان از سردی دردی چو زمهریر از چاهک زندان ربوده گوی
---	---

هم دیو در آن گفته الفرار

هم غول در آر گفته الحذر

جانها همه افکنده در خطر از مرد و زن و دختر و پسر بی خانه و بی مام و بی پدر بر بسته همه مرگ را کمر وز عمر نگیرند خود نمر جان یافته از رنجشان صور از سرخ گل و کوه و جوی و جر دانی چه بود؟ لختی از جگر ز اندوه دل بیوگان خیر از چشم یتیمان در بدر	بی چاره گروهی ز بهر نان در کارگهی این چنین بکار هم از نه و ده ساله کودکان چون نای ز زردی و لاغری بر فرش نگارنده نقش باغ بی جان همه هم چون صورولیک بافند همه گونه گون نقوش آن نقش گل سرخ دلفریب و آن کوه نشانی است کآورد و آن چشمه سرشگی که شد روان
---	---

(۱) عنکبوت (۲) جغد .

## و آنخواجه که از رنج آنگروه

اندوخته صد گنج و بیشتر

آن ماهیه نفرمود مزدشان      کارند براحت شبی بسر  
در کار همه روز تا شب      بیدار همه شام تا سحر  
بندند گهی سنک بر شکم      بنهند گهی خشت زیر سر  
آنرا که نه آماده خوان و نان      پیدا است که چونست خواب خور  
بی هوده نباشد که اینمتماع      پر ارز متاعیست هشتهر  
بس جان گرامی شود تباه      بس عمر گرامی شود هدر  
بس مردم بی چاره رارود      نیرو زن و نور از بصر  
تا از در زندان کار گاه      فرشی چو نگاری شود بدر  
و آنگاه هر آنچهش بهادهند      بی قدر بهائی است مختصر  
جانرا بسزا کی بود بها      گیتی همه گر پر کنی زر  
ای چیره خداوند کار گاه

تا چند و کی این ظلم جان شکر

با آنهمه سودا گری و سود      میسند بآن بی چارگان ضرر  
ای تن زده از مردمی بحرص      وی در شده در غفلت از بطر  
گر برره دینی بکار بند      گفتار خدای و پیامبر  
از راستی و داد سر متاب      و زخیر منگرای سوی شر  
از مردم دنیائی ای دنی      نا مردی و زفتی زحد مبر  
دانی که درین تیره جایگاه      رنجور شود جان رنجبر  
زین گور بگور دوم رود      و آسوده بخسبید بخاک در  
و آن کشته قاتل نهفته را      جز تو نبود قاتل دگر  
نا بخردیست اینک که بشکنی      شاخی که از او مر تراست بر

بر ریشه آن بارور درخت      از چه زنی ای بد گهر تبر  
 بس بی هنری گر نپروری      آنرا که بزاید از او هنر  
 هم زنده بگور اندرش کنی      او را چه گناهی بود مگر  
 نه شگفت گرازدود و آهوی      تیره شود این شهر و بوم بر  
 تنه‌انه که در تار و بودفرش      در خرمن عالم فتد شرر  
 وز سیل سرشگش شود پدید      در مشرب عیش جهان کدر

یا رب چه شود گر ز بر بزیر

اندر شود وزیر بر ز بر

در خشم رود عامل قضا      بی باک شود مجری قدر  
 در جنگ شود زهره بازحل      بی مهر شود مهر با قمر  
 ریزد ز سپهر فنا شهاب      بارد ز سحاب بلا مطر  
 از ابر گسسته شود زره      وز ماه شکسته شود سپر  
 هم زلزله افتد بکوه و دشت      هم ولوله افتد به بحرو بر  
 تازین حشرشوم در جهان      از شر و ستمکاری بشر

ای قادر قهار منتقم

وی داور دا دار دادگر

بر باد ده این خاک و لاتبل

در آب بر این نار و لاتندر

(( چگونه باید بودن ))

می بندانم چگونه بودن باید      عقده حسرت چسان گشودن باید  
 بودن بهتر و یا نبودن بهتر      بودن باید و یا نبودن باید  
 فخل امید بی باغ دهر نشانندن      یا همه کشت امل درودن باید  
 قومی گویند عمر خواب و خیالست      گفته ایشان مگر شنودن باید

روز و شب اندر جهان غنودن باید	وز همه کوشش همی بریدن پیوند
نز کزیش عارضین سخودن (۱) باید	نز خوشی روزگار بودن خرم
نغز و نکو دیدن ستودن باید	یا چو گروهی دگر جهان جهان را
کار در این کارگه فزودن باید	گفتن کاین عرصه جای کوشش و کار است
تارک خواهش بچرخ سودن باید	یکدم بر داشتن بسنده نکردن
گوی هنر در سبق ربودن باید	وز پی نام و نوا به پهنه هستی
زین دو کداهین سخن سرودن باید	زین دو کداهین ره گزیده سپردن
یاید بیضای خود نمودن باید	می بندانم بکنج عزالت ما ندان
زنک غم از دل بمی زدودن باید	اینهمه نادانی انده آرد و ناچار

ور همه دانش از آزمایش خیزد

زیستن از بهر آزمودن باید

از کارهای برجسته انجمن تصحیح و تنقیح و مقابله کتاب تاریخ تبریز تألیف نادر میرزا بوده که بیاری چندتن از رفقا با حضور آقای سمیعی انجام یافته . يك نسخه رئیس انجمن باخط خود استنساخ کرد تا آنرا در تهران بچاپ برساند و مقداری عکس از خانواده های قدیم بدست آورده بمعظم له تقدیم شد .

نادر میرزا راجع بنام تبریز و تاریخ بنای آن چنین نوشته : تبریز اکنون هصر اعظم ایران و قاعده آذربایجان و متجر این اقلیم است . این بنائست که پس از بعثت پیامبر علیه السلام نهاده اندو به تحقیق ندانیم که بانی کیست و بکدام روزگار آباد شده . اکنون سزاوار است که سخن های کوتاه از گفتار مورخین بیاوریم تا آیندگان نه پندارند که ما آن یادداشت ها ندیده و ندانسته ایم .

فی بناء التبریز و بانیهما والاختلاف بین المورخین :

ابوسعید تبریز را باتاء مکسوره ضبط نموده و نیز قاضی القضاة احمد بن خلکان

(۱) بروزن نبودن با ناخن چیز را خراشیدن باشد .

بتاریخ خود در ترجمت ابی منصور محمد بن احمد معروف بخفده تبریز را بکسرتاء  
مثناة تصحیح کرده و او مورخی فاضل و نقاد است . چون بر ما مکشوف نیست که  
این بچه زبان نهاده اند سخنی نتوانیم گفت .

حمدالله دبیر که مستوفی شناخته صفت کنند گوید : این مدینه اسلامی و بنای  
آن بفرمان زبیده دخت جعفر عباسی زوجه هارون و مادر محمد مخلوع نهاده اند  
بسال صد و هفتاد و پنج از هجرت و این نو آبادی شصت و نه سال بماند تا بروزگار  
المتوکل علی الله زمین بجنیبید و تبریز ویران شد بسال دویست و چهل و چهار (۲۴۴)  
متوکل بعمارت آن فرمان داد بساختند نیکو تر از نخست . یکصد و نود سال  
بیای بود . پس نوبت دیگر بزلزله یکسر ویران شد . این ویرانی بسال چهار صد و  
سی و چهار بود . نبشته اند که بدین واقعه بو طاهر منجم شیرازی خبر داد و آنشب  
گفته بود که زمین بخواهد جنیبید مردم بصحرا شدند و حکم درست آمد چهل هزار  
تن را اجل محتوم بزیر خاک تیره کشید .

امیری از دی که باذر آبادگان بحکم قائم فرمانده بود . باز بحکم دیوان  
خلافت از نوعمارت کرد . باختیار بو طاهر بطالع عقرب • ستاره شمر گفت زین پس  
شهر را هراس از زلزله نیست (۱) مکر آنکه از آب و طغیان آن زیان برسد .  
قطران که یگانه حکیم زمانه بود و چکامه گوئی نامدار قصیده ای انشا کرد  
که در آن زلازل یاد کرده است که بدان روز این شهر ویران کرد . بس زیبا و فصیح  
بود اینجا بیاوردم .

بودم حال مراد داشتن امیدم حال      بعالمی که نباشد همیشه بر یک حال

---

(۱) حکم ستاره شمر درست نبوده از آن تاریخ تا کنون چند بار طغیان آب  
وزلزله خراب کن در تبریز اتفاق افتاده .  
صائب تبریزی گوید :

عارفان صائب ز سعدو نحس انجم فارغند      صلح کل بانابت و سیار گردون کرده اند

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود  
 اگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز  
 محال باشد فال و مجاز باشد زجر  
 مگوی خیره که چون رسته شد فلان زعنا  
 تو بنده ای سخن بندگانت باید گفت  
 همیشه ایزد بیدار و خلق رفته بخواب  
 تن تو بسته به تدبیر و غافل از تقدیر  
 عتاب یاد نیاری بروزگار نشاط  
 نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز  
 بعیش و ناز همه خلق بود نوشانوش  
 در او بکام دل خویش هر کسی مشغول  
 یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق  
 یکی بخواستن جام بر سماع غزل  
 بروز بودن با مطربان شیرین گوی  
 بکار خویش همی کرد هر کسی تدبیر  
 خدا پدید نیاورد شهر بهتر از آن  
 به نیم چندان کزدل کسی بر آرد فیل  
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز  
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نهال  
 بسی سرای که با مش همی بسود برابر  
 کز اندرخت نمانده کنون مگر آثار  
 کسی که رسته شد از مویه گشته بود چه موی  
 یکی نبود که گفتی بدیگری که موی

جهان بگردد لیکن نگرددش احوال  
 و گر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال  
 مدار بیهده مشغول دل بزجر و بفال  
 مگوی خیره که چون بسته شد فلان بملال  
 که کس نداند تقدیر ایزد متعال  
 همیشه گردون گردان و خلق یافته هال  
 دل تو سخره آمال و غافل از آجال  
 فراق یاد نیاری بروزگار وصال  
 به ایمنی و بمال و به نیکویی و جمال  
 بخلق و مال همه شهر بود مالامال  
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل  
 یکی بجستن مال و یکی بصحبت حال  
 یکی بتاختن یوز بر شکار غزال  
 بشب غنودن با نیکوان مشکین خال  
 بمال خویش همیداشت هر کسی آمال  
 فلک به نعمت آن شهر بر گماشت زوال  
 به نیم چندان کز لب کسی بر آرد فال  
 رمال گشت رماد و جبال گشت رمال  
 دمنده گشت بحار و رورونده گشت جبال  
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال  
 و ز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال  
 کسی که جسته بد از ناله گشته بود چونال  
 یکی نبود که گفتی بدیگری که منال . . .

مرا عجب آید از گفتار ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی که بر روزنامه مسافرت خود آورده که : به تبریز رسیدم اینجا شاعری بود قطران نام پارسی نمیدانست . دیوان فرخی و رودکی نزد من آورده هر آنچه از آن دو دیوان مشککتر بود اورا بیاموختم . خود قطرانرا بدینگونه شعرهای دیگر نیز باشد که ایچ آهو در گفتار او دیده ناید . مسافرت این دبیر و رسیدن او به تبریز در سنه سبع و ثلاثین و اربع مائة بود .

نادر میرزا پس از آنکه در تاریخ بنای تبریز اقوال یونا نیان و دیگران را هم آورده گوید : انجام سخن در بنای تبریز نبشتم که بنای این مدینه پس از اسلام و بعثت پیغمبر ما است . بروزگار عباسیان و این گفتارها را برهانی قوی باید چه در اول بنای این شهر گذشتگان بنامه های خود سخنها گفته اند و داستا نه ازده اند . . . پس باید معتقد شد که تبریز پیش از ظهور اسلام نیز جائی آباد بود و حصنی داشت داشت . پس از آنکه این ملک را عباسیان صافی کردند حصن تبریز را مرکز حکمرانی ارمنیه صغری کردند و روی بآبادی نهاد و شهری بزرگ شد .

باری نوشتن کتاب « میزان الانسان » که اثر ناچیز نگارنده این تذکره میباشد در واقع از نشریات انجمن ادبی محسوبست زیرا که در اثر تشویق رئیس انجمن تحریر و تألیف شده .

پس از آنکه بنای عمارت کتابخانه بنحوی که در پیش نوشته شد پایان رسید جلسات انجمن در یکی از اطاقهای آن تشکیل یافت دیری نگذشت آقای سمیعی بسمت ریاست در بار شاهنشاهی بیپای تخت احضار شد . باز در پایداری آن مجمع ادب پافشاری داشت .

در این ایام که مؤلف مشغول نگارش این اوراق بود نظری بمرقومات و خطوط گذشته ایشان برده اتفاقاً در همان باب نبشته دست افتاد آن قسمت که مربوط بانجمن و حاکی از علاقه مفرط و بی آرایش اوست ثبت تاریخچه انجمن می شود :



دوست عزیزم انشاه . . . . سلام مشتاقانه ام را خدمت دوست عزیز مكرم  
آقای امير خیزی و ساير دوستان مشفق و رفقای انجمنی برسانید و هما نظور که  
حضوراً تمنا کردم خواهش و انتظارم این است که در ادامه و نگهداری اساس انجمن  
ادبی توجه مخصوص داشته باشید و نگذارید این مؤسسه که برای پیشرفت ادبیات  
آذر بایجان خیلی مؤثر خواهد بود از میان برود .

ایام بکام باد . حسین سمیعی

یکفقره از مکتوب دیگر معظم له محض اثبات علاقه ایشان به تعمیم و توسعه  
علم و ادب . نیز نوشته می شود :

در نگاهداری اساس انجمن ادبی از صرف همت و عطف نظری که میفرمایند  
خیلی خوشوقت هستم و تصور میکنم يك چنین مؤسسه علمی و ادبی برای آذر بایجان  
اگر ضرورت و اهمیت نداشته باشد زاید هم بشمار نباید . والبته چیزیکه  
آنها از زوال و فنا حفظ خواهد کرد همان همت و علاقه مندی امثال سرکار است  
انشاء الله همیشه موفق و کامیاب باشید .

حسین سمیعی

پس از آنکه دوره دأموریت آقای سمیعی سپری شد . جناب آقای خلیل فهیمی  
با آن سمت وارد تبریز شد طبق آیین نامه بانجمن دعوت و بریاست انتخاب گردید  
لیکن بیشتر اوقات با صدارت نایب رئیس ( رضا فهیمی ) انجمن دایر شدی و چون  
پس از مدتی آقای استاندار سفیر کمیر کشور تر کیه شد و بدانسوی عزیمت کرد آقای رئیس  
فرهنگ بریاست انجمن و نگارنده این سطور به نیابت انتخاب گردید .

در سال ۱۳۱۶ خورشیدی جناب آقای کاظمی باستانداری و آقای حسن ذوقی  
بریاست اداره فرهنگ وارد تبریز و طبق آیین نامه با پیش نهاد دوتن از کارمندان  
بعضویت انجمن انتخاب شدند پس جناب آقای کاظمی بریاست انجمن انتخاب گردید .  
با مساعی ایشان به نیت رونق دادن بکار مجمع شماره کارمندان از بیست بهشتاد

بالغ و با تصویب انجمن اسانامه و آیین نامه تجدید شد . (صلاح نبودن تکثیر  
 عده از لحاظ عدم تجانس و سنخیت از طرف راقم این تاریخچه یادآوری گردید)  
 بر طبق نظامنامه جدید دو تن نایب رئیس انتخاب شدند . (آقای ذوقی . صفوت)  
 در زمان ریاست آقای سمیعی امتیاز نشر مجله ای بنام مرحوم ناصر روائی  
 (منشی انجمن) از وزارت فرهنگ تقاضا و صادر شده بود ولی بجهاتی طبع و نشر  
 آن معوق ماند . با اقدام آقای کاظمی امتیاز نشر مهنامه (ماهتاب) بنام مرحوم جواد  
 ناطق از نو صادر شد و دبیری آن بعهده ادیب طوسی محول و ماهی یکبار طبع و  
 توزیع گردید .

پس از آنکه آقای کاظمی بیای تخت احضار شد در جلسات انجمن فترتی  
 رخنمود و بتدریج آن اختر فروزان رو بافول رفت تا آنکه دچار تعطیل گشت .  
 « اذاتم شئی دنی نقصه »

قدسی مشهدی گوید :

نیکو نبود هیچ مرادی بکمال چون صفحه تمام شد ورق برگردد  
 (( حسین سمیعی متخلص بعطا ))

حسین سمیعی (ادیب السلطنه) پسر مرحوم میرزا حسن خان ادیب السلطنه  
 در سال ۱۲۹۳ قمری در رشت متولد شده جد اعلائی او میرزا محمد حسین اهل  
 تبریز و بازرگان معروفی بوده .

آقای سمیعی علوم عربیه و ادبیه را پیش مرحوم ابوالفقراء اصفهانی در کرمانشاه  
 تحصیل کرده و علم عروض و قافیه را نزد مرحوم میرزای سالک کرمانشاهی یاد  
 گرفته و هم از برکت محضر آن دو بزرگوار قدم بعالم سیر و سلوک نهاده سپس در مدرسه  
 دارالفنون تهران به تکمیل السنه خارجه و علوم دیگر پرداخته است .

جناب سمیعی با سایر مهاجرین در ایام جنک بین الملل باسلامبول رفته و پس  
 از پنجسال اقامت بایران بازگشت .

رسالهٔ جان کلام و رسالهٔ دستور زبان فارسی را هنگام تدریس در مدرسهٔ سیاسی تحریر کرده . و جزوهٔ موسوم بآرزوی بشر در اسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنک و پیش نهادهای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا به نظم آورده و بچاپ رسانیده . است . رسالهٔ در ادبیات و طرز انشا تدوین و تحریر فرموده .

اخیراً رسالهٔ راجع بدوازده هنش پیش آهنگی با یک اسلوب خوب و سهل و ساده نگاشته و در دسترس همگان گذارده است . اگر چه رسالهٔ آخری را بادر نظر گرفتن ضابطهٔ اطفال نو آموز با جمال نوشته لیکن در نزد مردمان معنی طلب . ( بحکم الکلام ما قل و دل ) کتاب بسیار سودمند است .

« گل بخورشید رسا نید سر شبنم را »

از کمالات ممتاز آقای عطا خوشنویسی و انشاء سهل و شیرین و استادانهٔ اوست . مرقومهٔ عطا را صاحبان تمیز مانند ذخایر نفیسه و احجار کریمه نگاه میدارند . سر آمده همهٔ کمالات آقای سمعی اخلاق حکیمانه و میهن دوستی اوست که هرگز تصنع در ملکات فاضلهٔ او راه نیافته است .

راجع بمناصب دولتی و خدمات اجتماعی آن راد مرد تا این اندازه روشن و قطعی است که از دیر زمان در شمار رجال بزرگ ایران بوده و مکرر بمقام وزارت رسیده است .

مدیریت وزارت داخله و خارجه . و کالت مجالس . معاونت ریاست وزراء . وزارت داخله و فواید عامه و عدلیه و حکومت تهران . استانداری آذربایجان شرقی و غربی و ریاست دربار سلطنت پهلوی و سفارت ایران در کشورافغان و ریاست دربار اعلیحضرت محمد رضا شاه دام ملکه .

آثار ادبی و اشعار عطا در هر موضوع باشد پر از معانی و مضامین لطیف و رموز پرورش اخلاقی است . چکامه های زیر از طبع نقاد و وقاد او نمونه ایست :

سیلی پدر :

تا قفا بر سرای پسر نخوری	تو کجا روی عافیت بینی
گه گه ارسیلی پدر نخوری	لذت از عمر خود کجایابی
گر ز استاد چوب تر نخوری	شاخ نشو و نعمات خشک شود
گر ز ایام بیشتر نخوری	خون فاسد ترا هلاک کند
از نی بوری یا شکر نخوری	تلخی روزگار اگر نچشی

کی شوی آزموده تا در کار  
بیه نشیب و فراز بر نخوری  
رباعی :

این دار فنا جایگه ماندن نیست      يك لحظه مجال کام دل راندن نیست  
مقصود از این کتاب مشروح وجود      جز صفحه زدن یکدوسه خط خواندن نیست  
هموراست :

چون کتاب گزیده ایست بدست	دوره زندگی که ما راهست
که نه آنرا توان گشاده بست	بخودی خود بگردد او راقش

همه در آرزوی صفحه نیک  
نا گهان صفحه اجل پیوست

قصیده میمیه زبرین را در اخلاق معاشران و در زمانی که مصادف با بحبوحه  
آشفته گی ایران و دسته بندی احزاب سیاسی بوده گفته است :

ز بسکه شام آمد بصبح و صبح بشام	ملول گشتم ازین روزگار بد فرجام
همان که بود در آغاز رفت تا انجام	هر آنچه دیدم دیروز بینمش امروز
یکی بود روش آسمان مینا فام	یکی بود منش آفتاب عالم تاب
نه هیچ بهبود اندر تو همات عوام	نه هیچ تغییر اندر تخیلات خواص
نه بوی مرحمتی آید از کسی بمشام	نه ذوق معرفتی آید از کسی بمذاق
نه يك مصاحب محرم که جویم از وی کام	نه یکر فیک موافق که شوید از دل غم

همه دروغ شنیدم هر آنچه گفتم راست  
 مرا همیشه بد از یکدلی و یکرنگی  
 هر آنچه گفتند آنرا بجان پذیرفتم  
 گمان من همه این بود که آنچه میگویند  
 ولیک خنده بنا بختگی خویش زدم  
 چنین بد است همی رسم انبیای بزرگ  
 ولی چه چشم توان داشتن از این مردم  
 ز مردمی شان نبود نشانه و خبری  
 سخن ملامع و زیبا و لیک بی معنی  
 بوقت گفتن هر یک بها دری چا لاک  
 بسا که دعوی شیری و رستمی میکرد  
 سخن میان حریفان ز دوستی و صفا  
 اگر سخن ز صمیمیت و وفاق رود  
 و گریکی زمین یکدل و صدیق افتد  
 وز آن صفا و صداقت غنیمتش شمرند  
 برای دشمنی یکدیگر کمر بندند  
 میان اینهمه نیر نگهای گوناگون  
 همانکه در بر من عیب دیگری می گفت  
 همانکه گفت برای تو سینه ام سپر است  
 همانکه با من دست برادری میداد  
 گر این بود صفت دوستان زهی دشمن  
 خدای داند که این صفات نا هنجار  
 هر آنچه دانه فشاندم پهای من شد دام  
 بدوستان نظری نیک و اعتمادی تام  
 هر آنچه کردند آنرا به نیک بردم نام  
 همان کنند و مطایبق بود بقول اقدام  
 که در دماغ من آمد چنین خیالی خام  
 چنین بد است همی خوی اولیاء کرام  
 که بندگان هوایند و بسته او هام  
 جز ادعای کمال و نمایش اندام  
 بیان مطلق و جامع ولیک بی هنگام  
 ولی بوقت عمل سست خیز و کند خرام  
 ولیک شیر عالم بود و رستم حمام  
 همیشه رفتی و در دوستی ثبات و دوام  
 سخن چو شه و شکر خوشگوار و شیرین بود - ولیک یا فته بازهر جانگزای قوام  
 فریب یکدیگر از آن بود مراد و مرام  
 با بله پیش تلقی میکنند اولوالافهام  
 که خوش بدام فتاد است و نیک باشد رام  
 هنوز مجلس صالح و صفا نگشته تمام  
 عیان نگشت که دشمن کدام و دوست کدام  
 شد از معایب من پیش دیگران تمام  
 نهفته داشت ز من تیغ دشمنی به نیام  
 برادرانه فکندم به پشت پای از بام  
 و این بود سخن دوستی زهی دشنام  
 بهیمة رنجه شود دیو و دکنده سر سام

ولی رجال سیاستمدار دوره ما  
 بدینوسیله نما یند کسب شأن و مقام  
 نه ایمنی نه حقیقت نه دوستی نه صفا  
 نه مردمی نه مروت نه تربیت نه نظام

پناه باید بردن از این چنین اخلاق بفضل دادگروذوالجلال والاکرام

☆ (چکامه ملی یا احیاء اموات) ☆

در دیده من نقص و علتی است	یا منظره ها را نقیصتی است
هر چیز که آید بچشم من	بینم که نا خواه صورتی است
اشیا همه بر رنگ دیگرند	گیتی بدگر گونه حالتی است
بر حال طبیعی نما نده هیچ	یا فوق طبیعت طبیعی است
هر صورت زیبا که بنگرم	گویم که نشان از حقیقتی است
هر گفته شیوا که بشنوم	گویم که بیان نصیحتی است
هر جا که شود جمعی پبای	گویم که بخیر جماعتی است
هر نامه که گردید منتشر	گویم که در آن حسن نیتی است
چون پرده برافتد ز روی کار	بینم که تمامی فضیحتی است
گر نامی از ایران کسی شنید	کورانه ازین ملک خبرتی است
پنداشت که این مرز و بوم نیز	ملکی و در آن ملک ملتی است
یا قاعده کارها در آن	بر روی اساس سیاستی است
یا بهر نظامات داخلی	قانونی و طرز حکومتی است
یا در بدن اهل مملکت	روح ادب و خون غیرتی است
یا در طبقات عدیده اش	تمییزی و علمی و صنعتی است
یا مدرک رجحان و امتیاز	تقوی و صلاح و فضیلتی است
یا مردم دانش پژوه را	بر زمره نادان مزیتی است

در جامعه قدری و قیمتی است	یا اهل صلاح و صواب را
دردی و از آن درد زحمتی است	یا آنکه کسی را در این محیط
در حوزه اصحاب صحبتی است	یا از مدنیت شبانه روز
کس راز همه خلق رغبتی است	یا جانب خیر و صلاح خویش
فکری و تلاشی و همتی است	یا از پی بهبود مملکت
وز مردم آینده عبرتی است	یا از بدو نیک گذشتگان
بر زهره بد بخت شفقتی است	یا طائفه نیک بخت را
یا در پی هر رنج راحتی است	یا از پی هر کار اجرتی
یا جائزه بهر خدمتی است	یا بهر خطا هیچ کیفریست
بنداشت که ملکی و دولتی است	هر کس که از ایران خبر نداشت

غافل که زمینی است شوره زار

بی بهره زهر فیض و نعمتی است

نی هیچ بملکی شباهتی است	نی هیچ بجائی تناسبش
از جهل و خود این جهل آفتی است	سر تا سر این مملکت پراست
انبار فساد و شهوتی است	هر یک ز مقامات ملیش
شأنی و شکوهی و شوکتی است	آن را که خیانت کند بملك
رنجی و ملالی و محنتی است	و آنرا که بخدمت قدم زند
منزلگه بیمی و وحشتی است	هر محفل و هر انجمن که هست
جولانگه فحش و تهمت است	هر قسمتی از روز نامه ها
انبانۀ ظلمی و ظلمتی است	هر کله روشن که بنگری
در نطق و بیان صیت و شهرتی است	بنگر خطبا را که هر کسش
حاصل همه شتمی و لعنتی است	گویند ز هر در سخن ولیک
نی حرف زبانگی و شرکتی است	نی بحث ز راهی و معدنی

بر جان هم افتاده جملگی      وز فحش و فزاحت قیامتی است  
این فحش دهد آن بجان خرد      گوئی که در آن فحش لذتی است  
شیرین شود از هرزه کامشان      گوئی که گوارنده شربتی است  
غمازی و تزویرو مفسدی      زبینه ترین دأب و عادت است  
تا منفعتی در میان نه هست

مهری و وفا و محبتی است

اما چو شد این منفعت تمام      جنگی و نزاع و خصومتی است  
ز آن مجلس رندان دگر می پرس      کالعهة لله حکایتی است  
یا ذلت ایران و اهل آن      مبنی بقضا و هشیمتی است  
زیرا که خداوند را بخلق      هرگز نتوان گفت ضنتی است  
اینها همه چون نیک بنگریم      زائیده جهلی و غفلتی است  
هر کس که نظر میکنی بدل      زین وضع فچیغش شکایتی است  
اما همه خاموش و هر کسی      پنهان شده در کنج عزلتی است  
گویا که تصور نمی کنند

بر عهده هر يك وظیفتی است

با دیدن این جمله هر ج و مرج      و آرام نشستن خیانتی است  
يك مرد نباشد که يك قدم      بردارد تا وقت و فرصتی است

ورنه بخدا دفع این عیوب

گر مرد بود کار ساعتی است





جناب آقای سمیع (ادیب السطنہ)

## دانشمند ران اسمعیل امیر خیزی

از آغاز این دفتر تا انتهای آن بندرت از زندگان معاصر نامی برده و یادی کرده‌ام. براستی وجدان من ناراحت بود از اینکه چند سطری مستقل از یگانه مردی پاك و پیشرو چنان آزادی که فطرت و سنن و خدا و اولیا و هر که دارای ادراك و انصافست آنرا تصدیق کرده و در راه آن جان‌بازی را وظیفه شمرده‌اند. و راد مردی که پنجاه سال علی‌الاتصال در سعادت ایران و خوش بختی و تربیت ایرانیان در حدود توانائی و امکان از فداکاری و بذل همت فرو گذاری ننموده است ننوشته و یادش نکنم. اکنون بطور ایجاز و تا جایی که آگاهی درست در دست است. آغاز می‌شود: آقای اسمعیل امیر خیزی سال ۱۲۹۴ در شهر تبریز در کوی سنجران امیر خیز قدم بعرضه وجود گذاشته پدرش مرحوم حاج محمد تقی مردی راد و دل روشن و آزادیخواه و شغلهش تجارت بودی. امیر خیزی بعد از طی تحصیلات مقدماتی که در آن زمان معمول بود در تجارتخانه پدر بکمک والد ماجدش ساعی و مجدد بود. سال ۱۳۲۲ با اجازه آن مرحوم عازم بیت‌الله شد. پس از مراجعت. او آخر سال ۱۳۲۳ بود که بمجمع طرفداران ترویج امتعه وطنی وارد شد که پیش‌قدمان آنان مرحومان: شیخ اسمعیل هشترودی شیخ سلیم. سید هاشم. حاج رسول صدقیانی. کربلای علی مسیو. حسین آقا فشنکچی. بودند. ناگفته نماند که این جمعیت با جناب سید حسن تقی‌زاده و مرحوم محمد علی تربیت هم ارتباط داشتند. چنانکه بهمین معنی نگارنده در تاریخ فرهنگ آذر بایجان اشاره کرده است. و نیز پنهان نماند که مراد باطنی طرفداران ترویج امتعه وطن آمادگی برای همصدائی و همدستی بمشروطه خواهی بود.

عبارت‌ناشتی و حسنک واحد و کل‌الی‌ذاک الجمال یشیر .

شرح حالات آقای امیر خیزی را بعقیده نگارنده باید در دو قسمت یادداشت کرد. نخست آنچه در راه آزادیخواهی و کارهای اجتماعی صرف وقت کرده یعنی از آغاز مشروطیت بانیت خالص و عمل ستوده با آزادیخواهان تشریک مساعی فرموده است.

در سال ۱۲۲۵ بانفاق هیئتی برای اصلاح پاره‌ از امور مربوط برفع مخالفت و تسجیل آزادی و مشروطیت از تبریز بمراغه مسافرت کرده . و در همانسال بنمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان که تالی مجلس شورای مرکزی بود منتخب گردید . و در همان اوقات باپیش نهاد مرحوم ستارخان سردار ملی و تصویب انجمن قرار شد که برای نظارت کارهای سردار و راهنمایی او غالباً در معیت ایشان باشند . که در آن قسمت گاهی از مرافقت و همکاری مرحوم حاج محمدعلی بادامچی استفاده و استمداد میکرد و روی همین اصل بود که سال . ۱۳۲۷ بامرحوم ستارخان سفری باردییل کرد و در سال ۱۳۲۸ بانفاق سردار ملی و سالار ملی که از طرف دولت دعوت شده بودند بطهران عزیمت نموده و در قضیه ناهنجار پارك . امیر خیزی هم در پارك بوده . پس از بازگشت به تبریز باز در انتخابات انجمن ایالتی از طرف حزب دموکرات که خود نیز داخل آن حزب بود بنمایندگی انجمن منتخب گردید .

در سال ۱۳۳۰ که قشون تزاری از روسیه به تبریز وارد شد . آقای امیر خیزی بایکصد و پنجاه تن از آزادیخواهان شبانه و سواره از تبریز بطرف سلماس رهسپار شدند . از قبیل آقایان امیر حشمت و بلوری و یکانی و محمد علیخان ناطق و مرحوم اسد آقا خان و ناله ملت و ابراهیم آقا و مرحوم میرزا اسمعیل نوبری و غیرهم . مسافرت این جمع که بالاخره باسلامبول رسیده اند خود داستانی مفصل است فقط فهرست و ار از همکار بزرگوار می نویسد که ایام توقف در اسلامبول را زمانی با تحصیل لغت فرانسه و مدتی در معیت مرحوم آقای نوبری با تجارت و کسب وقت گذرانده و پس از آغاز جنگ عمومی ببرلن رفته سپس از طریق بغداد برگشته و آنجا زمانی توقف کرده و بعد بکرمانشاه و در آنجا با گروهی از فدائیان ایران دست بکار شده و چنان کامیابی رخداده که مرحوم نظام السلطنه و یکعده از نمایندگان مجلس که هجرت کرده بودند توانستند بکرمانشاه وارد گردند . چون بحکم آنروز قوای ملی بایک تیب قشون متجاوز اجنبی ناچار بطرفیت

بودند و از روی نقشه پیشروی یا عقب نشینی میکردند. باز آقای امیر خیزی و رفقایش بقصر عقب نشینی نمودند. و امیر خیزی از نو به بغداد رفته و پس از سقوط بغداد بایران برگشته يك قسمت از مهاجرین درسنجایی بسر دار مقتدر مهمان شدند. و قسمتی بموصل و کرکوک رفتند. (مهمان نوازی و مردانگی و چگونگی پذیرائی رئیس ایل سنجایی هم از قضایای حیرت زای تاریخی و مصداق حقیقی و عملی آنسخن است که گویند: گرم نما و فرود آ که خانه خانه تست) آقای امیر خیزی هم بموصل و کرکوک و حلب و بالاخره باسلامبول رفت و اقامت گزید تا آنکه جنک عمومی خانمه یافت و بعد از هفت سال غربت کشی و تحملات و جنک و گریز به تبریز عودت فرمود (۱) در حالیکه پدر مرحومش سال ۱۳۳۴ فوت کرده و رشتۀ تجارتشان در اثر انقلابات و خشکسالی و مجاعه گسسته بود. هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست.

اکنون دوره دوم تاریخچه زندگانی آقای امیر خیزی که عبارت از خدمات برجسته فرهنگی او است شروع میشود. لیکن تحریر آن تفصیل در ضمن تاریخ فرهنگ آذربایجان که همین روزها در دست نگارش است گفته خواهد شد.

آقای امیر خیزی از تاریخ ۱۳۳۵ به بعد هماره در احتفالات و جریانهای ادبی نیز صدر نشین حوزه اصحاب و شمع سراچه احباب صاحبمدل بوده و ریزش طبع و قادایشان در مذاق مشتاقان دل سوته چون پیمانۀ مل در زیر شاخه و بوته گل سکرت داده و نشأت افزوده آنچه را که از آنرا ادبی آن زادمرد در حال نگارش این سطور دسترس بوده بخوانندگان اهدا میکند:

تاسبکباری بکار است این گرانباری زچيست

تاتوان بشکست بندازبا گرفتاری زچيست

---

(۱) صافدلانه می گوئیم چه بهتر است که خلاصۀ از کلیه این قبیل جریانهای تاریخی تهیه کرده برای آگاهی آیندگان و تعلیم و تهویت روح و وطنخواهی نوباوگان معاصر و جزو برنامه دروس آموزشگاهها قرار داده شود.

جز پشیمان نی نیسا رد شاخ بی مهری نمر  
 تا توانی دل بدست آور دل آزاری ز چیست  
 نیک باشد گر توان دست ستم کوتاه کرد  
 چون زدستت بر نمی آید ستمکاری ز چیست  
 رنج خود در راحت یاران نمی خواهی منخواه  
 راحت اندر رنج یاران خواستن باری ز چیست  
 دیده بیدار را با اختران شب رازهاست  
 گر نه با اختر تر ازی است بیداری ز چیست  
 زیب مردان نیست جز خوی خوش و کردار نیک  
 گردناری خوی نیک اینزشت کرداری ز چیست  
 زندگانی گر بهزت یار نبود مرگ به  
 زندگانی همعنان ذات و خواری ز چیست  
 پیش نامردان اگر مردی نیاور سر فرود  
 راد مردان را چو نامردان ریاکاری ز چیست  
 بوستان زندگی را باش سرو سر فراز  
 گر نه بید واژ گونستی نگونساری ز چیست  
 تیغ گر بارد بسر گردن بنه الحکم له  
 ناگزیر از مرگ را از مرگ بیزاری ز چیست  
 روزگار ارسخت گیرد بر تو آسان بشمرش  
 در نبرد زندگانی گریه و زاری ز چیست  
 چاره بر هر درد بتوان کرد با عزم و شکیب  
 عزم چون باصبر توام گشت ناچاری ز چیست

((☆)(☆)(☆)(☆)(☆))

گرد یأس از چهرهٔ امید با ید کرد پاک  
ایندوروزه عمر فانی را جگر خواری زچیت  
سروری گر بایدت از زیر دستان سر مپیچ  
باهوای خود سری دعوی سردازی زچیت  
چون خدایت دست اندر کار مردم کرده باز  
داد مظلومان بده آیین غداری زچیت  
روی اندر قبله و دل در پی دیرو کنشت  
ای عجب اندر حریم کعبه خماری زچیت  
زابلهی باشد ز نیش مار جستن شهد ناب  
از بداندیشان طمع کردن نکوکاری زچیت



درود بروان یاران :

ولا بدمن شکوی الی ذی مروة یو اسیک او یسلیک او یتوجع  
اگر بسجیه مرضیه صفا و دوستی ازدست شود و بقول حکما این فضیلت مشترک  
(صداقت) از میان بر خیزد چه فرقی میان بشر و جانداران دیگر خواهد بود یا چسان  
نام تمدن را بزبان توان آورد و چگونه انسان از چنگ شرارت و بد نفسی درندگان  
بی عاطفت و آدمی صورتان پلنگ سیرت مصون تواند بود . (سک حق شناس به از آدمی  
ناسپاس میباشد)

اگر فرض کنند که : مرده را از زنده سودی نرسد و بالعکس با زیاد کردن و  
ذکر محامد گذشتگان در تربیت نوع انسان و تمدن آن تأثیر بسزادارد .  
نگارش این نامه (داستان دوستان) در حقیقت روی همین اصل و نظر بوده که  
از در گذشتگان فضل و ادب و کارمندان انجمنهای ادبی تبریز که شکار صیاد مرگ  
شده اند یاد و روان آنان را با درودی شاد نماید \* نکسلد پیوند روحانی زدست انداز  
مرگ \* آری زندگان را بویژه آنانکه نان و نوائی دارند همه کس یاد کند .  
ز پیر وقت مرا این نصیحت است بیاد که هست مهر کسان داستان قند و مگس  
آقا مفید ملجای

شادروان ملجای از خانواده بوده که اسلافش دارنده علم و فضل و هنر و دارای مسند  
قضاوت و صاحب مسجد و محراب و منبر بوده اند . نامبرده در تاریخ ۱۳۰۷ قمری در  
خلخال تولد یافته مقدمات ادبی را در نزد برادر بزرگترش آقا سعید ملجای تحصیل  
کرده سپس در تهران ورشت به تحصیلات عالی پرداخته است .

در تاریخ ۱۳۳۵ قمری بسر پرستی مدرسه سعادت رشت منتخب و هم روزنامه  
عصر سعادت را نشر میداد ، نظر بمکارم اخلاق و عوالم تدین و مهین دوستی همواره مورد  
توجه و احترام خرد و بزرگ بودی بالاخره از سوی وزارت دادگستری بریاست سلجیه  
رشت . سپس بکارمندی محکمه بدایت آنجا منسوب گردید .

مرحوم آقا مفید غالب اوقات خود را بترجمه و تألیف کتب سودمند مصروف کردی. کتاب تدین و تمدن را تألیف (راجع بفلسفه دیانت و تعالیم عالیة اسلام) و کتاب «مرأة المسلمه» که از آثار فاضل متبحر مصری فریدو جدیست با اسم با نوی اسلام با اسلوب خوب ترجمه و منتشر کرده. رساله های دیگر مانند: مضرات مسکرات. تراکیب النحویه از تألیفات مطبوع آن مرحوم است. کتاب ایقاظ الغرب للاسلام. تألیف فاروق هیدلی انگلیسی رئیس سابق جمعیت اسلامیه بریطانیه را از عربی بفارسی ترجمه کرده و هم تاریخی برای آذربایجان نوشته که تا کنون بطبع نرسیده اند. شادروان ملجای در تاریخ ۱۳۰۸ شمسی بریاست بدایت خوی منصوب شد قریب یکسال در آنجا انجام وظیفه کرد بسبب عدم سازش آب و هوای خوی با تقاضای خود به تبریز بسمت کارمندی بدایت دوم انتقال یافت. سپس بریاست آنشعبه معین گردید و پس از دو سال بعضویت استیناف آذربایجان تبدیل یافته و تا آخر عمرش این مأموریت را بانیکنای و درستکاری بسربرد. در اننای مرض هوش حکم ریاست دادگستری مراغه به ملجای رسید. آقای رسارمیس استیناف تبریز بیماری او را گزارش داد وزارت مربوطه آنرا تخلف تلقی کرده در پاسخ نوشت تا ورود به مراغه و شروع بکار حقوق ملجای داده نشود. بنابراین آنمرد شریف با آنهمه خدمات صادقانه ایام ناخوشی را بانهایت عسرت گذرانده و با فقر و تنگدستی در گذشت.

بحیات این قدوم زهر در است که ممت و سکرانتم شکر است

نگارنده این سطور بعیادت ملجای رفته بود. گفت خواهشمندم در گوشه فلان اطاق فرشی است پیچیده و ناگسترده بدقت آنرا به بین باز به پیش من برگرد چون نگاه کردم و برگشتم گفت آنفرش را نسیه و بشرط رد قیمت با قسط خریدم. پس از فوت من عیناً بصاحبش برسانید.

مرحوم مفید از کارمندان اولیه انجمن ادبی آذربایجان و از کسانی بود که همواره با آثار قلمی و افکار سودمند خود یاران ادبی را مستفید کردی. از یاد گاریهای



او مقاله ایست که در تاریخ ارك علیشاه نوشته . بدینقرار :

منجمله از ابنیه و مساجد تاریخی تبریز که مورد نظر و توجه مؤرخین و سیاحان بوده و هر یک شرحی درباره آن نوشته اند مسجد و ارك علیشاه است .

بنابه نگارش مؤرخین . غازان خان مغول دو وزیر معروف داشته یکی رشید الدین مورخ ، دیگری تاج الدین علیشاه . رشید الدین در یکی از محلات شرقی تبریز (باغ میشه) عمارتی بنا کرد با اسم ربع رشیدی یا رشیدی . فعلا اثری از ابنیه و عمارات وزیر مزبور باقی نیست .

تاج الدین علیشاه که باعث قتل رشید الدین شد مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن تا با امروز در ارك واقع در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است .

ابن بطوطه طنجی صاحب کتاب تحفة النظار که معاصر سلطان ابوسعید بهادر مغول (۱) بوده در اوقات سلطنت وی با علاء الدین محمد که از امرای همین سلطان بود به تبریز سفر کرده و در کتاب مزبور اوضاع تبریز را نگاشته و پس از ذکر بازار جواهر فروشها و بازار مشك و عنبر فروشها میگوید : از این بازار گذشته به مسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف بجیلان ساخته رسیدیم در خارج مسجد طرف دست راست رو بقبله مدرسه بود و در طرف چپ زاویه که صحن آن مفروش بسنك مرمر و دیوارهای آن مسجد آراسته بسنك کاشانی صاف لغزنده و از میان مسجد نهر آبی جاری و انواع اشجار و درختهای انگور و شاخه های یاسمین موجود بود . (۲)

حمدالله مستوفی می نویسد خواجه تاج الدین علیشاه در خارج محله ناهمیان

---

(۱) ابوسعید در سال ۷۳۶ قمری فوت کرد ایام حیاتش ۳۲ سال مدت سلطنت ۱۹ سنه بوده در ۱۲ سالگی بتخت نشسته .

(۲) هنوز آثاری از مسجد باقیست ولی اطراف و ضمایم آنرا تغییرات کلی روی داده فی الحال قسمتی از آن باغ ملی تبریز و صحنه نمایش شیرو خورشید است که هر دو با مر و مراقبت شادروان عبدالله خان طهماسبی (امیر لشکر) بنا شده است . (مؤلف)

(گویا محله مهادمهین مقصود است که در عرف عوام میار میار گفته میشود) مسجد جامع بزرگی ساخته که صحن آن دو بیست و پنج گز در دو بیست گز است و صفحه بزرگ که از صفحه ایوان کسری در مداین بزرگتر بود در آن بنا نهاد ولی چون در عمارتش تعجیل کردند استحکامی نیافته خراب شد و فرود آمد و در این مسجد انواع تکلفات بخرج داده و سنک مرمر بی قیاس در آن بکار بردند و شرح آن در ازمان بسیار باید.

شاردن فرانسوی از جمله مساجد معظم تبریز که شماره آنهارا ۲۵۰ دانسته مسجد علیشاهرا اسم برده و می نویسد مسجد مزبور الحال خراب میباشد. چند سال قبل مرتبه تحتانی آنرا تعمیر نمودند و مناره آن نیز که بلندترین منارهای مساجد تبریز است تعمیر شده مسافری که از راه ایروان بتبریز می آید اول بنائی که از شهر می بیند مناره این مسجد است. بنای این مسجد از خواجه علیشاه بوده و در چهار صد سال پیشتر بنا کرده.

مسیو فلاندن فرانسوی در سال ۱۲۵۷ قمری باتفاق سفیر فرانسه بایران آمده و سفرنامه نوشته راجع به تبریز در ضمن شرحی مفصل می نگارد: از خرابیهای تبریز یکی مسجد بزرگ است که در آخر قرن سیزده مسیحی غازان خان بنا نموده و با کاشیهای خوش رنگ آراسته بعض بایه های دیوار باقی است که از راه های آن مرمر سفید حجاری قدیم است و بناهای خوب این کشور با همین قسم مرمرها مزین است، آنچه از این مسجد خوب باقی مانده و دلالت بر شکوه آن دارد. در ب مسجد است که کار معماریهای مشرق زمین و بوضع خاتم سازی آجرهای کوچک را زینت داده اند. با آنکه مدتی است خرابست و از تاریخ بنای آن دیرزمانی گذشته هنوز رنگ لاجوردی باصفائی از آجرهای آن نمودار است. ابتدای خرابی آن از دو بیست سال پیش و علت آن زلزله بوده.

مسیو فلاندن بنای این مسجد را به غازان نسبت داده و مسیو (لکیلاما آنیژ هلت) نیز که در سال ۱۲۸۳ قمری بایران آمد، غازان خان را بانی این مسجد میداند و پس از ذکر

اسلام آوردن غازان گوید: اول مسجدی که توسط سلسله مغول بنا شده بانی آن غازان خان پسر ارغون بود. (۱) این مسجد در طرف جنوب شهر تبریز در پهلوی خرابه- ارك واقع و با اسم مسجد خواجه علی شاه معروفست. چون خواجه صدر اعظم غازان خان متصدی انجام آنجا بود با اسم او موسوم شد.

بار تولد مستشرق روسی پس از ذکر این مسجد و عمارت گوید که در قرن نوزدهم باقی مانده عمارت را بقورخانه و قراولخانه تبدیل کردند و هم در سال ۱۸۵۰ میلادی علی محمد باب مؤسس بابیه در اینجا اعدام شده است.

مؤلف این تذکره گوید در تعیین جای اعدام باب ظاهرأ مستشرق مذکور اشتباه کرده زیرا علی محمد باب در جبهه خانه که اکنون قسمتی از آنجا عمارت اداره شهر بانی است کشته شده. و فاصله مسجد و ارك علی شاه تا قتل باب کم نیست که نزدیکی محل موجب این سمح و سهو باشد.

ازرقای ادبی آقای رضا صدیقی نخبجویی درسو گواری از فوت شادروان ملجأی اشعاری ساخته که بخشی از آن بمناسبت مقام درج میشود:

ایفلان دریاب دور عمر رازان بیشتر	بانك برخیزد که شد دورفلانی اسپری
خود نه دی بود آنکه با ما بود در بزم ادب	داجأی آن غایت فضل آیت دانشوری
آه آه امروز خالی بینم ازوی انجمن	خود که جارفت آنهمین شیدای دانشگستری
ای دریغازی جهان نیستی شد رهسپار	آنکه می کردی جهانیرا بدانش رهبری

---

(۱) سلطان محمود غازان دهم ذی حجه ۶۹۴ باجلال تمام وارد تبریز و در آخر آن سال که مصادف با روز نوروز بود بساطنت نشسته وارث تخت و تاج هلاکوشد اول حکمی که صادر کرد وجوب قبول مذهب اسلام برای مغول و منع ظلم ادرا و بزرگان بزیر دستان بود. شرب شراب و بدمستی در شارع عابرا شدغن کرد. متمر در را بر درخت آویزان یا در گذرگاهها میگردانند. نظریه مستشرقین درباره بنای مسجد نزدیک بصواب است. وفات غازان خان در ۱۱ شوال ۷۰۳ بوده. (مؤلف)

داور دانای مارا برد دور روزگار  
 زینغم آذر بایجان دارد بس آذر ها بجان  
 دلجایرا فضل داند قدر زیرا گفته اند  
 گریه کن ای دیده فضل اندرینغم زار زار  
 از نژاد پاک پیغمبر بد ان مرد خدا  
 گوی سبقت میر بود از هم کنان خویشتن هم به نیکو محضری و هم بو الا گهری  
 هر زمانی بود کارش خدمت خلق و وطن  
 هر دمی بودی شعارش نیکی و دین پروری

شعر باشد نارساد و وصف آن والا گهر  
 اندرین میدان پهناور «صدیقی» پامنه  
 شاد کام و شادمان بادار وانش در بهشت  
 تا بهشت عدن باشد از غم و محنت بری  
 الحاقی نگارنده و ماده تاریخ وفات مرحوم آقامفید دلجای :

گر بهر دم صد صد آری در جهان ای مام دهر  
 بی شک از آوردن آقا مفیدی ابتری  
 گرزت تاریخ وفات دلجای جو باستی  
 بی گمان دریابی (المغفور) را اگر بشمری

۱۳۵۷

صدیقی نخب جوانی جوانی است پاک سیرت که هماره طریق است کمال را  
 رهسپار بوده و استقامت مسیر خویش را از دست نداده است . سالهای متوالی در ایام  
 نوروز بعضی دوستان را با تبریکیه منظوم خود که نوید فیروزی بود خرم و سر فراز  
 فرمودی . اینست آخرین عیدانه که بدست اغتنام ما رسیده است :

زنوروز فیروز فرخنده فال      همای سعادت ، بگستر دبال  
همی برک و ساز طرب ، ساز شد      درخرمی برجهاف باز شد  
جهان شد سراسر چو باغ بهشت      همایون و فیروز و فرخ سرشت

☆ ☆ ☆

شمارا هم این روز فیروز باد      همه روزها تان چو نوروز باد  
هماره ز بند غم آزاد زی      همی شاد باش و همی شادزی  
چو آینه جاوید و پاینده باش      سرچاه ، برماه ، ساینده باش

☆ ☆ ☆

برایران ، بهین زاد بو مبهی      فزون باد فیروزی و فرهی  
دل جمله ایرانیان شاد باد      مهین خانه مهین آباد باد .



## میرزا ابوالقاسم مرتضوی متخلص به آذر

ابوالقاسم مرتضوی پسر حاج سید مرتضی صراف که خا نواده مرتضوی بدو منسوبست (۱) شادروان آذر مرد میهن دوست و فاضل و ادیب بود . در حدود یک هزار و سیصد و ده قمری (۱۳۱۰) باسلامبول مسافرت و در آنجا سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی را ملاقات نموده از افادات آن فیلسوف اسلام بهره برده و طرز سلوک آموخته است .

در موقع انقلاب مشروطه ایران از مؤسسين جدی و باحرارت انجمن آذربایجان (در تهران) و هواخواهان صاف درون مجلس شورای ملی بوده و هر گونه یاری و همراهی بمخالفین دولت استبدادی داشت . پس از توب بستن و تخریب مجلس تبریز برگشته: در آغاز سال ۱۳۱۱ خورشیدی بعضوبت انجمن ادبی آذربایجان پیوست . او راق پریشان اثر خامة آن شادروانست که بطبع رسیده . چند فقره از مکتوبات مرحوم طالبوف که بشادروان مرتضوی نوشته در آن کتاب درج شده اگر باهوش سرشار و بادل عاری از حب و بغض مطالعه شود بی گمان حقایقی را می توان پی بردن . اشعار زیر نمونه ایست از چامه سرائی ابوالقاسم مرتضوی :

---

(۱) میرزا احمد برادر بزرگ ابوالقاسم آذر را نیز حاج سید مرتضی می گفتند . زیرا که میرزا احمد در موقع انتقال و عزیمت مظفرالدین شاه به تهران که مستلزم هزینه معتدبه بود . مبلغ مهمی بوی قرض داد و از مساعدت دریغ نداشت . شاه درقبال این حسن خدمت و فتوت فرمان صادر کرد که اسم پدرش حاج سید مرتضی بعنوان لقب بمیرزا احمد اعطا گردد . میرزا احمد نیز ادیب و باکمال بود و شعر زیر را در انقلاب مشروطه و خونریزیهای تبریز ساخته :

طبیعت کلمه تبرا برافکنند از سر تبریز      بجایش لفظ خون بنهاد تا تبریز شد خونریز  
چنان خونریز شد این شهر تبریز و طرب افزا      که رفت از یاد مردم قصه خونریزی چنگیز

## نگوهش بااه و بااه خوار :

دانی که جام و باده چه سود و نمر دهد      کاهد ز عقل و زر ببرد درد سر دهد  
این مایهٔ هلاکت و این جوهر ممات      تأثیر سم خویش بقلب و جگر دهد  
عاقل نمی فشانند تخمی که عاقبت      درد و تعب بیورود و مرگ بر دهد

هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش

دست هوس سپارد و بر شور و شر دهد

آذر چگونگی می شمرد مرد با خرد

آنرا که مرگ میخرد و سیم و زر دهد :

آذر مرتضوی در سال ۱۲۵۰ خورشیدی متولد شده و در اواخر سال ۱۳۱۱

زندگانی را بدرود گفته و در مقبرهٔ سید حمزه (مقبره الشعرا) مدفون گردید.



## میرزا محمود غنی زاده:

اصلاً سلماسی بوده سال ۱۲۹۶ قمری در ماه جمادی الثانی متولد شده از تحصیل علوم متداول وقت حظی وافر و وافی برده سپس بکار بازرگانی مشغول بود.

غنی زاده از اوان جوانی بامرحوم جلال الدین مدیر روزنامه حبل المتین مکتبه داشت و بروزنامه او گاهی مقاله می نوشت. در این ضمن مسافرتی بققاز کرده در تمر خان شوره خدمت حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف رسید. از این دو مرد بزرگوار ایران دوست غیباً و حضوراً کسب نور و اخذ دستور نمود.

از سال اول مشروطیت ۱۳۲۴ قمری در رضائیه و تبریز باروزنامه نوشتن و نشر مقالات سودمند و با قدم و قلم از کمک با آزاد بخوانان دریغ نکرد. تا آنکه در سال ۱۳۲۸ قمری روزنامه محاکمات را در تبریز نوشت و نشر آنرا تا اواسط (۱۳۲۹) ادامه داد آنگاه باتشویق والی وقت مخبر (السلطنه) مأمور تشکیل عدلیه سلماس گردید.

چندی نگذشت که تجاوز روسها در آذربایجان شروع شد. غنی زاده باتفاق گروهی از احرار باسلامبول هجرت کرد چهار سال در آنجا باز مشغول کسب بود. ضمناً آشنائی که از پیش بمطبوعات و ادبیات ترکی داشت بحد کمال رسانید (۱) همانست که در خلال کلمات و آثار نظم و نشر آن مرحوم پارۀ لغات و اصطلاحات زبان ترک نمودار است غنی زاده در تاریخ ۱۹۱۵ میلادی از سوی کمیته ایرانیان مقیم برلن به آنجا دعوت شده چون برلن رسید بسمت عضو تحریر مجله گاوهمعین و مشغول انجام وظیفه شد. تصحیح و طبع سفرنامه ناصر خسرو و طبع کتاب وجه دین او و رباعیات خیام در چاپخانه گاوایی برلن نتیجه کوشش غنی زاده بوده است.

---

(۱) در سال ۱۳۴۳ قمری مطابق ۱۹۲۴ میلادی رساله جوابیه غنی زاده (روشنی) بیگه جواب) که بازبان ترکی نوشته و در مطبعه گاوایی برلن چاپ شده است تسلط و مهارت او را بادیات ترک کواه صادق میباشد و توجه خوانندگان را نسبت به هنرمندی غنی زاده و هیمن پرستی او و همقدمان وی جلب مینماید.



اداره روزنامه گاوہ دردیباجہ (تاریخ مجلس ملی ایران) چنین نوشته : فهرست و کلاووزرا کہ در ذیل این رسالہ ضمیمہ شدہ مدتی است از طرف اداره گاوہ ترتیب دادہ شدہ و بیشتر بسعی و اہتمام مخصوص ہمارے محترم ما آقای میرزا محمود غنی زادہ مدون شدہ و اداره گاوہ ممنون زحمات فاضلانہ ایشانست . مشارالیه تاریخ مخصوص نیز برای وزرای عہد قاجاریہ جمع آوری کردہ کہ امید است عنقریب بازار طرف اداره گاوہ در جزو سلسلہ انتشارات گاوہ نشر شود .

مستشرق شہیر پروفیسور ادوارد براون انگلیسی در پایان کتاب خود (تاریخ ادبیات ایران) دربارہ غنی زادہ چنین نوشته است : مطبعہ گویانی با داشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زادہ دارای یک نفر محقق صلاحیت دار است . زیرا کہ مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنبجکوی صحیحی را پیروی میکند کہ میرزا محمد خاں قزوینی مبتکر آنست . کتاب تاریخ آذربایجان را در ایام اقامت برلن تالیف کردہ هنوز بچاپ نرسیدہ . یکغزل و یک مثنوی و یک قصیدہ از آثار گرانمایہ محمود غنی زادہ کہ ہر سہ را در برلن ساختہ برای آرایش این دفتر درج میشود :

فرسودہ شد قدم زتکاپو حرم کجاست	گم شد رہم بدشت نشان قدم کجاست
بہر خدا بگو کہ سواد خیم کجاست	آنرا کہ خیمہ در طلب او برون زدیم
آنشا خسار انس کہ سوش پرم کجاست	بال و پرم بساحت بیگانہ پاک ریخت
شمشیر برق زای شہ صبح دم کجاست	ہسکین ستارگان شبم طعنہ میزند
مارا سر مباحث پر پیچ و خم کجاست	تفسیر وحی و باطن تنزیل گو مخوان
امکان فحوص و بحث حدوث و قدم کجاست	شوریدہ را کہ باز نداند سراز قدم
کس را مجال دم زدن بیش و کم کجاست	کیہان زبون قوہ بی شعر قضاست
دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست	جسم ضعیف را برہ سیل حادثات

در کشور وجود بجائی نرفت راہ

آنرا کہ میرود بدیار عدم کجاست

## مثنوی ( هندیان )

اینکه بینم عجبا حال تب است  
اخترا نند سوی من نگران  
شمع تابوت من مسکین است  
از چه آفاق چنین گشته خموش  
ز چه رو مانده عوالم مبهوت  
هر گ یک شاعر پندار پرست  
ناید این بار چه بر ماه افتاد  
نیست در کون صدای مطلق  
برو ای مرغ چنین داد مکن  
که ندارد سر موئی تا نیر  
کاندرین ساحت گیتی حق نیست  
حق زو برانه ما بیرونست  
حق کجا گوش فرادار بین  
آتش قهر بر افروخته اند  
آنچه بر توده غبری گذرد  
آتش و خون بزمین حکمرواست  
آه آتش ز سرم می ریزد  
این چه عمریست که بر من بگذشت  
روز و شب سوز دل و خون جگر  
شمع خلو تکه مستان بودم  
سوختم شعله زنان سر تا پا  
کس دلش بر من دیوانه نسوخت

یا تصاویر هیولای شب است  
بهر جان دادن من منتظران  
اینکه من بینم یا پروین است  
پای تاسر شده گوئی همه گوش  
زیر و بالا همه یک صمت و سکوت  
مگر این پایه تماشائی هست  
راه گم کرد مگر چاه افتاد  
بجز آن ناله مرغ یا حق  
این همه بیهوده فریاد مکن  
مرغ احمق پی کار خود گیر  
آنچه تو میطلبی مطلق نیست  
بلکه در چاه عدم وارونست  
روی گیتی همه آهست و این  
خانمان ضعفا سوخته اند  
دودش از طارم اعلا گذرد  
قدرت قا هر حق تو کجاست  
دوزخی از شررم می خیزد  
همه با ناله و شیون بگذشت  
گریه بی هده شام و سحر  
دمی از گریه نمی آسودم  
سوز من هستی من کرد هبا  
شعله من پر پروانه نسوخت

طالع سوخته گم شو ز برم  
 ای هیولای مطلسم خفه شو  
 دست بی چاره قدرت بازل  
 مسم انیاب افیعی جهیم  
 دو ده دود جهنم بسرشت  
 می غنودم بخفا گاه عدم  
 سرم آزاده سودای جنون  
 نه مکدر دلم از بودو نبود  
 نه مرادل که بدی غرقه بخون  
 ناگهان تاخت قضا بر سر من  
 صورت بوالمعجبی ساخت مرا  
 بود من گر زجهان کم بودی  
 زازل تا ابد از ملک وجود

بخت آشفته برو از نظرم  
 تا بقعر درك اسفل رو  
 غالباً خواست کند مسئله حل  
 بهم آغوشته بیامام حمیم  
 سر نوشت من آواره نوشت  
 فارغ از دغدغه درد و الم  
 دلم آسوده غوغای شئون  
 نه لبالب تنم از زهر وجود  
 وندراو درد ز اندازه برون  
 شد بهانه پدر و مادر من  
 سخت بر من خصمه انداخت مرا  
 چه کم از جمله عالم بودی  
 چه همیکاست گراینده نبود

زانکه دارم زجهان میگذرم

از سرکون و مکان میگذرم

بحیات اینقدرم زهر در است  
 اینخوشا بار دگر کنج عدم  
 اینخوش آن خانگه خواب ابد  
 بستر راحت و آغوش و فنا  
 سر راه ابدای تیره خاک  
 بوی توراحت جان می بخشد  
 ای مرا ما در بامهرو و فنا  
 آمدم داغدل و خون بچگر

که ملمات و سکر اتم شکر است  
 اینخوش انعالم بی رنج و الم  
 که تن از محنت جان بازهد  
 آخرین جان امید ضعفا  
 آستان عدم ای توده پاک  
 عطر گلزار جنان می بخشد  
 آمدم سوی تو بازو بگشا  
 از سیه کاری فرزند بشر

سایهٔ بال تو خرم جا نیست  
 بهترین منزل و خوش ما و ائیست  
 قدرت ظلم بد اینجا نرسد  
 بکسی دست تعدی نرسد  
 ذلت و ضعف بهم توام نیست  
 ستم طالع وارون هم نیست

مرحبا از منت ای طرفه مقام  
 بر تو ای حفرهٔ تاریک سلام



### ((قصیده))

ترانهٔ نوروزی :

خروش مرغ سحر بگناه اسپیده دم  
 بخاست از مرغزار به نغمهٔ زیر و بم  
 فروزدی داستان زباستان عجم  
 ز خسروان کهن بنام جمشید جم  
 قصائد پر خروش نشانهٔ افتخار  
 یکی پیام سرود زمرق-ددار بوش  
 جهان ز نوزنده گشت تو نیز باز آ بوش  
 بغرهٔ سال نو می کهن سال نوش  
 بنالهٔ چنگ و نی بیاد یار و دیار  
 رواست نوروز راز جای برخاستن  
 بعات باستان نشیمن آراستن  
 بلاله و ضیمران و را پیراستن  
 بدور اقداح راح نشاط دل خواستن  
 که دور ایام نیست همیشه بر یکقرار  
 ز کوه تا کوه بود همه زمین سر بسر  
 سوار زرین رکاب غلام زرین کمر  
 همه پراز ساز چنگ ز گرزو تیرو تبر  
 ز مغفر آهنین زشش پر تیز پر  
 سیوف خار اشکاف کمند دشمن شکار  
 نبردگاه آن زمان جهان ما بد همه  
 جهان مجدد و شرف از آن ما بد همه

جهانیان دیزه خوار زخوان ما بدهمه مصاحف فضل وجود بشان ما بدهمه

زمازندنی مثل بعلم برهردیار

سمند عزو وقار بهر طرف تا ختیم بیبارق افتخار بعرش افراختیم

سر بدان کو فتم نیکان بنواختیم اساس شرو فساد زبن برانداختیم

نهاده برجای او حصار عدل استوار

زمین فتادی بلرز زقهر شمشیر ما زمانه جستی حذر ز سطوت تیر ما

سران گردنکشان کمینه نخجیر ما زعزم مردانه وارزرای و تدبیر ما

نظام گیتی متین فروغ حق آشکار

بیار دست طلب ز آستین مردوار

در اول خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی فقید نا مبرده بمناسبت فوت پدرش بایران

برگشته در سال ۱۳۰۵ باتشویق و همت جمعی از مردمان روشن فکر تبریز روزنامه

«سپند» را نوشت تا آنکه در روز ۳۰ بهمن ۱۳۱۳ بافراق و فقدان خود همدستان و دوستان

رامت اثر نمود.

آقای محمد نخجوانی این مصرع را برای تاریخ فوت او ساخته: «سزدگر شرر بر جهد

از سپند» دوست دانشمندا آقای امیر خیزی ایاتی چند بر آن مصرع افزوده که بمناسبت

مقام نکاشته می شود:

چه داری ز آزادگان دل نژند

سرا پرده لاجوردی پرند

درون سوشرنگی برون سوی قند

نه از چاره گرشاه بی چاره وند

که گیرندش از پای فولاد بند

ندیدم دلی کار نشد درد مند

نگونسار ای آسمان بلند

نگون بادت این خرگه بر شده

همه رنگ و ریواست آئین تو

ندانم ز پیر کهن شیر خوار

نمانی جز آن دیو دیوانه را

ز چنگ تو ای آدهی خواره گرك

چو دزدی کمینکرده در رهگذر بدست اندرون تاب داده کمند  
سر ره گذاران به بند آوری نیند یشی از ناله مستمند  
چه خوش گفت پیر جهان دیده  
جوان پور را این گران هایه پند

جهان ازدهایست مردم شگر  
نه پرورد بر فرودین مه گلی  
جهان را چنین است آئین و کیش  
نگه کن غنی زاده محمود را  
چگونه کشیدش بکام اندرون  
دریغ از چنین نام بردار مرد  
دریغ که از کین وارونه چرخ  
از آن پس که بود اندرون کهنه دیر

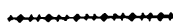
برنج اندرون سال پنجاه و اند

دریغ که آن را مرد هژیر  
دریغ از آن نغز گفتار او  
که برگیرد آن خامه عنبرین  
دل دوستان در غم سوک او  
دل از مهر یاران بیکبار کند  
ز (هدیان) و آن چاهه دلپسند  
که بنگارد آن نامه ارجمند  
بسوزد چنان چون در آتش سپند

بتاریخ مرگشی خرد نغز گفت

(سزد ارشور بر جهداز سپند)

۱۳۱۳



## برهان الدین متخلص بقدرسی

فقید نامبر ده در سال ۱۲۹۶ قمری در قصبه هرآباد خلخال در خانواده علم و دانش تولد یافته اسلاف او از زمان قدیم دانشمندان بلند مقام و پشت بر پشت صاحب مسند قضا و مرجع عام بوده اند.

پدر قدسی میر شیبۀ الحمد از علمای معروف خلخال بوده طبع موزون و ذوق سلیم داشته. برهان الدین هنوز طفل بوده که پدرش وفات یافته. تا سال ۱۳۱۰ در خلخال هانده سپس به تبریز آمده تحت سرپرستی دایی خود سید موسی امام جمعه مشغول تحصیل بوده در سال ۱۳۱۴ قمری باتفاق خانواده امام جمعه بطهران سفر کرده و در مدرسه سپهسالار منزل گزیده و به تعقیب تحصیلات خود بپیر داخت. در علوم ادبیه و کلام و فلسفه بمقام ارجمندی رسید.

در حدود سال ۱۳۲۰ قمری که کم کم افکار مشروطه خواهی در میان روشن فکران تهران جریان داشت مرحوم قدسی نیز در انجمن سری عضو بوده پس از مشروطیت عکس او و دیگر رفقایش در روزنامه انکو کب الدری منتشر شده و در تاریخ بیداری ایران نیز نام آنان ثبت گردیده.

انجمن آذربایجان که پس از توپ اندازی مجلس منحل شد قدسی بآئله خود بخلخال برگشت و در سال ۱۳۲۷ که یککده از خلخال و رشت و ایلات انسامان برای امداد محصورین تبریز می آمدند قدسی نیز همراه بود.

در سال ۱۳۳۱ قمری از خلخال به تبریز هجرت کرد و مورد احترام جمعی از دانش پژوهان و تجار معروف گردید. در حدود ۱۳۳۴ وارد عدلیه تبریز شد مدت طولانی در شعبات مختلف اداره داد گستری مشغول قضاوت بود. چند سال پیش از فوت از کار اداری کناره گرفت.

در تاریخ ۱۳۱۰ خورشیدی بکار مندی انجمن ادبی آذربایجان پذیرفته شده با افادات نظمی و نثری خود یاران ادب دوست را بهر مند میساخت.

شادروان برهان الدین قدسی مردی خلیق و خوش محضر و خوش سخن و دارای فکر دقیق و نظر صائب بود تألیفات او که متأسفانه هیچیک از آنها به چاپ نرسیده کم نیستند: منطق فارسی، آئین داد. (در اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن) تاریخ سیاسی ایران (دوره مشروطیت) حقوق نسوان، فیزیک منظوم. ترجمه ام‌القری. دیوان اشعار.

در تاریخ ۲ دیماه - ۱۳۱۴ خورشیدی بامرض ذات‌الریه شیرازه دیوان وجودش از هم کسینخت و جهان را بدرود گفت.  
برهان الدین هماره در اشعار خود سرو کارش باموضوعات تازه و مضامین بکرو بدیع و لطایف دقیق ادبی بوده درین زمینه مهارتی بسزا داشت.

نمونه اشعار قدسی در وصف طیاره:

همایون پیکری دیدم بدیع‌الشکل و مستظرف  
صحیح اندام و بی‌علت ولیکن ناقص و اجوف  
مطیع و توسن و عاصی کند در جو قاصی  
معلق زن چو غواصی که مست از نشئه قرقف  
ملک سیرت اسد صولت فلک سورت سمک صورت  
پرد چون طایر لک لک دود چون دلدل و ررفرف  
چو برجیس است خوش منظر چو بهرام است جنک آور  
چو ناهید است خنیاگر چو کیوان ارفع و اشرف  
صعودش چون براق اندر شب معراج برق آسا  
نزولش بر زمین جبریل گوئی آورد مصحف  
بساط شه سلیمان است بادش می برد هر سو  
و یا چون تخت بلقیسی با اسم اعظم آصف  
همایون چرخ را مانند دمی ساکن نمی‌ماند



نه او را در هوا مسکن نه او را در فضا موقوف  
 گهی افتد گهی خیزد ز بالا مرک میریزد  
 بهنگامی که بستیزد بناها را کند صفصف  
 یکی صغی است نو آئین دود بالا پردپائین  
 بسان آتشین شاهین گرفته بال خود را صف  
 بدریا در یکی کشتی بهامون آهوی دشتی  
 جهان گردد جهان گشتی که ننهاده بجائی کف  
 که گردش گه لرزش گه ارزش گه ورزش  
 زباد اسرع ز نار المع ز خاک انفع ز آب الطف  
 بروز اندر یکی موکب بشب روشنتر از کوکب  
 گهی محمل گهی مرکب مهیا بهر هر مصرف  
 درخت عرش را ورقا و کوه قاف را عنقا  
 بجبا بلسا و جبا بلقا بصیر و سالک و اعرف  
 چوعفریت است در بالا چو تمساح است در دریا  
 چو و نعبانست در صحرا اذا تسعی لئن تلعقف  
 نبرده هیچ از او اسمی نکرده هیچ از او ذکری  
 نه تاریخ ابی جعفر نه آثار ابی مخنف  
 مدار عرش را واقف دو قطب فرش را کاشف  
 چه سان (برهان) شود و اصف بیک امری که لاتوصف

در هستی صانع گوید :

ای آنکه تو گفته خدا نیست در ملک وجود کد خدا نیست  
 گر چشم تو باز بود و بینا گفتی بخدا بجز خدا نیست

نادیده تو منکری خدارا  
عالم خبر است مبتدا او  
پس عقل تو نیز غیر مرئی است  
کشتی است جهان منظم السیر  
او علت خلق و خلق معلول

این فکر تو جز کج و خطا نیست  
گوئی خبر است و مبتدا نیست  
گوئیم که عقل در شما نیست  
یا للعجب این که ناخدا نیست  
معلول ز علتش جدا نیست

با عقل و دلیل و قول برهان

انکار وجود حق روانیست .

### رباعی :

تو کوزه نه که بی جهت بشکندت  
تو گوهر پر قیمت علیینی  
آقای ناصر روائی خلخالی که منشی انجمن ادبی آذربایجان و نویسنده ماهر و  
مردی مجرب و فاضلی بوده این قطعه را در وصف حال و تاریخ فوت مرحوم قدسی  
ساخته و در مجلس تذکرش انشاد نمود :

که ز نسل علی عمرات بود  
ارثش از گوهر نیاکان بود  
نام نامیش نیز برهان بود  
خود بدیع الزمان دوران بود  
بلطایف عبید زاکان بود  
مجلس انس شکرستان بود  
بر فراز حدود امکان بود  
در قصاید نظیر حسان بود  
مظهر وصف حال انسان بود  
خانه زندگیش ساهاان بود  
دومین روز از زمستان بود

قدسی پاک زاد و نیک منش  
بود از خاندان علم و هنر  
بود برهان اساس منطق او  
در بیان معانی ابکار  
متجرب بفکر فلسفیش  
باحکایات نغزو شیرینش  
پایگاه منبع افکارش  
در غزل سعدی زمانه خویش  
معدن حلم بودوکان ادب  
شصت سال اندرین سرای سپنج  
بیست هفتم ز ماه روزه بدی

داعی حق را اجابت کرد  
 بینم اکنون بچشم آنچه مرا  
 لب فرو بست آنکه در گلشن  
 بهر تاریخ رحلتش از طبع  
 (شد بر حمت قرین) شدش تاریخ  
 آنکه گوشش بسوی فرمان بود  
 دل زاندیشه اش هراسان بود  
 عند لیب هزار دستان بود  
 لمحہ چند فکر جو یان بود  
 زانکه رحمت قرین غفران بود

(۱۳۱۴)

ببدا هت سرودم اینقطعه  
 گر چه خاطر مرا پریشان بود  
 چون شکمبید بفرقتش ناصر  
 کاو تن و قدسیش به تن جان بود

### سید مهدی نسوئی :

فرزند حاج میر عالی مدرس در سال ۱۲۸۰ خورشیدی تولد یافته تحصیلات ابتدائی را در مدرسه فیوضات و دروس متوسطه را در دبیرستان فردوسی پایان رسانیده از طرف اداره فرهنگ بسمت آموزگاری دبستانهای ماکو و خوی معین و فرستاده شد (۱) و مدت شش سال در محل مأموریت خود انجام وظیفه کرد .  
 نسوئی جوانی بود بسیار حساس و عصبانی خرده بین و تیز هوش و عفیف .  
 اگر چه مأموریت ولایات او را پخته و ورزیده کرده و اداره فرهنگ سوء نظری بروی نداشت لیکن آن مرحوم از مسافرت خود نازاضی و دلتنک بود .

نسوئی در سال ۱۳۰۸ شمسی بدبیری دبیرستان فردوسی تبریز معین و مدت سه سال

(۱) تا چند سال پیش ادارات رضائیه (ارومی) که ما کو و خوی هم از نوابح آنجاست جزو ادارات تبریز بود .  
 و مأمورین آنجا از تبریز فرستاده میشدند سپس مستقل و استاندار نشین گردیده .  
 بقعیده نگارنده از لحاظ پیشرفت فرهنگ و بعضی جهات دیگر از کارهای خردمندانہ دوره سلطنت پهلوی است .

بکار تدریس مشغول شد و با ابراز علاقه توجه اولیاء فرهنگ را جلب کرد .  
سال ۱۳۱۰ بایشنهاد آقای امیرخیزی بکارمندی انجمن ادبی باتفاق آراتصویب  
و پذیرفته گشت .

شادروان نسودی پیوسته از زندگی ناخرسند بود همواره در آتش احساسات  
و تأثرات درونی می سوخت و می ساخت .  
شادی و انبساط یکباره از محیط زندگی آنجوان ناکام بساطش را بر چیده  
بود .

هر ناشناس و بیگانه هم که نوشته ها و اشعار او را درجراید و مجلات ملاحظه  
میکرد و بخاطر می آورد میگفت که بالینهمه آزردهگی و سوزنهانی که از ریخت  
وساخت کلمات او نمایان است ادامه حیات برای دارنده این خامه و نامه دشوار میباشد .  
اشعار زیر نمونه ایست از سوز دل نسودی که بیکی از دوستانش در هنگام اغتراب  
نوشته :

رمضان رفت وزمستان بسر آمدای یار	شادمانی کن و خوش باش بهنگام بهار
گاه آنست که سنبل بدمد در گلشن	وقت آنست که گل خنده کند در گلزار
ایکه آزادی و آسود گیت هست بکام	باد فرخنده ترا دوات نوروز بهار
پیروی بر من بدبخت مکن منکه نیم	راحت از جور و جفای فلک بد رفتار
پنجسال است ز تبریز شدستم تبعید	بکه گویم من سودا زده راز دل زار

حال من پرس تو از حافظ شیراز که گفت

از من کنون طمع صبر دل و هوش مدار

پای مردی کن ایدوست به بیچاره زار	دستگیری کن ای یار بافتاده خوار
تا تو را هست توانائی و قدرت در دست	خار از پای ضعیفان ورافتاده بر آر
بار بستان امل دست درازان بردند	دست من کوتاه و لرزنده دل از حسرت یار
از چه روشکوه زدور فلک دون نکنم	من بدبخت که از بخت نیم برخوردار

فلک از ناله من واله و من زان بهذاب  
 خلق گویند مکن شکوه ز گردون ایدون  
 ناصر خسرو گوید چو تو خود اختر خویش  
 ناصر اگر نکنم شکوه ز گردون چکنم  
 گرز تقدیر کنم شکوه کنندم تکفیر  
 گر نبود غم عذری نشدی و املق پست  
 بر سر شاخ بگلشن نکشیدی فریاد  
 لاله سوخته دل گر ننمودی جلوه  
 اینهمه شکوه نمیکرد نسودی از بخت  
 از نوروز نامه نسودی که در فروردین ۱۳۰۸ درخوی چاپ خورده بمطالع و  
 هقطع آن برای نشانه میهن دوستی آن مرحوم بسنده می شود:

گر چه زغم گشته خون سرد بشریان من  
 گر چه چو کانون شده سینه سوزان من  
 گر چه زغم سوختست ایندل بریان من  
 هست چو حب الوطن مایه ایمان من  
 تا وطن آباد گشت گو برود جان من

مرگ گوارا تراست در غم یار و دیار

آنکه بتو فد دلش آه چو دودی منم  
 آنکه روان اشک اوست چو زنده رودی منم  
 آنکه برای غمش نیست حدودی منم  
 آنکه ز نقد حیات نبر ده سودی منم

خسته محزون منم همان نسودی منم

که گشته از بار غم بار دلش داغدار

شادروان نسودی در سال ۱۳۱۱ شمسی که از سنین عمرش سی و دو سال طی  
 شد بوده بدرد سینه و بیماری سل در گذشت . بر آستی مرگ نا هنگام آن سوخته جان

وازیافتاده دوران هر چند برای خودش مایهٔ آسودگی ورهائی از ناملایمات دهر باشد  
شایان تأسف و ازضایعات سترك محسوبست

## دکتر عبدالحسین فیلسوف

شادروان فیلسوف که نخست رکن الحکما لقب داشت کارمند انجمن ادبی بود و الحق انجمن بوجود او می‌بالید و همواره چشم و گوش رفقای انجمن متوجه آن رادمرد بود که از مخزن دانش و گنجینهٔ فضیلت و پرورش او بعوائد و فوائد برسند .  
«توسیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی»

فیلسوف ، ماسوف از تیب پزشکی بوده که تحصیل از روی طب نواری پائی کرده ولی از طب کهن شرقی هم آگاه بوده اند گذشته از پزشکی از برخی دانش-های دیگر نیز آگاهی داشته و یک کتابی بنام « مطرح الانظار فی تراجم فلاسفة اللامصار و اطباء الاعصار » در سه جلد تالیف کرده و جلد اول آنرا در تاریخ ۱۳۳۴ قمری در تبریز بابهترین اسلوب چاپ کرده . شرح حال و تاریخ چهارصد و شش تن از حکما و اطباء عالم است که بی اغراق هر چند سطح دانش و پایهٔ فرهنگ مردم بالارود بیشتر مورد استفاده خواهد بود . مطالب بسیار علمی و تاریخی و غیره در متن و حواشی کتاب ذکر شده که بدانش و آگاهی مؤلف گواهی میدهد .

جای شگفت و پرسش است که دولتهای وقت و روشن فکران ایران چرا در صد احیا، آثار متروک و مهجور او بر نیامده و هیچگونه یادی از وی نمیکنند .

این روش در جهان بود معمول یا فقط رسم کشور عجم است  
کتاب معرفة السموم و کتاب مفتاح الادویه از آثار باقیهٔ آن مرحوم است که  
در سال ۱۳۰۹ قمری در تهران چاپ شده است .

شادروان فیلسوف به بی چیزان و درماندگان دستگیری دریغ نگفتی و از

بیماران آنان نه تنها مزد طبابت نگرفتند دارو نیز مجانی دادی. این دلیل پاکدامنی و نیکخواهی اوست که پس از سالها طبابت در شهر تبریز و داشتن مراجعات بسیار اندوخته‌ای برای خود نداشت و در آخر عمر بادهست تهنی و باقناعت و سختی بسر میبرد. دکتر عبدالحسین فیلسوف و دکتر محمودخان مؤید (مؤیدالحکما) و امثال آنها نیکمردان متدین و معتقد بودند در سایه تربیت اهالی دینی آذربایجان بویژه فقیران و بیچارگان آن را در دران نعمت و عطای الهی می‌شمردند.

رحم الله معشرنا لما ضین	که بمردی قدم نهادندی
راحت جان بندگان خدای	راحت جان خود شمردندی
باری آنان چو زنده می‌نشوند	کاش این ناکسان بمردندی

( سعدی )

بالجملة دکتر عبدالحسین فیلسوف یکی از پزشکان بنام تبریز و خود یکمرد نیکخواهی بود. دکتر نامبرده مدتی در تبریز ریاست بهداری را عهده‌دار بوده نه تنها حقوق دریافت نمی‌کرد (۱) بلکه هزینه‌اداری و پذیرائی ارباب رجوع و کمسیون اطبارا که در زمان او معمول بود خود متکفل بودی. مرحوم فیلسوف سال ۱۲۴۵ خورشیدی تولد یافته و در آذرماه (۱۳۲۰) در شهر مشهد زندگیا بدرود گفت

بهر شاخی که روید تازه برگی	شود تاراج بادی یا تگرگی
گل آنخوش تر که جز روزی نماند	چه ماند هیچکس قدرش نداند
بهستی خوش بود دامن فشاندن	کلی ز بیاشدن يك لحظه ماندن

---

(۱) جناب دکتر عباس ادهم (اعلم الملک) راهم چنان دیدیم که رئیس فرهنگ و رئیس بهداری آذربایجان بود و از صندوق دولت حقوق نمی‌گرفت. و سالها خانه خود را بدون اخذ اجاره در اختیار اداره فرهنگ گذاشته بود.

## میرزا علی اکبر وقایعی متخلص بهشکوة

پسر مرحوم میرزا داود وقایع نگار در سال یک هزار و دوست و هشتاد و نه (۱۳۸۹) قمری تولد یافته . از زمان کودکی بکسب دانش و از دیاد کمال شوق زیاد داشته و بالفطرة زکی و باهوش بوده .

پیوسته بتحصیل علوم همت گماشته تا آنکه گوی سبقت از فضایی معاصر برده و از حیث علوم معاصر بمقام شامخی رسید .

شادروان مشکوة در حسن خط یکی از خوشنویسان ماهر بشمار بود . انواع خطوط را از قبیل نستعلیق و نسخ و کوفی و رقاع خوب می نوشت . در ترسلات و انشآت سبک گلستان شیخ و منشآت قایم مقام فراهانی را پیروی کردی . نوشتجات او دلچسب و روان بودی . بزبان فارسی و عربی و ترکی شعر میساخت . ثلث آخر عمر خود را بگوشه نشینی و صبر و قناعت بسر رسانید . از اخلاقیات و تربیت و سلوک ابناء زمان در رنج و عنابود .

### در آن باب گوید:

دانی که مرا عمر چسان میگذرد با مشت خسان و ناکسان میگذرد  
من در شرف هنر همایم روزم همه باخر مکسان میگذرد .  
آنانکه زکنه معرفت بی خبرند در دیده صاحب نظران بی بصرند  
در صورت اگر چه شکل انسان دارند چون نیک نظر کنی همه گاو و خرنند  
پس از آنکه انجمن ادبی آذربایجان باتشویق آقای سمعی (ادیب السلطنه) تشکیل یافت . بپیش نهاد آقای باقر حکمت بکارمندی انجمن پذیرفته شد :  
در جلسات کمتر سخن گفتمی لیکن بیش تر از همه از آثار گرانقدر خود هم نشینان را مستفید کردی . این اشعار از آن جمله است که در انجمن بسمع قبول حضار رسانیده :



هر آنکس زبان را نگهدار نیست  
 زبان را نگهدار وقت سخن  
 زبانی که اخرس بود بهتر است  
 مران بر زبان گر چه صد قست آنچ  
 سخن گر چه گوهر بود دم مزن  
 بنزدیک دانا بریده به است  
 زبانرا میالای با گفت زشت  
 ز پر گفتن آزار دلها مخواه  
 سخنگوی را در عیار کلام  
 بسختی درش هیچ کس یار نیست  
 که هر لفظ شایان گفتار نیست  
 از آن کش درستی بگفتار نیست  
 همی در بر خلق ستوار نیست  
 چو بینی کس آنرا خریدار نیست  
 زبانی که گنجور اسرار نیست  
 که آئین مرد هشیوار نیست  
 که آزار دلها سزاوار نیست  
 مثال زبان هیچ معیار نیست

که انسان بطی لسان اندر است  
 ابا طیلسان و ردا کار نیست .

جناب دکتر احمد محسنی (مأمور فوق العاده و رئیس فرهنگ آذربایجان) بوجود  
 آن گنج نهان پی برده اورا بدیبری دبیرستانهای دولتی انتخاب نمود و از وزارت  
 فرهنگ صدور حکم رسمی را تقاضا کرد .

مشکوٰه مرحوم بانجام وظیفه مشغول شد . متأسفانه هنوز حکم وزارتی نرسیده  
 بود که بمرض سکتہ دچار گردید . ناچار رئیس فرهنگ در تاریخ ۱۲/۹/۱۱۹۱ با شرح  
 مؤثر زیر بوزارت گزارش داد:

بطوریکه خاطر مبارک مستحضراست دانشمندان و علمائی که از علوم مملکتی  
 اطلاعات عمیقہ داشتند بتدریج کم ونایاب شده اند و در زمان حیات خود هم اینگونه  
 مردم غالباً در گوشه های انزوا بسر برده و از حشر و معاشرت گریزان بوده اند .  
 وفدوی هم باقلت بضاعت وعدم استطاعت مادی و معنوی خود همیشه طرفدار اینگونه  
 اشخاص بوده و تشویش و تزویج این قبیل عناصر را برخود لازم دانسته و اغلب آنها  
 بلکه تمام آنها بر بعضی از فارغ التحصیل های مدارس امروز رجحان و برتری دارند

و در این عصر که مملکت بیدار شده است از وجود آنها خیلی میتوان استفاده کرد .  
 از جمله این اشخاص یکی میرزا علی اکبر خان وقایعی متخلص بمشکوۃ است  
 که دارای معلومات و اخلاق و دیانت و استغناء طبع است و این اداره او را برای معلمی  
 در دارالمعلمیات و دارالمعلمین و مدرسه دوشیزگان انتخاب و تحت ۳۰۲۱ ر ۶۹۹  
 بآن مقام منبع پیشنهاد نمود . متأسفانه چند روز قبل اطلاع حاصل شد که سکتۀ ناقص  
 کرده بموجب دستور دکتر معالج و عیادتی که خود فدوی نمود مدت پانزده روز  
 محتاج بمعالجه و استراحت است و از طرف دیگر فوق العاده مستأصل و پریشان میباشد  
 و باین تفصیل اظهار مطلب باحدی نکرده و فشار و استیصال را بر افشاء راز خود  
 ترجیح میدهد . مستدعی است مقرر فرمائید هر چه زودتر تصویب نامه مشارالیه  
 و اصدار و ارسال فرمایند که بدریافت حقوق حقۀ خود نائل و بزودی معالجه شده  
 و بانجام وظایف محوله مشغول گردد :

چنانکه در نامه مزبور فوق اشعار شده مرحوم مشکوۃ در دبیرستان شمس تبریزی  
 (دارالمعلمین) هم تدریس کردی و مسئولیت آن مؤسسه در جزو خدمات دیگر بعهده  
 نگارنده سپرده بود بنابراین از نزدیک از حالات فقید مذکور آگاهی داشت .  
 پس از چند روز تعطیل کسالت مشکوۃ تا یک اندازه افاقه یافت و تدریس خود را آغاز  
 کرد . متأسفانه دیر نکشید که بار دوم مریض گردیده و روحش از این قفس تنگ  
 پریده و هنوز اجازه پرداخت حقوقش در مدت چند ماه نرسیده بود .

(منصبی را چه کنی خواجه که از . . . که تعرض کشی و گاه ترحم بینی)

مشکوۃ مبرور در اوایل عهد خود (هما) تغلص کردی سپس مشکوۃ را اختیار  
 نمود . دیوان او که در حدود ده هزار بیت میباشد تا کنون بچاپ نرسیده از اشعار او است

### غزل عرفانی :

خوش زندگیت جانا مردن در آرزویت کاری جز این شاید بر عاشقان رویت  
 در راه عشقت ایدوست شرطست اینکه باید اول بترك جان گفت و آنکه گذر بسویت

اینست رسم و عادت بر طالبان وصلت  
 زهر که باز جستم کویت نشان ندادند  
 بر کعبه وصالش احرام عشق بستم  
 گفتم که ذکر نامت گردیده مونس من  
 گفتم ز درد هجرت در خون دیده غرقم  
 بر هر چمن رسیدم و زهر گلی که چیدم  
 زانهر دو باز دیدم ایدوست رنگ و بویت

بر آستان عشقش مشکوۃ گریه سر کن

باشد که بر فزاید ز انگریه آبرویت

در هجوم لشگر پیری و رفتن دندانهایش گوید:

درد و دریغا که پیر گشتم و فرتوت  
 نی به تنم قوتست و نی بدلم قوت  
 آه و فسوسا یکی بجای نماند است  
 زانهمه گوهر که داشت حلیه یا قوت

یار چو بیند مرا بطنز بگوید

هیکل مکروه بین و هیأت محقوت

(☆)(☆)(☆)

~~~~~

پایان

ظن قوی دارد که در چاپ این کتاب جز دو غلط نبوده.  
 از مراقبت (آقای عارفی) مدیر داخلی چاپخانه سپاسگزار است



مؤلف كتاب :  
صوت

## خاتمه.

بی‌گمان احساسات دوره جوانی و زمان پیری یکسان نیست در هر یکی از آن  
اوان چیزها می‌کمال یابد و چیزهایی زوال . بچه از سخنان نیچه چه دریابد و آنچه  
کودک دل‌بستگی نشان دهد بزرگان و دنیا نوردان را شایسته نباشد . الصبی صبی وان  
لقى النبی . روزی که در عنفوان جوانی این دو شعر آقای دهخدا را شنیدم :

بهرمن بدتر از این روزی نیست      زندگی آشد هن سوزی نیست  
زندگی کردن از دوست جدا      زندگانی نیست شما را بخدا ؟  
بوجد آمدم و حظ بردم گوئی مرده بودم از نو زنده شدم . اما از شما چه  
پنهان اکنون این مضمون آن مزه را نمیدهد زیرا تجربیات یک عمر طولانی ارزش  
تظاهرات لاطائل و بی‌معنی را باطل کرده

نام فروردین نیارد گل بی‌باغ      شب‌نگردد روشن از نام چراغ  
آری خوردن و بهضم بردن ماکول اثر دارند نام بردن آن خواه مفید باشد  
و خواه زیان دهد : البته گاهی و بندرت با نچه ظن ضرر میرود اثر نیک دهد .  
« عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم » شاید شاعر عرب از این رو گفته است که :  
عدای لهم فضل علی و منه      فلا بعد الرحمن عنی الاعادیا  
تا طریق انقطاع و یأس از دور و نزدیک و هم راه گوشه‌گزینی و ترک اختلاط نسپرد  
بود دوست را در ردیف وجود عنقا و کیمیا نشمرده بودم به تنظیم این درر غرر و تسلیک  
این تذکره که مایهٔ مفخرتست موفق نمیشدم .

گوشه‌دیواری کسی مده از دست      گیتی از این امن‌تر پناه ندارد .

نعم ما قال مولانا جلال الدین الرومی :

این جفای خلق بر تو در جهان      گر بدانی گنج زر آمد پنهان  
خلق را با تو چنین بدخو کند      تا ترا ناچار رو آن سو کند

قم ۳۰ مهر ماه - ۱۳۲۸ م . ع . صفوت .

| شماره | صفحه | فهرست اسامی                    |
|-------|------|--------------------------------|
| ۱     | ۶    | حکیم قطران تبریزی              |
| ۲     | ۸    | فانی زنوزی                     |
| ۳     | ۱۴   | نادر میرزا قاجار               |
| ۴     | ۲۲   | حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر |
| ۵     | ۲۹   | میرزا ابوالحسن جلوه            |
| ۶     | ۳۳   | حسنعلی خان امیر نظام گروسی     |
| ۷     | ۴۰   | میرزا نصیر قره باغی            |
| ۸     | ۴۲   | میرزا علی انکرانی              |
| ۹     | ۴۴   | حاج رضا صراف                   |
| ۱۰    | ۴۶   | حاج میرزا ابراهیم آقا          |
| ۱۱    | ۴۸   | میرزا علی لعلی .               |
| ۱۲    | ۵۳   | حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف     |
| ۱۳    | ۵۸   | میرزا علی ثقة الاسلام          |
| ۱۴    | ۶۵   | میرزا احمد سهیلی               |
| ۱۵    | ۶۶   | حاج سید حسین برنجی             |
| ۱۶    | ۶۹   | حاج سید حسن عدل                |
| ۱۸    | ۸۷   | حاج میرزا مصطفی مجتهدی         |
| ۱۷    | ۸۰   | انجمن ادبی دانش آموزان         |

| شماره | صفحه | فهرست اسامی.                |
|-------|------|-----------------------------|
| ۱۹    | ۸۲   | میرزا اتقی خان رفت          |
| ۲۰    | ۸۴   | میرزا فضلعلی مولوی .        |
| ۲۱    | ۸۸   | حاج میرزا علی آقای تبریزی   |
| ۲۲    | ۹۲   | میرزا محمد حسین نجات        |
| ۲۳    | ۹۵   | شیخ رضا دهخوارقانی          |
| ۲۴    | ۹۷   | مجمع ادب                    |
| ۲۵    | ۱۰۴  | میرزا علی ایروانچی          |
| ۲۶    | ۱۰۵  | علی اکبر عماد رمزی          |
| ۲۷    | ۱۰۶  | کریم آقای صافی              |
| ۲۸    | ۱۰۸  | میرزا رحیم خان بهشتی        |
| ۲۹    | ۱۱۲  | یوسف اعتصامی                |
| ۳۰    | ۱۱۵  | محمد علی تربیت              |
| ۳۱    | ۱۱۹  | میرزا طاهر تنکا بنی         |
| ۳۲    | ۱۲۱  | تاریخچه کتابخانه و قرأتخانه |
| ۳۳    | ۱۲۸  | انجمن ادبی آذربایجان        |
| ۳۴    | ۱۳۷  | حسین سمیعی عطا .            |
| ۳۵    | ۱۴۵  | اساعیل امیر خیزی            |
| ۳۶    | ۱۵۰  | آقای مفید ملجائی            |

| شماره                                                              | صفحه | فهرست اسامی .              |
|--------------------------------------------------------------------|------|----------------------------|
| ۳۷                                                                 | ۱۵۶  | میرزا ابوالقاسم آذرمر تضوی |
| ۳۸                                                                 | ۱۵۹  | میرزا محمود غنی زاده       |
| ۳۹                                                                 | ۱۶۶  | سیدبرهان الدین قدسی        |
| ۴۰                                                                 | ۱۸۰  | سید مهدی نسودی             |
| ۴۱                                                                 | ۱۷۳  | دکتر عبدالحسین فیلسوف      |
| ۴۲                                                                 | ۱۷۵  | میرزا علی اکبر مشکوة       |
| شطری از تاریخچه زندگی آیه الله حائری الحاج شیخ عبدالکریم قدس سره . |      |                            |



## مقدمه

هر چند پارسا نسیم اما نوشته ام  
بر لوح دل محبت مردان پارسا  
بفاصله ده روز از ورود خود بقم درصدد آن شدم که از شرح حالات و اخلاق  
مرحوم آیه الله یزدی حائری قدس سره برای استفاده خود آگاه باشم و گاه گاه این  
نظریه را اظهار می کردم تا توسط مطلعین اطلاعاتی را بدست آورم. رفته رفته باین فکر  
افتادم آنچه را که از دیگران فوت یا غفلت شده من بنده استدراک کنم. یعنی نه تنها  
بتاریخچه آن بزرگوار اطلاع یابم بلکه شرحی در آن باب بقصد کسب شرف و افتخار  
بنگارم. دو سال گذشت و هنوز این قصد از مرحله نیت و امل بحیطه اقدام و عمل نرسید.  
شاید انجام چنین امری را در میان قوم اهتمامی نجستم و بخود گفتم:

ز وحش و طیر گسسته است دام من پیوند

بجز گرفتن عبرت شکار نیست مرا

آری این کار بس دشوار بود زیرا هر شنیده را نمیتوان معتبر دانست و از هر  
شجر برگدار و سایه افکن نتوان ثمر چیدن. معیناً در قصد و قرار خود اصرار ورزیده  
و حل معضله را از حضرت باری مسئلت کرده و بارواح مقدسه متوسل شدم. تا در این  
اوان که از ترتیب و تجدید نظر تذکره. داستان دوستان. فراغت جستیم و یأس  
از آنچه اشعار شد بجد اقصی و درجه اعلی رسید. خدای معبود دری بروی من گشود  
و بیشتر از آنچه منتظر بودم تسهیلاتی را فراهم فرمود.

لك الحمد والنعماء والملك ربنا

فلا شئ اعلی منك مجدأ و امجد

ملیک علی عرش السماء مهیمن

لعزته تعنوا الـ و جـوه و تسجد

فها انا شرع بكتابة ما هو المطلوب مستمداً عن الباری و علام الغیوب. اللهم

اغفر لی ولوالدی ولمن و جب حقه علی.



آية الله حائري  
رفع مقامه

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(( آیه الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری ))

یوم تبسم عنه الدهر واجتمعت له السعود واغضت دونه الغیر

لما تجلی عن آلامال مشرقه قال العلی بك استعلی واقتدر

مرحوم آیه الله حائری پس از آنکه سالهای متمادی در نجف اشرف متوقف بودند در اثر اغتشاش عراق و کسالت موذی مزاج مجبور بهجرت شد . سال ۱۳۳۱ هجری بایران تشریف آورده . باتفاق یکی از آقا زادگان مرحوم حاج آقامحسن عراقی ببلده سلطان آباد که امروز اراکش گویند وارد و متوقف شد .

در مسجد معروف باقبا ضیاء نماز میخواند و در همانجا تدریس میکرد چون متدرجا از خارج نیز طلاب بقصد استفاده از محضر آن مرحوم بارک آمدند و عده متعلمین زیاد شد ناچار مدرس خود را بمدرسه سپهدار انتقال داد .

در سنه ۱۳۳۷ قمری از نظر ادای نذر و انجام تعهدی که داشت بعتبه بوسی نامن الائمة مشرف شد . در اننای تشریف بارض اقدس فوت خلد آشیان سید محمد کاظم طباطبائی در نجف اتفاق افتاد . خراسانی ها استدعا کردند که مرحوم حائری در مشهد اقامت گزینند . اهالی اراک اصرار داشتند بموقف اولی رجعت فرماید بالاخره عودت فرمود .

مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی که مرجعیت تام یافته بود احتیاطات خود را بمرحوم معظم له رجوع فرمود و متمایل شد که ایشان از اراک بعراق عرب بر گردند ولی چون عمر مرحوم شیرازی پایان یافت (ذیحجه ۲۹ هجری) مرجعیت در سلطان آباد باقای حاج شیخ منتقل شد . شهریه که بطلاب داده میشد بیول آن زمان بماهی ششصد تومان بالغ گشت .

در بیست و دوم ماه رجب که مصافق بعید نوروز هم بود مرحوم حائری بقصد زیارت حضرت معصومه علیها سلام در معیت حضرت حجة الاسلام خونساری و جناب حاج میرزا مهدی بروجردی و آقا شیخ احمد یزدی از اراک حرکت کرده و روز ۲۴ رجب بقم ورود فرمود. استقبال شایانی از طرف اهالی قم بعمل آمده آنجناب بمنزل آقای حاج شیخ مهدی پائین شهری قمی که از رفقای سابق حاج شیخ و از اخیار زمان خود بود وارد گردید. (حاج شیخ عبدالکریم یزدی) تاریخ ورود آن مرحوم است. ۱۳۴۰

اهالی قم و گروه انبوه زائران که از تهران و دیگر شهرهای ایران در قم گرد آمده بودند از محضر جناب حاج شیخ استدعا کردند که قم را موقوف و مدرس خود قرار دهد آن مرحوم راضی نمی شد بالاخره در اثر اصرار بنا باستخاره گذاشت لذا در بین الطلوعین که بحرم مشرف بود بقرآن شریف استخاره کرد در سوره یوسف آیه نود و دو جواب استخاره آمد:

اذهبوا بقمیسی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً واتونی باهلکم اجمعین.  
طبقات مردم در منزل حاج سید علی قمی معروف ببلور فروش تجمع و انتظار داشتند. معظم له تشریف آورده آیه را باطلاع آن جمع رسانید همگی خوشحال شدند.  
وترتجیه من الرحمن سائلة حتی استنجیب لمانر جوه داعیهها

اراکلی ها راضی نبودند و چند تن برای عودت دادن آن مرحوم بقم آمدند مسئول ایشان باجابت نرسید. آیه الله حائری عیالات خود را هم بقم انتقال داده منزلی که اکنون ملک ورثه آن مرحوم است بماهی ده تومان استیجار نمود. پس از مدتی مرحوم حاج آقارضا جابلقی که از بزرگان علماء آن محل و مردی متمول بود خانه استیجاری حاج شیخ را خرید سپس بآن جناب تملیک کرد.

مرحوم حاج شیخ در مسجد بالا سر همانجائی را که امروز مدفن آن مرحوم است مدرس خود تعیین کرد از آن تاریخ چنانکه لفظاً عدد حروف قم با عدد حروف علم

حسنای است (۱۴۰) معنی و عملاً نیز قم دارالعلم مذهب و ملت جعفری گردید .  
بدون اغراق در اثر این پیش آمد و از برکات آن استاد کل صدها بلکه هزاران  
نجوم لامعه در خود قم و سایر بلاد و قصبات ایران بظهور پیوستند  
«فانك شمس من سواك كواكب» و ناگفته نماند که آن جناب بیشتر از آنچه  
به تعلیم محصلین مراقب بود در تربیت اخلاقی طلاب هم اهتمام داشت . چنانکه  
آن جناب خود مبدأ و منبع اخلاق ستوده بوده و از باب هضم نفس و فروتنی هیچگونه  
تمیز و تظاهری از او دیده نشد . در میان جماعت اعم از طلاب علوم و غیر هم چویکی  
از آنان بود . طرز معاشرت و مجالست آن جناب با اصحاب و احباب خویش سیره  
نبویه را بخاطر همامی آورد که : اگر مرد غریب و ناشناسی بمجمع و محضر  
آنحضرت می آمد می پرسید ایکم رسول الله .

حائری را بدینجهت برای خود نام نشان اتخاذ کرده بود که نسبت بسیدالشهدا  
علیه آلاف التحية والثناء علاقه و ارادت خاصی داشت و هنگام توقف در عراق عرب  
و ایام محرم در میان همقدمان و دانایان از راه فرط علاقه و محبت قصاید و اشعار مرثیه انشاد  
میکرد .

جز فرائض دینیه تمام اعمال تطوعی آن مرحوم از قبیل عبادات خفیه بود .

بيد الامان و ذمة الرحمن      يار احلا بالعالم الروحاني  
شلت يد الحدنان اذ لك سدوت      سهم الردي شلت يد الحدنان  
ولئن طوتك فقد طوت شخصية      (بلغت من العلياء كل مكان)

محمد الكرمي

طلاب علوم دینیه از اطراف در قم احتفال جسته و مدارس که خالی بودند به  
منزل گاه غربا و در اویش . منزل و مسکن طلاب گردیدند . قدر جمع الحق الی اهله  
مدرسه دارالشفاء بکلی خراب شده بود بدستور آن جناب معمور گردید .  
مدرسه فیضیه يك طبقه بود طبقه دوم را آن مرحوم ساخت .

کتابخانه و قرائتخانه برای مطالعه و استفاده طلاب در آن مدرسه تشکیل داده و بهر نحوی بود کتب زیاد جمع آوری کرد. (۱)

مرحوم حاج شیخ عبد الکریم تنها در علوم مربوطه متبحر نبود بلکه مردی خردمند و مجرب و مدبر کم نظیر بود در مدت پانزده سال که بوضعیات خاص و سخت زمان مصادف بود و با تمام قضا یا و حوادث مهمه که قهراً تماس پیدا میکرد مانند موضوع نظام وظیفه که علماء اصفهان و غیر آن در قم گرد آمدند. یا موضوع جمهوریت که واقعهٔ اهمی بود و متروک گذارده شد و هکذا و هکذا... بوجهی حل اشکال می فرمود که هم شاکیان اقناع میشدند و هم دولتهای وقت خوشحال میگشتند نه قیافهٔ تظاهر و مبارزت بخود میگرفت و نه بتذلیل نوع منجر میشد.

محب العدل مشکور المساعی      علیم بیا لسیاسة بل مؤ یـد

ولیس الشمس تخفی عن عیون      سوی ان کان صا حبین ارمـد .

در سال ۱۳۴۲ قمری علماء اعلام نجف انتخابات کشور عراق را تحریم فرمودند پارهٔ پیش آمدها و سیاسات حضرات را مجبور کرد که از عراق عرب بقم هجرت نمایند از معارف مهاجرین: مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقا میرزا حسین خانی و مرحوم حاج میرزا علی شهرستانی و مرحوم آقا شیخ مهدی خالصی بودند. مرحوم حائری پشت و روی قضیه را توجیه نمیکرد و بلکه ناهنجاری هر کاری را برای برانداختن و تبدیل و ترمیم آن کار قویترین حاکم و عامل فعال و مؤثر می پنداشت فقط هم او مصروف به تجلیل و تعظیم مهمانان عالی شان بوده و آنان را باصرار تمام واداشت که کماکان وینتظر بافادات و تدریسات خودشان ادامه دهند. و طلاب را دستور داد و

---

سال ۱۳۲۷ شمسی این ذره بیقدر هم نود جلد کتاب از خود و آشنایان تهیه و بکتابخانه تقدیم کرد. پنجهزار ریال برای همین مصرف الحاج محمد باقر خونی کلکته چی داده بود. بالاستحضار حضرت مستطاب السید شهاب الدین المرعشی النجفی دامت برکاته کتابهای نفیس خریده و بکتابخانه اهدا نمود.

تشویق فرمود که بدرس حضرات اعلام حضور یابند و استفاده نمایند و همین ترتیب جاری و عملی شد تا اینکه پس از هشت یا نه ماه توقف در ماه شعبان ۴۲ با احترام و اجلال تمام بآفتاب مقدسه عودت فرمودند .

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری با آنهمه اشتغالات فکری که در نگاهداری و اداره کردن حوزه علمیه داشت و با آنهمه مراجعات که از نقاط ایران و مجامع اسلامی خارج از کشور می شد و اوقات او را مستغرق کردی . یگانه میان دار میدان اجتماع و نمونه بارز تمدن پاک اسلامی بود . از هیچ کار مفید در آسایش مسلمانان شانه خالی نمیگردد . او پدر فقیران و سرپرست مسکینان بود . از آنانکه بی بضاعت یا عجزه بودند دستگیری کردی . شهریه دادی ، نشان راتامین کردی . شبهای عید بمستمنندان عیدانه میرساند . سالی احصایه مردان عیدانه ستان بیازده هزار تن رسیده بود .

عجبا بجاری البحر کفک فی الندی او مادری لا یتوی البحران  
سالی که قیمت نان ترقی کرد و فقرا از مجاعه بسختی افتادند . دار الاطعامی ترتیب داد و فقرار را جمع آوری کرد و شب و روز آذوقه و اطعام آنها را در عهده گرفت و بدینوسیله از تلف نفوس مساکین جلوگیری شد .

هم چنین برای بهداشت ضعیفان و فقر امریضخانه مختصری ترتیب داد و مرحوم سعیدالاطباء کهکی را معالج بیماران معین کرد پس از آنکه اوضاع گرانی تخفیف یافت و دارالاطعام تعطیل شد . بیمارستان بحال خود باقی بود و کم کم صورت ظاهر خوشی پیدا کرد و برای اعاده صحت بیچارگان وسیله خوبی شد .

در خلال این احوال مرحوم حاج میرزا سید محمد فاطمی قمی ( مستشار دیوان تمیز ) پس از فوت پسر منحصر بفردش . خدمت حاج شیخ اعلی الله در جته عرض کرد وجهی موجود دارم نمیدانم بچه مصرف خیری برسد . فرمود خوبست که آن بساختن يك بیمارستان آبرومند صرف شود . آن مرحوم بدون تردید امثال و اقدام کرد . زهین مناسبی را خرید با دستگیری حاج آقاعلی فهیم التجار بساختمان بیمارستان فاطمی آغاز گردید . و کلنگ اول را مرحوم حاج شیخ بز زمین زد ،



حاج سید محمد فاطمی قمی

حاج سید علی فهمید تجار



واضطرفی مرحوم سهام الدوله که از ارادتمندان حاج شیخ بود فوت کرد .  
دروصیت نامه خود مرحومان : حاج شیخ عبدالکریم ، مؤتمن الملك ، مشیرالدوله  
راوصی و حاج آقا احمد کرمانشاهی و حاج میرزا یحیی خان احتشام تهرانی را ناظر  
قرار داده بود : مرحوم حاج شیخ درامر وصایت مداخله مستقیم خود را مقدر و  
میسور ندیده آقای شیخ علی مدرس تهرانی را از جانب خود وکیل و نایب معین فرمود  
پس از آنکه اوصیاء بکارهای مربوط بوصیت رسیدگی کردند . در خدمت حاج شیخ  
اظهار داشتند که وجهی از ثلث سهام الدوله موجود است . بهر نحوی صلاح بدانند در  
قم بمصرف برسد . فرمود من مایلم مریضخانه مهمی ساخته شود که بدردمردم بخورد  
و در صورت امکان جهت قبرستان نو پلی ساخته شود .

قبرستان نو در کنار رودخانه بدستور حاج شیخ از ثلث مرحوم حاج ابراهیم  
تهرانی بایک غسالخانه ساخته شده بود برای تسهیل در کار حمل جناز و عبور و مرور  
بوجود پلی احتیاج مبرم داشت . جمعی از غافلان و جاهلان محل با هر نظری که داشتند  
بساختن پل عدم تمایل نشان دادند فلذا مسکوت ماند . سپس همان پل را مرحوم  
آهنچی از مال خود ساخت . الحال برای قم بنای بسیار سودبخش و آبرومندی شده  
رحمة الله علیه . فکیف کان باصرف نظر از ذکر جزئیات مطالب و مشکلاتی که در انجام  
اینگونه اعمال خیر و خدا پسند پیش آمده .

هر دو مریضخانه با سرمایه مرحومین فاطمی و سهام الدوله و با نیکو کاری  
و مراقبت و سرپرستی حاج فهیم التجار ساخته شد . مع الاسف با آنهمه شوق و ولعی  
که حاج شیخ مرحوم داشت دایر شدن بیمارستانها را ندید .

بگذار بگیتی اثری زانکه در آفاق تا چشم بهم برزنی از ما خبری نیست  
از جمله آثار عمرانی که در سایه وجود و اهتمام آن مرحوم معمور و معمول  
گردیده آبادی محله مبارک آباد است که جا دارد از بلاد بعیده بتماشای بزرگی همت  
و بلندی روح پرفتوح آیه الله حائری و دیدن کوی مبارک آباد بقم مسافرت نمایند .

نعم ما قتله ولي الكونين ارواح العالمين له الفدا: آله الرياسة سعة الصدر .  
دوسال پيش از فوت مرحوم آية الله حاکمى سيل هولناکى بقم آمده و نهصد و  
هفتاد و دو خانه را خراب کرد مردم آواره و بی خانمان شدند .



منظره خرابی سيل خر ۱۳۱۲ در قم

آن مرحوم دست با اقدامات وسیع تری زد از یکطرف بدولت وقت یاد آوری فرمود که هرچه زودتر رودخانه را سد سازی کنند. از سوی دولت با اعزام مأمور و مهندس بآن کار شروع گردید بحمدالله تاحدی که رفع خطر نماید سد بندی صورت گرفته ولی فوت مرحوم حاج شیخ باعث شد که تاکنون عمل سد سازی ناتمام مانده است و از طرفی بولایات تلگرافات مؤثر کرد تا راجع باحوال فلاکت بار قم و سیل زدگان کمک و حمایتی نمایند لذا مبالغ معتنا به و کافی از نقاط ایران فرستاده شد. تجار معتمد و معتبر محلی را دستور فرمود که وجوه و اصله را ضبط و ثبت نمایند.

و از یکسو کمیونی مرکب از معتمدین و مردان کار آمد محل و رؤسای ادارات دولتی تشکیل داد که بوضعیت سیل زدگان و خرابیهای سیل کاملاً رسیدگی نمایند. اولین اعانتی که در حق بیچارگان نمود آن بود که بهر يك از مستمندان چهل تومان داده شد تا بتوانند بیاری فعله و معامله اسباب و اثاثیه خود را از زیر گل و خاک بیرون آورند. سپس اراضی مبارک آباد را از تولید وقت بنود و نه سال استیجار کرده توسط اسپاشوسسکی مهندس (از روسهای سفید بود) خانه های بسیار ساخت که مرکب بودند از مطبخ و سرداب و دواطاق روی آنها انبار آب غالباً در جایی و بطوری ساخته شد که دو خانه از آن استفاده کنند. و چون عمارات با تمام رسید آوارگان را در آن خانه جا داد بنا و اعیانی عمارات را با قباله بساکنین آنها تملیک فرمود.

و نیز در جوار کوی مبارک آباد قلعه بنا کردند یعنی اطاقهای مسقف در یک جای وسیع و محصور برای مساکن که در صورت تمایل در آن خانه ها مسکن گزینند. بالا جمال کسی نشد از ضرر دیدگان که بحال او رسیدگی و ارفاق نشود. هزینه این کار خدا پسند مطابق دفاتر منظم تجار معتمد و نظارت کمیون و سر پرستی مرحوم حاج شیخ بمصرف معین خود رسید. بدون اینکه آنشاد روان مداخله مستقیم کرده باشد

و رآفة بعباد الله کافلة  
بخیر ما حدثت نفسا امانیها

عمده ترین آثار باقیه مرحوم آیه الله حائری از جهت علم و فضل و فضیلت اخلاق

و تقوی دوپسر او است که فی الحقیقه باقیه صالحه میباشند . و دیگر دایر بودن حوزه علمیه قم و محصلین علوم دینی هستند که شکر خدا را روز بروز رونق دیانت و روحانیت در توسعه و افزایش است . فضائلی که از محضر فیض اثر آن جناب ادب درس و ادب نفس یاد گرفته اند الحال در شهرهای ایران متکفل امور دینی مسلمین هستند و ایرات خیر آن مرحوم میباشند .

وافی علی غیر میعاد یبشرنا      بان سستیبه امثاله الاخر  
دو چیز نیز از اخلاق پاک و کرامت تابناک آنحضرت لایق ذکر و کتابت است •  
یکی فقر و ناداری اوست در زمان فوت تمام اثاثیه خود دوپسر کمتر از هزار پانصد تومان بوده و مبالغی مدیون بود زیرا که بابت تاهل دوپسر و عروسی سه دختر قرض کرده و نخواسته از سهم امام بردارد . چون طلبکاران آگاهی یافتند که مرحوم حاج شیخ ذخیره و دارائی ندارد ذمه او را بری کردند .

ولست اری السعادة جمع مال      ولكن التقی هو السعید  
و دیگر مزار بودن قبر شریف آن جناب است . از تاریخ غیبت کبری تا کنون علماء جلیل القدر که بحق حائز مقام ولایت عامه بوده آمده و رفته اند و قبور ایشان هم غالباً معروف و مزاره بود ولیکن قبر هیچ یک از آنها مانند مدفن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مورد توجه و ازدهام مسلمین نبوده است بندرت اتفاق میافتد که کسی باستان بوسی حضرت معصومه علیها سلام مشرف و موفق گردد و قبر آیه الله حاضر را زیارت نکند و تلاوت قرآن نماید، شاید این موقعیت موهوبی در نتیجه هضم نفس و تواضع آن بزرگوار میباشد که در ایام حیاتش بدان متصف و متخلق بود .

بقدر آنچه توی پست سربلند شوی      گرفته ایسم عیار بلند و پستیها .  
در قه کتاب صلوة ( ۴۷۱ صفحه ) در اصول کتاب درر را برای ابناء روحانی  
میادگار گذاشته . در شب شنبه هفدهم ذی قعدة سال ۱۳۵۵ قمری جهان فانی را وادع گفت  
دهقان فلك خرمن عمر همه را      می پیماید بکیل ماه و خورشید

جای حیرت و تأسف نه بلکه برای همه از عالی ودانی مورد عبرت و تنبه است  
 که آنجناب بادل مالامال از رنجش و ملال در گذشت . و تاحدی از زمان و ابنه زمان در  
 زحمت و شکنجه بود که از سه چهار ماه پیش از مرگش پیوسته بذکر ام من یجیب  
 المضطر اذا دعاه مشغول و خلاصی از زندان حیات مسئول او بود . و گاهی میفرمود حالا  
 دیگر مرگ سرفلی دارد . « فیا موت زران الحیوة ذمیمة » ای مرگ بیا که زندگی  
 ما را کشت .

حضرت آیه الله سید صدر الدین صدر ادام الله ایام افاضاته . آیه الله حائری  
 رحمة الله علیه را بعد از وفاتش در خواب دیده بود استدعا شد که تفصیل آن رؤیای  
 صادقها را تفضلاً باقلم خودشان مرقوم و مرحمت فرمایند تا در ذیل تاریخچه آن بزرگوار  
 نوشته شود . ایشانهم مسئول این بنده بهیچ نیر زنده را اجابت و مرهون عنایات و الطاف  
 شامله خود فرمودند .

### هذاه .

بعد از آنکه چند شعر ذیل را در تاریخ فوت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم رفعت  
 درجته ساختم :

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| عبد الکریم آیه الله قضی     | وانحل من سلك العلوم عقده  |
| اجذب ربع العلم بعد خصبه     | وهذا رکان المعالی فقدہ    |
| کان لاهل العلم خیر والد     | وبعدہ امست یتامی ولده     |
| کوکب سعد سعد العلم به       | دهراً وغاب الیوم عنه سعده |
| فی شهر ذی القعدة غاله الردی | بسهمه یا لیت شلت یسده     |
| فی حرم الائمة الاطهار فی    | شهر الحرام کیف حل صیده    |

دعاه مولاه فقل مؤرخا

( لدى الکریم حل ضیفا عبده )

۱۳۵۵

در عالم رؤیا خود را در باغی دیدم که فوق العاده از حیث اشجار و اثمار و ازهار و انهار و خیابانها زیبا و قلیل النظیر است . و من در خیابانها قدم میزدم شخصی از مقابل بمن رسید و گفت میل دارید آقای حاج شیخ را ملاقات بنمائید ؟ گفتم کدام حاج شیخ گفت آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری گفتم کمال میل را دارم .

افتاد جلو و گفت بفرمائید . سه چهار خیابان طی کردیم رسیدیم بفضائی که وسط باغ بود و بحوضی مصادف شدیم که اطراف آن گل کاری زیاده شده بود و در سمت راست آن فضا عمارتی بود که سه چهار پله از زمین باغ مرتفع بود و درهای چندی بطرف باغ داشت : نگاه کردم دیدم در آخر اطاق گوشه دست راست حاج شیخ تکیه بدر نموده و بباغ نگاه میکند من سلام کردم و باعجله بالا رفتم وارد اطاق شدم ثانیاً سلام کردم جواب دادند و بر خاسته تعارف کردند . خدمتشان نشستم احوال بررسی کردم جواب فرمودند الحمد لله خیلی خوب است ایشان هم از شخص بنده و رفقا و حوزه علمیه احوال بررسی کردند جواب دادم الحمد لله خوبست . از جواب من و اخبار سلامت و حسن حال مسئول عنهم بشاشت و مسرت در ایشان ظاهر می شد .

در این بین پیش خدمت وارد و در دست خود فنجانی بود که خیال می کردم چائی باشد نزد آقای حاج شیخ گذاشت . فرمودند این را برای من درست کرده اند . بعد اشاره به پیش خدمت کرده فرمودند برای آقا هم بیاور رفت و يك استکان چائی آورد .

در تمام این جریانات خیال می کردم که ایشان زنده هستند و بباغ آمده اند . عرض کردم تنها تشریف دارید اگر میل مبارك باشد من هم خدمت شما باشم . فرمودند خیر شما کار دارید و شما کار دارند و باید بروید . و بعد هر دو دست بلند کردند فرمودند من تنها نیستم خیر تنها نیستم . در آن میان ملتفت شدم که ایشان فوت شده اند . ثانیاً احوال بررسی کردم و ایشان هم احوال بررسی کردند بعد نظری بطرف باغ انداختم ایشان همچون فهمیدند که من بمنظره باغ مجذوب شده و از نزاهت و طراوت آن استعجاب میکنم . مختصری نیم خیز شد و هر دو دست را بلند کرده

حیطرف من اشاره کرده فرمودند : لدی الکریم حل صیفا عبده. من فوق العاده تعجب کردم  
که چگونه از شعر و تاریخ گفتن من مسبوق شده اند از شدت تعجب از خواب بیدار شدم -

و دمتم سالمین انشاء الله

سید صدر الدین صدر

## حیاصدق نیت و قصد قربت این چند شعر در تاریخ فوت

آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره گفته شد :

|                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| عجب از سیرت بسی ارزش دنیای دنی    | صالح ناکرده زاول دل دانا باو     |
| زهد و دنیا طلبی ساز نیا یبند بهم  | نشده یک قدمی سازش دنیا باو       |
| بی مکارم نرسد فایده علم بکس       | گرچه علم و هنرش بوده چو دریا باو |
| گشت از حوزه علمیه روان سوی جنان   | آنکه شد ما حاصل دانش و تقوا باو  |
| تشنیدیم در این ملک چو او مردی راد | همه اسباب شرف بوده مهیا باو      |
| خودا گرداشت کسی دیده بینامیدید    | رسم و آئین تدین که هویدا باو     |

همه کس را نرسد رتبه همپایایی وی

« فیض روح القدسی بود به پیدا باو »

۱۳۵۵

گفتم این چامه که داور بکشد روز پسین

خط بطلان بخط جرم و خطا ها باو

پایان

تقریباً نهمین اثر است که در مدت دو سال در دارالایمان قم به چاپ کردن آنها موفق گردیده است

۱۳۲۸



## اغلاطیکه از چشم مصحح در رفته اند

| صفحه | سطر | اغلاط      | صحیح       |
|------|-----|------------|------------|
| ۷۸   | ۶   | بفستحها    | بفسحتها    |
| ۱۲۵  | ۲۲  | وباد       | ویاد       |
| ۱۲۷  | ۲۲  | نمایل      | تمایل      |
| ۱۵۰  | ۳   | بسجیه      | سجیه       |
| ۱۵۹  | ۱۶  | تارنخ      | تاریخ      |
| ۱۷۴  | ۵   | اهالی دینی | دینی اهالی |
| ۱۷۶  | ۲۲  | نزویج      | ترویج      |



